



هفدهمین سالگرد انقلاب

تعمیق بحران سرمایه‌داری

گرچه کلیه اعتصاب‌ها در ایران، با مطالبات صنفی (افزایش حقوق، پرداخت حقوق عقب افتاده و یا پاداش و غیره) آغاز می‌شوند، اما در مدت کوتاهی محور مبارزات کارگران عموماً به خواست‌های سیاسی تا سرحد شعار سرنگونی پیش می‌رود.

در اواخر مهرماه سال جاری، «انصار حزب الله» جلسه بحث «عبدالکریم سروش» در باره «مثنوی و عرفان مولانا» را در دانشگاه تهران بر هم زده و متعاقب آن، حدود ۷ هزار تن از دانشجویان دانشگاه علیه حزب الله، ده روز پس از این واقعه، دست به راهپیمایی زدند. شعار محوری دانشجویان «مرگ بر فاشیسم» بود.

به دنبال آتش زدن کتابفروشی‌ها و ممنوع اعلام کردن نشریه «پیام دانشجویان»، در درون طرفداران رژیم (پاسداران، دانشجویان مسلمان و غیره)، «اپوزیسیون» نوینی به وجود آمده است. پاسخ رژیم به وقایع فوق، قتل و عام، سرکوب، آتش زنی و قوانین جدید علیه مخالفان بود. اعتراض مردم «اسلام شکر» را وحشیانه با مسلسل و توپ توسط هلیکوپترهای نیروهای «ضد شورش» به خاک و خون کشاندند. اعتصاب‌های کارگری را سرکوب کردند و کتابفروشی‌ها را آتش زدند و مخالفان خود را به تبعید راندند.

بر خلاف نظر برخی از نیروهای اپوزیسیون، در سال گذشته اختناق نه تنها کاهش نیافته، که شدیدتر نیز شده است. امید و آرزوهای کسانی که چشم امید به «استحاله» رژیم بسته بودند همه نقش بر آب شد! علل تشدید اختناق و سیاست‌های رژیم پس از مجلس چهارم تاکنون چه بوده است؟

۲۲ بهمن ۱۳۷۴ هفدهمین سالگرد انقلاب و به قدرت رسیدن رژیم کنونی؛ و به دنبال آن نیز انتخابات مجلس پنجم (و سپس انتخابات ریاست جمهوری) می‌باشد. در این دوره مسایل سیاسی و تلاطم‌های اجتماعی به شکل عریان‌تری ظاهر می‌گردند. از اینرو ارزیابی اجتمالی‌ای از وضعیت کنونی رژیم (سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی) و موقعیت کنونی جنبش کارگری، می‌تواند تکالیف سوسیالیست‌های انقلابی در قبال تحولات اخیر را بهتر نشان دهد.

طی سال گذشته ما شاهد وقایع مهمی در عرصه سیاسی ایران بودیم. قیام کارگران و زحمتکشان شهر کارگر نشین «اسلام شهر»، ۱۵ فروردین ۱۳۷۴، که به علت نبود آب آشامیدنی آغاز شد، با شعار «مرگ بر رفسنجانی و خامنه‌ای» به رودرویی مسلحانه میان مردم شهر و «نیروهای انتظامی» کشیده شد. همچنین بیش از ۳۰۰۰ نفر از کارگران گروه صنعتی بنز خاور، در اعتراض به اخراج‌ها و حقوق پرداخت نشده، از ۲۶ شهریور دست به اعتصاب زدند. اعتصاب‌های کارگران کارخانه نساجی شماره ۱ مازندران در اعتراض به پرداخت نشدن سه ماه حقوق (۳۰ مرداد)، کارخانه ناز پوش اتزلی، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق عقب افتاده (۲۳ مرداد)، اعتصاب کارگران کارخانه چوب بری اسالم، هشتر گیلان (۸ مرداد)، اعتصاب کارگران کارخانه ریسندگی و بافندگی سیمین اصفهان (۱۹ مرداد)، اعتصابات کارخانه «بینلود» نیشابور (۲۰ آذر)، «آجر عالی اصفهان» (۱۹ آذر) و اعتصاب پستی‌های منطقه ۱۳ تهران (۱۴ دی).

یادداشت‌های اقتصادی

مسائل و تناقضات بودجه اخیر
آونیس

صفحه ۴

تحقق جامعه کمونیستی؟

نقدی به «برنامه حزب کمونیست کارگری ایران»
م. رازی

صفحه ۶

مسئله زن

برخوردی به نظریات گروه‌های چپ
بیژن سلطانه‌زاده

صفحه ۸

انتخابات الجزایر

در باره بحران جامعه الجزایر
م. سهرابی

صفحه ۱۴

مصاحبه با پیتیر تف

صفحه ۱۴

دفاع از پناهندگان ترکیه

صفحه ۱۶

فعالیت‌های دفاعی در لندن

صفحه ۱۷

درس‌های اعتصاب فرانسه

صفحه ۱۸

میانی نظری «ولایت فقیه»

صفحه ۱۹

حمید حمید

صفحه ۲۳

پای درد دل مردم

صفحه ۲۳

سوسیالیسم تخیلی

صفحه ۲۷

ارشت مندلی

صفحه ۲۷

هفدهمین سالگرد انقلاب: تعمیق بحران سرمایه‌داری

م. رازی

.....بقیه از صفحه ۱

علل تغییرات در سیاست رژیم

روال «تعدیل اقتصادی» (ادغام اقتصادی در بازار جهان سرمایه) در روند انتخابات مجلس چهارم و پس از آن، از دیدگاه جناح «معتدل» (باند رفسنجانی و «جامعه روحانیت مبارز تهران»)، داشت به خوبی پیش می‌رفت. رسانه‌های آمریکایی، رفسنجانی را به عنوان «اصلاح‌گرای» که دروازه‌های ایران را بر روی سرمایه‌داران غربی می‌گشاید» نامیده و او را «امید غرب» معرفی کردند (شبکه تلویزیونی سی.ان.ان). دست در دست دولت‌های غربی، تئوری‌های رنگارنگ «استحاله» توسط بسیاری از نیروهای اپوزیسیون بورژوا و خرده بورژوا، مبنی بر اینکه دیگر لزومی به سرنگونی رژیم وجود ندارد، ارائه داده شد. سلطنت‌طلبان با هیجان به «پلیمیک»‌های علنی و مخفی با نظریه‌پردازان رژیم پرداختند. شماری از «سوسیال دمکرات»‌ها به ایران بازگشتند. اما دیری نگذشت که تمام امید و آرزوهای اپوزیسیون راست‌گرا و میانه‌رو نقش بر آب شد.

امروز سیاست «تعدیل اقتصادی» توسط حتی تدوین‌کنندگان آن به کناری پرتاب شده است. رفسنجانی صحبت از کنار گذاشتن ایده «توسعه‌ای» که با وارد کردن تکنولوژی خارجی و استخدام کارشناسان بیگانه صورت بگیرد» می‌کند (سخنرانی در جمع کارشناسان علوم تربیتی در تهران). در صورتی که چندی پیش‌تر از آن تکنوکرات‌های طرقدار وی، مفهوم «خود کفایی» و اصل ۸۱ «قانون اساسی» (مبنی بر ناوابستگی و خود کفایی و ممنوعیت امتیاز به شرکت‌های خارجی) را رها کرده و خارجیان را تشویق به سرمایه‌گذاری می‌کردند. از سوی دیگر، گرایش‌های بورژوا که دما نشان از «تعدیل» و «گشایش» اقتصادی آب افتاده بود، با مشاهده وضعیت فعلی دست به دامن دولت آمریکا شده که رژیم ایران را برای آنها سرنگون کند!

شاید برای اپوزیسیون راست‌گرا تغییر در سیاست رژیم عملی غیر مترقبه جلوه داده شده باشد. اما برای چپ انقلابی تغییرات در رژیم امری عادی و قابل پیش بینی بود. رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از ابتدا تاکنون، بر اساس چنین زیگزاهایی به حیات خود ادامه داده است. تناقض ذاتی چنین رژیمی آشکار بوده و هست. این رژیمی است «بورژوازی» که خواهان حفظ مناسبات آخوندی

است. رژیمی است که همواره در تلاطم و بحران بوده و خواهد بود. گرایش به سمت تثبیت یک نظام سرمایه‌داری مدّرن از منافع بلاواسطه سرمایه‌داری ایران نشأت می‌گیرد. اما خواستن توانستن نیست، زیرا برای تثبیت نظم سرمایه‌داری، روحانیت باید قدرت سیاسی خود را فدای نظام سرمایه‌داری کند، که چنین نمی‌کند.

باند رفسنجانی در صدد احیا یک نظام سرمایه‌داری مدرن، تحت عنوان «تعدیل اقتصادی» بود، اما طغیان‌های توده‌ای شهرهای ایران (مشهد، اراک، تبریز، چهار محال، مسجد سلیمان، خرم آباد، شیراز، قزوین و غیره)، اعتصاب‌های کارگری (پالایشگاه‌های نفت و سایر کارخانه‌ها)، کلیه برنامه‌ها آن را بهم زد. در نتیجه، باند آخوندی، این بار در ترکیب خامنه‌ای و گروه «حجتیه» (طرفداران روزنامه رسالت) ظاهر شده و دست بالا را گرفته و با اتخاذ مثنی جناح «رادیکال»‌ها (طرفداران روزنامه سلام)، سیاست «تعدیل» را به تعویق انداخته و مهره‌های باند رفسنجانی را تغییر دادند. رفسنجانی نیز برای عقب نماندن از قافله و انزوای سیاسی، اخیراً به دنبال این عده کشانده شده است. این چرخش بار دیگر نشان داد که هیچکس از جناح‌های هیئت حاکم تغییر پذیر نبوده و همه آنها در مقابل جنبش توده‌ای با تمام نیرو همدست شده و به سرکوب هر چه شدیدتر حقوق مردم می‌پردازند. رژیم امروز با بن بست روبرو گشته و تنها راه حل نیز سرنگونی آن توسط کارگران و زحمتکشان است. اما برخی از نیروهای اپوزیسیون خلاف این اعتقاد را دارند و چشم امید به دولت آمریکا دوخته‌اند.

آیا دولت آمریکا خواهان سرنگونی رژیم است؟

بهیچوجه! برخلاف نظریه‌پردازان اپوزیسیون بورژوا (سلطنت‌طلبان و مجاهدین) که «تحریم اقتصادی» را با آب و تاب تبلیغ کرده و آن را به مثابه یکی از طرق اصلی از میان برداشتن رژیم مطرح می‌کنند، دولت کلینتون (و یا هر دولت غربی) خواهان سرنگونی رژیم نیست. نیروهای اپوزیسیون بورژوا و خرده بورژوا هم اکنون شیفته مانورهای جناح‌های درون هیئت حاکم آمریکا، شده‌اند. اخیراً «نیوت جینگ ریچ» سخنگوی جناح محافظه‌کار پارلمان

آمریکا، درخواست بودجه ۱۸ میلیون دلاری برای «بی ثبات کردن» رژیم ایران کرده است (مجله «مید»، ۲۲ دسامبر ۱۹۹۵). آقای «شیمون پرز» نخست وزیر اسرائیل طی مصاحبه‌ای با روزنامه اسرائیلی «هاعرتص»، پس از بازگشت از آمریکا، اعلام کرده است که دولت آمریکا «بر خطرات جمهوری اسلامی آگاه شده است». تبلیغات اقدامات آمریکا علیه رژیم ایران چنان قوی بوده است که حتی رضا پهلوی نیز خواهان «سرنگونی رژیم» شده است! (کیهان لندن، ۳۰ آذر ۱۳۷۴).

اما، برخلاف امید و آرزوهای اپوزیسیون بورژوا، نه تنها آمریکا قصد براندازی رژیم را ندارد، که از لحاظ اقتصادی مشغول تقویت رژیم آن نیز می‌باشد. مانورها و تهدیدات کنونی دولت کلینتون همه در خدمت تأدیب رژیم است، تا سرنگونی آن (رجوع شود به مقاله «تحریم اقتصادی یا تأدیب سیاسی؟»، دفترهای کارگری سوسیالیستی، شماره ۲۸، تیر ماه ۱۳۷۴). بیشتر توضیح می‌دهیم.

اول، ارزیابی و نتیجه‌گیری اساسی «بانک جهانی» در گزارش اقتصادی‌اش اینست که «گرچه اقتصاد ایران دوره دشواری را می‌پیماید، اما تعهدات آن به رژیم امیدوار کننده است. آقای «کائو کوچ-وزر»، معاون بانک جهانی در بخش خاور میانه و شمال آفریقا، ۲۷ اکتبر ۱۹۹۵، متذکر شد که رژیم ایران «با موفقیت متعهد به بازپرداخت قروض کوتاه مدت خود شده است... و در برنامه ۵ ساله بعدی تعهدات پیگیر با انگیزه اهداف اصلاح‌گرایانه ۵ درصد رشد، ادامه خصوصی‌سازی‌ها، و اقدامات صحیح در جهت تعادل سیاسی را می‌توان مشاهده کرد... در نتیجه بنا بر اظهارات معاون بانک جهانی، بانک مذکور حاضر به حمایت ایران در جهت تحقیقات تکنیکی در رژیم‌های اقتصادی است، اما قروض بیش از ۸۵۰ میلیون دلار توافق شده فعلاً تا آوریل سال ۱۹۹۷، به علت نبود حمایت کافی از سوی اکثریت شرکت قابل اجرا نیست!

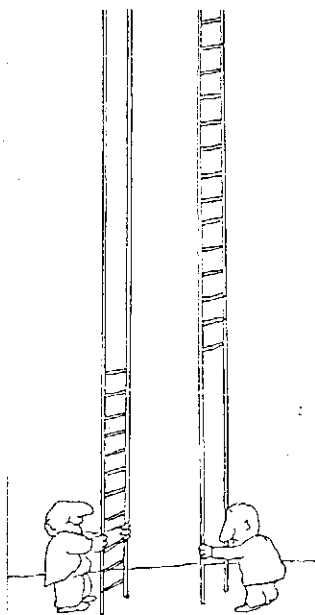
بدیهی است که بانک جهانی بدون توافق آمریکا به چنین موضعی نرسیده است. و برای هر فرد بی‌غرضی واضح است که این چنین لحنی، نمایانگر برخورد خصومت آمیز در راستای براندازی نیست، که بیشتر شباهت به لحن دوستی را دارد که دوست سرکش دیگری را می‌خواهد «به راه راست» هدایت کند. اضافه بر این کلینتون اخیراً اعلام کرده است که دولت آمریکا آمادگی دارد، هر زمان با دولت ایران گفت و گو کند (روزنامه عرب زبان الشرق الاوسط،

آیا سرمایه‌داری قادر به حل مسایل اجتماعی است؟

درآمد هنگفتی معادل با ۳۰٪ بودجه عاید رژیم نخواهد شد. در این ارتباط «کنفرانس نفتی» رژیم که با جنجال بسیار ۱۱ نوامبر برگزار شد، قرار بود ۱۲۰ شرکت بزرگ بین‌المللی را برای سرمایه‌گذاری در ۱۱ طرح گاز و نفت به ارزش ۷ تا ۸ میلیارد دلار درگیر کند. این سمینار با شکست مواجه شد، زیرا که تنها ۴۰ کمپانی خارجی کوچک و متوسط در آن شرکت کرده‌اند (نشریه «ویکی پترولیوم آرگوس»، ۲۰ نوامبر).

راه حل‌های بورژوازی نیز در قبال بحران اقتصادی زیاد پیچیده نیستند. جناح رفسنجانی برای حفظ موقعیت ضعیف خود به ناگهان چرخش ۱۸۰ درجه‌ای از سیاست «تعدیل اقتصادی» به سوی سیاست «اقتصاد اسلامی» کرده است.

اپوزیسیون بورژوازی رسمی رژیم (طرفداران «سلام») ضمن نقد به سیاست‌های «راست» جناح حاکم، راه حل را در افزایش سرمایه‌گذاری خصوصی می‌داند: ... ایجاد زمینه‌هایی برای پس‌انداز بیشتر از طریق افزایش کارایی بانکها و در نتیجه پرداخت سود بیشتر به سپرده‌های مردم در بانکهاست تا از این طریق اولاً از مصرف کم شود ثانیاً نقدینگی بسوی سرمایه‌گذاری سوق داده شود. (سرمقاله سلام، ۶ آذر ۷۴)



اپوزیسیون بورژوازی غیر رسمی (سلطنت‌طلبان) تأکید را بر سرمایه‌گذاری خارجی می‌گذارند: «بار دیگر تأکید می‌کنیم که در این روزگار، سرمایه‌گذاری مستقیم لکوموتیو رشد جهانی به شمار می‌آید و نقش درجه اول در ادغام اقتصادی بین‌المللی ایفا می‌کند.» (بارگشت به «خودکفایی»، کیهان لندن، ۱۶ آذر ۷۴).

ظاهراً «هرکه بفکر خویش است کوسه بفکر ریش است»!

رژیم سرمایه‌داری ایران نه تنها طی ۱۶ سال گذشته گامی به جلو، در راستای حل مشکلات اجتماعی و مسایل اقتصادی، برنداشته که چندین قدم به عقب رفته است. کارشناسان، درآمد سرانه ایرانیان را حدود ۵۴۰ دلار، ۸۰ درصد کمتر از دوره شاه، ارزیابی می‌کنند (لیبراسیون چاپ پاریس، درج در کیهان لندن، ۲۵ آبان). بدهی‌های کوتاه مدت رژیم به بانک جهانی و دولت‌های غربی به ۳۵ میلیارد دلار رسیده است (منبع بالا) - البته رئیس کل بانک مرکزی، عادل‌ی این رقم را ۳۰ میلیارد دلار برآورد کرده است. ایران با «سربلندی» به صف ۱۰ کشور بدهکار جهان گام گذاشته است - بعد از اندونزی، مکزیک، و ونزوئلا، ایران چهارمین کشور بدهکار صادرکننده نفت است (انقلاب اسلامی، ۲۷ آذر به نقل از آمار اعلام شده منابع خارجی). رژیم برای بازپرداخت قروض کوتاه مدت خود واردات وسایل صنعتی را طی سال گذشته کاهش داد و این به نوبه لطمه سختی بر پیکر تولیدات صنایع کشور وارد آورد.

بودجه سال ۵۷ که توسط رفسنجانی ماه پیش (۶ آذر) برای تصویب به مجلس ارائه داده شد، وضعیت اسفناک‌تری برای سال آینده نشان می‌دهد. حتی خود رفسنجانی اذعان داشته است که مردم ایران به علت «تحریم اقتصادی» آمریکا، بایستی سختی و «ریاضت اقتصادی» بیشتری را برای مقابله با مشکلات اقتصادی تحمل کنند! (چند ماه پیش او اعلام کرد که تحریم آمریکا کوچکترین تأثیری در اقتصاد نداشته است!). بودجه در حدود ۷۸۰۰۰ میلیون دلار (هر دلار معادل ۱۷۵۰ ریال - نرخ رسمی) محاسبه شده است. بودجه سال ۷۵، در حدود ۴۴٪ در قیاس با سال پیش افزایش یافته و سهم درآمد نفت نیز صرفاً ۵۱٫۵٪ از کل بودجه است (۱۵۶۰۰ میلیون دلار - این رقم از سال‌های پیش کمتر است).

باقی بودجه از مالیات (۱۹٪) برابر با ۶۰۰۰ میلیون دلار) و سایر منابع است (مجله «مید»، ۸ دسامبر ۱۹۹۵). تنها افتخار دولت، در افزایش بودجه و در عین حال کاهش درآمد نفت است. اما، بنابر گزارش بانک مرکزی، نرخ تورم در سال گذشته ۵۶٫۳٪ بوده است (مسلماً این رقم به مراتب بالاتر است)، اما همین رقم به خودی خود افزایش بودجه را نه تنها خنثی می‌کند، که بطور مطلق کمتر از سال پیش می‌رساند. رژیم در واقع در حدود ۳۰٪ از بودجه را از فروش ارز بدست می‌آورد که این خود باید عمده‌تاً شامل فروش منابع نفتی باشد (طرح‌های توسعه گاز، نفت و پتروشیمی در این رابطه‌اند، وگرنه از فروش روده گوسفند، فرش و خشکبار

درج در اطلاعات لندن، ۳۰ آذر).

حزب‌الله‌های رژیم نیز از موقعیت «خصوصیت آمیز» کلیتون علیه ایران استفاده کرده تا به عوام‌فریبی‌های ضد «شیطان بزرگ» ادامه دهند! تظاهرات به ظاهر «ضد آمریکایی» در ایران، طی هفته گذشته (۱۳ دی)، تهدید به دادگاه کشاندن دولت آمریکا برای مداخله در امور ایران (طبق قرارداد الجزیره) و غیره، بخشی از این اقدامات بوده است.

دوم، دولت آمریکا تا زمانی که متحد قابل اطمینان و اعتمادی برای خود پیدا نکند، به دوستان «سرکش» رضایت می‌دهد. زیرا که سرمایه‌داری غرب می‌داند که تضعیف رژیم‌های سرمایه‌داری ایران (و یا عراق) توسط آنان، زمینه را برای سرنگونی آن رژیم‌ها توسط کارگران و زحمتکشان فراهم می‌آورد - که منجر به از دست رفتن کنترل خواهد شد. سلطنت‌طلبان، مجاهدین و «سوسیال دمکرات»ها، بدیل‌های حکومتی برای دولت آمریکا نیستند. اینها هیچکس کوچکترین اعتباری نه در انتظار توده‌های مردم ایران و نه در سطح بین‌المللی ندارند. در نتیجه دولت آمریکا (و غرب) ترجیح می‌دهد که دوستان «سرکش» را تأدیب و اصلاح کند تا به دنبال دوستان جدید نا شناخته و بی اعتبار بیفتد.

از اینها گذشته، مگر از دیدگاه دولت آمریکا، همین آقای «یاسر عرفات» تا چند سال پیش دشمن شماره یک غرب و «تروریست» قسم خورده «ضد امپریالیست» بشمار نمی‌آمد؟ مگر همین آقای «حافظ اسد»، که امروز مشغول مذاکره با اسرائیل است، تا چند ماه پیش در لیست «تروریست»های معروف ضد آمریکایی جای نداشت؟ چطور شد که همه اینها به دامن غرب و آمریکا باز گشتند و هم اکنون از «رفقای دولت‌های امپریالیستی به شمار می‌آیند؟ حتی در اعتراض به نزدیکی اسد به دولت آمریکا، «حسن حبیبی»، معاون اول ریاست جمهوری، مجبور به لغو سفر خود به سوریه شده است!

روش برخورد دولت آمریکا با رژیم ایران نیز تفاوتی با برخورد آن با یاسر عرفات و حافظ اسد ندارد. همه اینها در یک خانواده بزرگ جای دارند (صرفاً دعوای لحظه‌ای خانوادگی دارند، که پس از دوره‌ای معاملات پشت پرده به صلح و مهمانی منتهی می‌شود). برخورد‌های ساده‌لوحانه اپوزیسیون «راست» نسبت به دولت آمریکا نشان می‌دهد که نه تنها آنها ارزیابی درستی از متحد خود (دولت آمریکا) ندارند، که هیچ توانی برای سرنگونی رژیم ایران نیز در خود احساس نمی‌کنند. اینها همه به آلت دست امپریالیزم تبدیل می‌شوند. و نهایتاً راه را برای تدارک خیانت دیگری به مردم زحمتکش ایران هموار می‌کنند. دلسوزی‌ها اینها برای مردم ایران همه قلابی و بی‌ارزش‌اند.

یادداشت‌های اقتصادی

آوتیس

نگاهی اجمالی به برنامه بودجه

بودجه عمومی برای سال ۷۵ به مقدار ۱۳۸ هزار و ۱۱۳ میلیارد ریال پیش‌بینی شده است که به ظاهر افزایش حدود ۴۴٪ نسبت به سال پیش نشان می‌دهد. حال، با در نظر گرفتن اینکه نرخ تورم یکساله اخیر بر طبق آمار بانک مرکزی (آبان ماه ۷۴) بالغ بر ۵۶٪ بوده است؛ میزان واقعی بودجه تنزلی بیش از ۱۰٪ خواهد داشت. هزینه‌های دولتی نیز حدود ۲۸٪ افزایش را پیش‌بینی می‌کند، که با احتساب نرخ تورم می‌توان کاهش واقعی آن را محاسبه کرد. هزینه‌های عمرانی و سوبسیدهای کالاهای اساسی^(۱) به ظاهر رشدی متناسب با تورم را نشان می‌دهد، اما به تجربه بودجه‌های سالهای قبل این امر تنها جنبه تبلیغاتی داشته و در عمل قرار است بیش از ۶۰ تا ۷۰ درصد آن اجرا نشود.

علیرغم سخنرانیهای حاشیه‌ای مبسوط درباره "تقویت عدالت اجتماعی، محرومیت‌زدایی و..." به هنگام طرح این بودجه به مجلس جناب رفسنجانی خواهان تقویت اراده ملی و همبستگی بین مسئولین و مردم و همچنین مفت‌تر بستن کمر بندها می‌شوند. برنامه بودجه سالیانه، از آنجا که نقشی حساب‌رسانه را نیز داراست، معمولاً با انجام ترمیم و تغییراتی برای کسر تقلبات عادی حسابدارانه می‌تواند جمع‌بندی عمومی کارکرد سالیانه اقتصاد را نشان دهد. لذا در مورد کارکرد اقتصادی سال ۷۴ نیز خود همین لایحه بودجه کفایت تا خلاف ادعاهای تبلیغاتی هیئت حاکمه را روشن سازد (متجمله ادعاهای متعدد در مورد مهار تورم و یا نرخ رشدهای نجومی).

حقیقت این است که تولید ناخالص داخلی در بهترین تخمین حدود ۲٪ تنزل داشته است. درآمد سرانه^(۲) در ایران که معمولاً حدود ۲۰۰۰ دلار محسوب می‌شود، اکنون به مقداری حدود ۸۵۰ دلار تنزل کرده است و این تنها در طی سه الی پنج سال و از اینجاست که نه تنها بودجه قدرت تطبیق با رشد جمعیتی را نخواهد داشت بلکه بالاجبار محدودیت‌های بیشتری را نیز اعمال خواهد کرد. بطور خلاصه، این بودجه، بودجه‌ایست انقباضی و لاجرم بودجه‌ای که تضییقاتی بیشتر را تحمیل خواهد کرد. پیش از پرداختن به بررسی افق کارکرد اقتصادی دولت، می‌باید اشاره کوتاهی به اقدامات دولت در سال ۷۴ بکنیم.

بانک مصالحت بین‌المللی (BIS) که یکی از ارگانه‌های کنترل بانکی جهانی است، مدتی پیش اعلام کرد که گویا بانک مرکزی ایران توانسته است

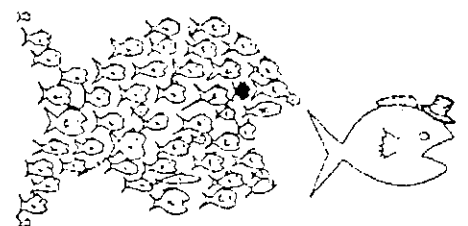
«رادیکال»های رژیم در فکر گرفتن سهم بیشتری از رژیم‌اند و «دمکرات»های سلطنت طلب آرزوی بازگشت به دوران «طلایی» شاهنشاهی را، از طریق ارتباط نزدیک‌تر با غرب، در سر می‌پروراند. غافل از اینکه هیچیک از این راه‌حل‌ها کوچکترین ربطی به منافع اکثریت مردم ایران ندارد. اینها همه سیاست‌هایی است که برای پُر کردن جیب سرمایه‌داران حریصی، که صرفاً اقلیت ناچیزی را تشکیل می‌دهند، طرح ریزی شده است.

راه حل واقعی کدامست؟

اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری طی سال گذشته نشان داده است که تنها نیروی تعیین کننده و قدرتمند برای تدارک سرنوشت رژیم سرمایه‌داری ایران، طبقه کارگر و متحدان آن است. دولت کارگری آتی متکی بر اکثریت مردم ایران، تنها راه حل برون رفت از بحران اقتصادی را می‌تواند ارائه دهد: اقتصاد با برنامه بر اساس نیازهای اکثریت مردم، جدا از سودجویی، فساد و حیف و میل‌های رایج در جوامع سرمایه‌داری (سلطنتی یا آخوندی). زیرا طبقه کارگر ایران چیزی جز زنجیرهای خود را ندارد که از دست بدهد. فشار، فلاکت و بدبختی قشرهای مختلف زحمتکش در جامعه ایران وضعیت را هر چه بیشتر انفجاری و پرتلاطم کرده است. سرمایه‌داری ایران قادر به پاسخگویی به مطالبات اولیه کارگران و زحمتکشان نیست. آنها توان و قابلیت خود را نیز از دست داده و بهیچوجه مورد اعتماد اکثریت مردم ایران نیستند.

اما، در عین حال طبقه کارگر و متحدان آن بدون یک حزب انقلابی قادر به انتقال انقلاب به مرحله نهایی آن، یعنی سرنوشت رژیم سرمایه‌داری و ایجاد دولت کارگری در راستای آغاز ساختن جامعه سوسیالیستی، نخواهند بود. بدون «حزب پیش‌تاز انقلابی» پیروزی‌ها، لحظه‌ای و محدود خواهند ماند. در وضعیت بحرانی کنونی یکی از وظایف اساسی سوسیالیست‌های انقلابی تدارک ایجاد چنین حزبی، همراه با پیشروی کارگری، می‌باشد. ■

۱۵ دی ۱۳۷۴



نوعی قسط بندی جدید را با کمک مؤسسات بانکی خصوصی و دولتی خارجی تأمین کند. مثلی است بازاری که می‌گوید: هیچکسی بیش از یک طلبکار خواهان طول عمر برای بدهکار نیست. بانک مرکزی ایران نیز در نقش یک بدهکار امین لیست بدهی‌های خارجی را حوالی مهرماه انتشار داد. مجموع بدهی‌های خارجی تا مه مارس ۹۵ حدود ۲۶ میلیارد دلار برآورد شده که از این مقدار حدود ۱۴ میلیارد دلار آن مربوط به وامهای کوتاه مدت است. اکثر این وامهای کوتاه مدت از محل انباشت چندساله اعتبارنامه‌هایی است که برای صنعت و تجارت صادر گشته بود. بعبارت دیگر، از آنجا که بانک مرکزی قدرت فروش سریع ارز برای واردات را نداشت، در طی چندساله اخیر در هر مورد که لازم می‌شد، جهت واردات کالاها و مواد اولیه صنایع اقدام به گشایش اعتبارنامه‌هایی با «یوزانس» یک تا دوساله می‌نمود. تاجر یا تولیدکننده (سرمایه‌داران خاص یا مدیران بنگاههای دولتی) نیز به دنبال تأمین‌کننده‌ای می‌گشتند که حاضر به پرداخت کمسیون بیش از بقیه باشد (که معمولاً چیزی حدود ۵ تا ۲۰ درصد می‌شد). و باز از آنجا که یوزانس دوساله بمعنای پرداخت وجه در طی دو سال بود، لذا فروشنده نیز خود را محق می‌دانست که رقم کارمزد بانکی را به مقدار فوق اضافه کند (چیزی در مایه ۲۰ تا ۲۴ درصد!). و صد البته، این هنوز تمام ماجرا نیست. پس از ورود جنس به بازار داخلی، اعم از مواد اولیه تا دارو و تیرتخته و... که با یکی از انواع تقسیمات ارزشهای ترجیحی و یا رقابتی و غیره انجام می‌شد؛ خود آقایان نیز که زحمت کشیده بودند، خود را محق می‌دانستند که از اختلاف ارز دولتی و آزاد سود آبی را بدست آورند! در خیلی از این موارد حتی کار به ترخیص جنس هم نمی‌رسید! خلاصه اینکه سود حاصله از این ماجرا منجر به انباشت کلان سرمایه‌هایی شد که مثلاً خود

۱- طبق گزارش اخیر سازمان خواروبار و کشاورزی (FAO) بدنبال سیاستی که در کشورهای غربی برای جلوگیری از اضافه تولید غلات و... انجام گرفته است، میزان تولید کنترل شده، موجب افزایش قیمتی حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد در مورد گندم و برخی دیگر از کالاها گشته است. لذا با حساب سرانگشتی همان سوبسید حدوداً ۱۰ تا ۲۰ درصد قدرت خرید کمتری خواهد داشت!

۲- البته با در نظر گرفتن اینکه حتی خود این درآمد سرانه نیز بهیچوجه هیچ تصویری از توزیع ثروت اجتماعی را نمیدهد. یعنی بعنوان مثال برای یک کارگر شهرداری همان میزان محسوب میشود که مثلاً برای جناب شهردار!

“از مابهران” هستند؛ بهمان سیاق نیز می‌توان ایران را بمثابة جامعه “از ما بهران” تعریف کرد. همانطور که کسانی به دنبال منافع مالکیت خصوصی پا بر گردن دیگران می‌نهند؛ شاید امکان این هم باشد که ما ایرانی‌ها پا بر دوش ملت‌های کشف‌ت‌راز خودمان و طبقات پایین‌تر از خودمان بگذاریم. منطق کثیفی است! حتی اگر کسانی بگویند که نام خودشان را تنها نیروهای انقلابی می‌گذارند

تصویر عمومی و گرهگاه‌ها

تصویر عمومی اقتصاد جهانی از اواخر دهه هفتاد تاکنون تغییرات زیادی کرده است. در نوشتجات قبلی تا حدودی سعی کردیم، دامنه و مساحت این تغییرات را توضیح دهیم. روندی که باصطلاح زیر عنوان «رفرمهای اقتصادی» شروع شده بود، در جاهای مختلف به نتایج متفاوتی دست یافت. اما چه در سطح جهانی و چه در سطح ملی؛ نتیجه

●●●●● بقیه در صفحه ۳۱

به کسب سودی بالاتر از نرخ بهره نبودند، بازارهای مالی و بازارهای سهام و سلف خری گسترش یافتند. تمامی آنچه که سود نامیده می‌شود، در واقع بیان پولی همان ارزش اضافی است که در عرصه تولید بوجود می‌آید. و این بنیادها و دستگاه‌های بظاهر پیچیده برای تسهیم این سود بکار گرفته می‌شوند. عبارتی دیگر سرمایه‌داری چیزی نیست بجز تولید کالایی نعیم بافته توسط بنگاه‌هایی که در مالکیت خصوصی می‌باشند! تمام پیچیدگی‌هایی که ظاهراً فقط مشتی متخصص قادر به درکش هستند، تنها مکانیسم‌هایی است برای توزیع همین سودها. نهادهایی همچون «صندوق جهانی پول» و «بانک جهانی» هم‌اکنون بمثابه سازمانهای کنترل و سازمانهای تعیین شرایط برای سرمایه‌گذاری‌ها بکار می‌آیند. در واقع مثل چشم سرمایه‌ها عمل می‌کنند. تا جاییکه مثلاً برای اینکه مسیر سرمایه‌گذاری‌ها را مشخص بکنند، شرایطی را تعیین می‌کنند که در صورت عدول از آنها معمولاً تأمین سرمایه‌ای بسیار سخت‌تر خواهد گشت. به بیان خود همین نهادهای این شرایط بقرار زیر است:

۱- تأمین ثبات کلان اقتصادی (ماکرو اکونومیک) در
معنای کاهش کسری مالی و کسری بودجه و ...

۲- کاهش نقش دولت در اقتصاد (نظم‌زدایی و خصوصی‌سازی)

۳- گشایش بازار بروی سرمایه‌های خارجی (کاهش تعرفه‌های گمرکی و محدودیت‌های حرکت سرمایه)

ترجمه این عبارات بدین قرار است: حذف هرگونه کمک‌های اجتماعی، و در واقع کاهش مالیات‌هایی که بنگاه‌ها باید بپردازند. کاهش دستمزدها و ایجاد بازار رقابتی برای سرمایه‌هایی با بهره‌وری بالاتر. عبارت دیگر تأمین شرایطی که میزان دستمزدها از روی حداقل جهانی آن تعیین گردد و آزادی استثمار جهانی توسط سرمایه‌هایی که نفعاً از بهره‌وری بالاتر برخوردارند.^(۶)

سرمایه‌داری با رشد خود از یکسو ناموزونی را از بین می‌برد و از سوی دیگر باید این ناموزونی را به شکل رقابتی در جایی دیگر بازتولید نماید. اینست بالکتیک حرکت سرمایه!

جذب سرمایه‌ها و افزایش رشد اقتصادی یا حتی افزایش بهره‌ها معنای پیچیده‌ای ندارد. معنای یگانش این است که باید بخش وسیعی از نیروی کار سطحی زیر سطح متوسط عمل کند، و از سوی دیگر آزادی حرکت کار و سرمایه باید بشکلی عمل کند که در هر جای دنیا نیروی کار بی‌سازمان و قدرت در اختیار بهره‌گیری سرمایه‌ها باشد. درک ماومغربی اپوزیسیون بورژوازی چندان پیچیده خواهد بود اگر به همین نکته توجه کنیم. به این نکته که در بهترین حالت می‌کوشند خودشان را بر از جوامع جهانی تعریف کنند. همانگونه که درون جامعه عده‌ای درحال تعریف خویش بصورت

آقای رفسنجانی یا مثلاً بنیاد مستضعفان را بدل به سرمایه‌داران کلان نمود. الان نیز بانک مرکزی، وقتی سعی در قسط بندی می‌کند، در واقع تبدیل وامهای کوتاه مدت به وامهای میان مدت است. یعنی مثلاً پرداخت بهره‌ای معادل ۲۰٪ به تبدیل وامهایی است که سررسیدشان گذشته است! نکته اینجاست که برطبق قانون جامعه سرمایه‌داری مالکیت خصوصی و تجارت و ... آزاد است! یعنی اینکه سودهای حاصل شده کاملاً مقدس است و غیر قابل تعرض. یعنی سودها کاملاً خصوصی است، اما تقبل هزینه و زیان امری است مربوط به جامعه! فقط اشاره به این مطلب کافی است که میزان بهره‌ای که برای وامهای کوتاه مدت پرداخت خواهد شد تقریباً برابر با میزان سوبسیدی است که بر روی کالاهای اساسی در بودجه منظور گشته است!

ماجرا در مورد وام‌های میان مدت و بقیه نیز از همین قرار است. (۳) حوالی مردادماه امسال نیز امریه مربوط به اخذ وام‌عایی بین ۱۰ تا ۲۰ میلیارد دلار به منظور تأمین کالاهای سرمایه‌ای از جانب دولت رفسنجانی صادر شده است که گویا مسئولین امر مشغول مذاکره با بانکهای آلمانی و سویسی و ... هستند.

میزان سرویس‌هایی که از جانب بانک مرکزی پرداخت خواهد شد، حداقل ۱۰٪ تولید ناخالص داخلی می‌گردد.

نقد بورژوازی

اپوزیسیون بورژوازیی بهنگام برخورد و نقد سیاست‌های حاکم، همواره از این اصل حرکت می‌کند که گویا علت بحران‌ها و یا آنچه که خودشان هاننجاری می‌نامند نه در ذات کارکرد نظام، بلکه در بی‌لیاقتی و یا عوامل اتفاقی است. در همین مورد نیز تمام انتقادشان (البته پس از گذراندن از صافی ایدئولوژیک، یعنی پس از تصفیه خزعبلات مربوط به دمکراسی و ...) در این موضوع خلاصه می‌شود که گویا دولت حاکم کاردانی لازم را ندارد!! یعنی مثلاً ناتوان از ارائه سیاستی است داهیان‌ه که بتواند رشد اقتصادی مناسبی را برای انباشت سرمایه فراهم کند، و یا اینکه قادر نیست جاذبه مناسبی را برای جلب سرمایه‌ها به ایران بوجود آورد.^(۴) البته راه‌حلهای اپتیمالی هم در این مورد ارائه می‌کنند. از انتخاب یک مکلا به ریاست جمهوری گرفته تا بالا بردن نرخ بهره‌های بانکی. از توصیف زیبایی‌های مناظر ایران گرفته تا ایجاد مناطق آزاد تجاری. از قیام توده‌ای گرفته تا آزادی‌های سرمایه‌گذاری بدون مالیات^(۵)

برای فهم بهتر این سیاست‌ها لازم‌ه که کمی به عقب‌تر برگردیم. با کاهش نرخ سود و انباشتگی سرمایه‌هایی که در کشورهای باصطلاح متروپ قادر

۳- فهم اقتصاد جهانی نیز از همینجا شروع می‌شود:

۲۳. نریلیونی جهانی تنها ۱۵ درصدش را کنترل می کنند.

نیز این کشورهای جنوب حدود ۲ تریلیون دلار به شرکت‌ها و بانک‌های خصوصی و دولتی شمالی‌ها بدهکارند؛ که حدود ۵۰۰ میلیارد دلار در سال بعنوان سرویس بازپرداخت می‌کنند! در مقابل تنها ۶۰ میلیارد دلار بعنوان کمک‌های خارجی به این کشورها پرداخت می‌شود!

۲- هر کدامشان را که مثال بزنیم، با کمی تفاوت رنگ

همین موضوع را تکرار می‌کنند! از دستجات رسمی
بی‌بالاها گرفته تا مجاهدین و سوسیال دمکراتهای وطنی!
-د- در بیان نبوغ همین اپوزیسیون بورژوازی، همین پس
نه گویا کنگره آمریکا هم از شون خواسته که لطفی بکنند و
رای حل مشکل کسر بودجه و امثالهم ینگه دنیا هم راه
طبی ارائه بدهند.

البته در این میان سرمایه‌های بومی نیز از سهم معینی برخوردار خواهند بود. مثلاً جناب رفسنجانی بشخصه حقوق بهره‌برداری از «اینترنت» -قطعاً گذر از باغات بسته به اینترنت که جزو پیشرفته‌ترین شبکه‌های داده‌های امپویری است، جهشی است بزرگ!» را خواهند داشت. مثلاً کمیسیون قراردادهای نفتی بازهم بنوعی بخودشان مربوطند! (البته پس از کسورات مربوط به سهم امام).

آیا جامعه کمونیستی، «امروز» قابل تحقق است؟

نقدی به «برنامه حزب کمونیست کارگری ایران»

م. رازی

«برنامه ما، برقراری فوری یک جامعه کمونیستی است. جامعه‌ای بدون تقسیم طبقاتی، بدون مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، بدون مزدبگیری و بدون دولت... جامعه کمونیستی همین امروز قابل پیاده شدن است.»^(۱)

برنامه «حزب کمونیست کارگری ایران»^(۲)

«مرحله انتقال»

از سرمایه‌داری به سوسیالیسم

گرچه مارکس تفاوت کیفی‌ای میان «سوسیالیسم» و «کمونیسم» قایل نبود، اما همواره از «مرحله نخست» و «مرحله بالاتر جامعه کمونیستی» صحبت به میان می‌آورد. در مرحله نخست، یعنی مرحله «سوسیالیسم»، طبقات و دولت از میان رفته و «به هر فرد در جامعه به اندازه سهمش در تولید اجتماعی از محصول آن تولید تعلق می‌گیرد». (یعنی همه اعضای جامعه موظف به کار کردن هستند و در مقابل سهمی که به جامعه می‌دهند، محصولی دریافت می‌کنند). در مرحله بالاتر، یعنی مرحله «کمونیسم»، با رشد کیفی نیروهای مولده و وفور اقتصادی، شعار «از هر کس متناسب با توانایی‌اش، و به هر کس متناسب با نیازهایش»^(۳) تحقق می‌یابد.

ظاهراً برای نظریه‌پردازان «حزب کمونیست کارگری» چنین تقسیم‌بندی‌ای بی‌اهمیت است. از دیدگاه «حزب» که خواهان «برقراری فوری جامعه کمونیستی»^(۴) آنهم «همین امروز» است، صرفاً یک مرحله وجود دارد و آنهم مرحله بالاتر «کمونیسم» است. در برنامه «حزب»، توضیح مرحله کمونیسم چنین بیان شده است:

«جامعه‌ای بدون تقسیم کار، بدون مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، بدون مزدبگیری»^(۵) و یا «از هر کس به اندازه قابلیتش و به هر کس به اندازه نیازش، این یک اصل اساسی جامعه کمونیستی است... جامعه کمونیستی جامعه‌ای است بدون دولت»^(۶)

در نتیجه، نظریه‌پردازان «حزب» بر این اعتقاد استوارند که پس از سرنگونی دولت سرمایه‌داری، می‌توان سریعاً به مرحله بالای «کمونیسم» رسید. این استدلال بی‌اساس و غیر علمی است.

اول، برخلاف «حزب» که تفاوتی بین دو فاز کمونیسم (مرحله نخست، یعنی «سوسیالیسم» و مرحله بالاتر یعنی «کمونیسم») قایل نیست، مارکس بر این دو فاز تأکید می‌کرد. وی پس از اشاره به

مشکلات فاز اول کمونیسم، در دوره پس از سرنگونی دولت سرمایه‌داری، چنین نوشت:

«بروز این مشکلات در مرحله نخست جامعه کمونیستی اجتناب‌ناپذیر است... در یک مرحله بالاتر از جامعه کمونیستی، یعنی زمانی که تنقید برده‌وار فرد به نظام تقسیم کار، و در نتیجه تضاد بین کار فکری و جسمی، از بین رفته باشد؛ زمانی که کار نه تنها وسیله‌ای برای گذراندن زندگی بلکه مطلوب اصلی آن باشد؛ زمانی که نیروهای تولیدی نیز همراه با رشد همه جانبه فرد افزایش یافته و همه سرچشمه‌های ثروت تعاونی به وفور هر چه بیشتر جریان داشته باشند» - تنها در آن زمان است که فروپاشیدن افق تنگ حق بورژوازی در کلیتش ممکن می‌شود و جامعه می‌تواند بر پرچم خود این شعار را بنویسد: از هر کس متناسب با توانایی‌اش، و به هر کس متناسب با نیازهایش»^(۷)

بدیهی است که نظریات مارکس با «دستور عمل»^(۸) های «حزب» در تناقض آشکار است. چنانچه آن حزب تحلیل مارکس را پذیرفته باشد، مفهوم برنامه آن اینست، که پس از سرنگونی دولت سرمایه‌داری، افراد جامعه نه تنها به «سوسیالیسم»، که به یکباره «همین امروز»^(۹) وارد فاز بالاتر «کمونیسم» می‌شوند. در وضعیتی که «از هر کس به اندازه قابلیتش و به هر کس به اندازه نیازش» (بدون اینکه لزومی به کار کردن داشته باشد)، محصول اجتماعی تعلق می‌گیرد!^(۱۰)

۱- «یک دنیای بهتر»، انترناسیونال، شماره ۱۷، اسفند ۱۳۷۴، «انقلاب و اصلاحات»، صفحه ۷.

۲- منبع «حزب».

۳- برنامه «حزب»، بخش «کمونیسم کارگری و کمونیسم بورژوازی»، صفحه ۶.

۴- کارل مارکس.

۵- برنامه «حزب»، صفحه ۶.

۶- برنامه «حزب»، بخش «جامعه آزاد کمونیستی»، صفحه ۵.

۷- «نقد برنامه گتتا»، کارل مارکس، «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، شماره ۱۲، آبان ۱۳۷۱.

۸- به نظر می‌رسد که این دوستان علاقه زیادی به «سناریوی سفید و سیاه» دارند! برای آنها یا سرمایه‌داری (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

البته برای حزبی که خود را، تحت عنوان «کمونیسم کارگری»، محور جنبش کمونیستی ایران و جهان قلمداد می‌کند؛ برای سازمانی که چندی پیش با جنجال، همراه با گروهی دیگر، «حزب کمونیست ایران» را تأسیس کرد و سپس با سر و صدای بیشتر از آن حزب انشعاب کرد و «حزب کمونیست کارگری ایران» را ساخت؛ برای گرایشی که سایر جریان‌ها را «غیر کارگری» می‌داند^(۱۱)، تعجبی ندارد که «یک روزه» خواهان «برقراری فوری یک جامعه کمونیستی» باشد! و این نکته را در مرکز «برنامه» خود جای دهد.

اتفاقاً در گذشته چنین غلوگویی‌هایی توسط نیروهای «غیر کارگری» در جنبش کارگری، برای تحمیل کارگران و عوام‌فروشی، صورت می‌گرفت. برای نمونه استالین بارها اعلام داشت که «سوسیالیسم» و حتی «کمونیسم» را در شوروی ساخته است! بوروکرات‌های دولت‌های منحل جوامع اروپای شرقی سابق نیز چنین ادعاهای بی‌اساسی را داشته‌اند. اما امروز برای همه روشن شده است که این برخوردها به دور از واقعیت بوده و هیچ پایه علمی و مادی‌ای نداشته و صرفاً بدرد تغذیه تبلیغاتی بوروکرات‌ها در آن جوامع خورده و بس!

چنین برخوردهایی چه توسط استالینیست‌های سابق و چه توسط «کمونیست» های نوین از نوع «کمونیسم کارگری»، همه ناشی از عدم درک صحیح از مفهوم سوسیالیسم (و کمونیسم) است. اینها بر این باورند که با جنجال و تبلیغات می‌توانند «کمونیسم» را پس از جامعه سرمایه‌داری، «یک روزه» ساخت. چنین روش تبلیغاتی را نیز «رادیکالیسم» و «انقلابیگری» می‌دانند! این روش نه تنها «انقلابی» نیست و کوچک‌ترین ربطی به روش مارکسیستی ندارد، که متعلق به گرایش‌های خرده‌بورژوازی مستأصل در جنبش کارگری است که خواهان ایجاد «کمونیسم» از نوع غیر علمی آن هستند.

بر خلاف نظریه‌پردازان «حزب کمونیست کارگری»

دوم، مارکس حتی برای رسیدن به مرحله نخست، یعنی «سوسیالیسم»، مرحله مشخصی قایل بود: «آنچه در اینجا با آن سرو کار داریم جامعه‌ای کمونیستی است که بجای برآمدن از دل بنیادهایی از آن خویش، از درون جامعه سرمایه‌داری خارج شده است و در نتیجه، و در جمیع جهات، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اخلاقی و فکری، همچنان مهر و نشان جامعه‌ای را بر خود دارد که از شکم آن زاده شده است. در اینجا تولیدکننده منفرد دقیقاً همانی را از جامعه دریافت می‌دارد که خود به جامعه داده است... در اینجا نیز هنوز حق مساوی اصولاً همان حق بورژوازی است... حتی اگر... دو نفر دارای قدرت مساوی باشند و در نتیجه بطور مساوی از صندوق مصرف اجتماعی سهم ببرند، نتیجه واقعی این خواهد بود که یکی از دیگری بیشتر دریافت خواهد کرد، از دیگری ثروتمندتر خواهد شد... برای جلوگیری از بروز این مشکلات، بجای اینکه حق را مساوی بدانیم باید آن را نامساوی کنیم.

اما بروز این مشکلات... اجتناب ناپذیر است، چرا که تنها اندک زمانی است که این جامعه، در پی دردهای زایمانی دراز مدت، از شکم جامعه سرمایه‌داری زاده شده است.» (۹)

به سخن دیگر، پس از سرنگونی دولت سرمایه‌داری و قبل از تحقق «سوسیالیسم»، جامعه وارد مرحله دیگری می‌شود. این جامعه‌ای است که در آن هنوز نه تنها «مزدبگیر» وجود داشته، که نابرابری در دستمزدها و همچنین دولت (۱۰) نیز موجود است. زیرا که «تنها اندک زمانی است که جامعه، در پی دردهای زایمانی دراز مدت، از شکم جامعه سرمایه‌داری زاده شده است.» این نه مرحله «سوسیالیسم» است و نه «کمونیسم»، که «مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم» نام دارد. (۱۱)

چنین جامعه‌ای عمدتاً از طریق انهدام مالکیت خصوصی بر وسائل تولید (زمین، صنایع، بانک‌ها و غیره) و انحصار تجارت خارجی؛ و معرفی «اقتصاد با برنامه» مشخص می‌شود. در این جامعه تولید توسط قانون ارزش تعیین نمی‌شود. اما، در این جامعه، بر خلاف جامعه آینده «سوسیالیستی»، یک تضاد اساسی وجود خواهد داشت: تضاد میان وجه تولید «غیر کاپیتالیستی» و وجه توزیع «بورژوازی». چنین واقعیتی که وجه تولید «سوسیالیستی» مرحله بسیار عالی‌تری از «سرمایه‌داری» است؛ و باید نیروهای مولده رشد تعیین‌کننده‌ای برای وفور مادی و بی‌تأثیر کردن «معیارهای بورژوازی» کنند؛ و به محض سرنگونی «دولت بورژوازی» پایه‌های مادی سرمایه‌داری «یک روزه» از بین نمی‌رود؛ برای جریان‌هایی مانند «حزب» این اصل قابل درک نیست. آنها آرزوهای خود را جایگزین واقعیت‌ها می‌کنند.

اما، برای گذار به «سوسیالیسم» و رفع تضادهای جامعه «انتقالی» دو تکلیف تاریخی باید متحقق

شود.

اول، تقسیم کار طبقاتی، زمینه عینی برای اقتصاد پولی و گرایش به سودجویی و ثروتمند شدن و کلیه بازمانده‌های ایدئولوژیک بورژوازی باید آگاهانه از بین بروند.

دوم، رشد تعیین‌کننده نیروهای مولده، در راستای ایجاد وفور اقتصادی و رها کردن مردم جهان از کار مشقت‌بار، باید در سطح جهانی تحقق یابد. طی این دوره که تکالیف تاریخی فوق در شرف تحقق هستند، تولید کالائی، طبقات اجتماعی و «دولت» نیز باید رو به زوال گذارند. در مرحله انتقال، نقش «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به مثابه «دولت کارگری»، صرفاً در جهت تضمین عدم بازگشت طبقه حاکم و تنظیم فعالیت‌های اقتصادی است.

دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا

جالب‌تر از تناقض‌گویی در مورد مفهوم کمونیسم، درک «حزب» از مقوله دولت است. در برنامه «حزب» آمده که: «جامعه کمونیستی جامعه‌ای است بدون دولت.» این اصلی است صحیح. اما، بحث بر سر تأکید تئوری‌های عمومی نیست که بر سر مسئله‌ای مشخص است: در روز پس از سرنگونی دولت سرمایه‌داری، چه نوع دولتی برای انتقال جامعه به یک جامعه کمونیستی «بدون دولت» باید به وجود آید؟ پاسخ مارکس به این سؤال واضح و روشن است:

«در بین جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی مرحله‌ای از دگرگونی انقلابی وجود دارد که، در طی آن، یکی به دیگری تبدیل می‌شود. هنگام با این جریان، دوره‌ای از تحول سیاسی نیز وجود دارد که در طی آن دولت چیزی نخواهد بود جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا.» (۱۲)

این دولتی است که پس از تحقق سوسیالیسم رو به زوال خواهد گذاشت.

پاسخ «حزب» به همین سؤال، پیچیده و پرتناقض است:

«حکومت کارگری... حکومتی طبقاتی است، به همین اعتبار در تئوری مارکسیسم دیکتاتوری پرولتاریا نامیده شده است... حکومت کارگری یک دولت آزاد است که تصمیم‌گیری و اعمال ازاده مستقیم خود توده وسیع مردم کارگر و زحمتکش در جامعه را سازمان می‌دهد. حکومت کارگری بنا بر ماهیت خویش حکومتی گذرا است.» (۱۳)

از دیدگاه مارکسیسم «دولت» و «حکومت»، گرچه به یکدیگر مرتبط‌اند، اما یک مقوله واحد نیستند. «حزب» با یکی قلمداد کردن این دو از توضیح واضح ماهیت دولت «انتقالی» طفره می‌رود. به نظر می‌آید که از اعلام کلمه «دیکتاتوری» نیز ابا دارد. (۱۴) و آن واژه را به استناد به تئوری مارکسیستی طرح می‌کند - آنهم ناقص! مارکس بطور

دقیق واژه دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را بکار برده است و نه «دیکتاتوری پرولتاریا». کلمه «انقلابی» کلمه زائد و بی ربطی نبوده که مشخصاً ماهیت دولت آتی را نشان می‌دهد. چنین دولتی بایستی «انقلابی» باشد تا بتواند وظایف سنگین انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را انجام دهد. در مرحله انتقال، به قدرتی نیاز است که بطور مؤثر برای از میان بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام‌های تعیین‌کننده بر دارد. چنین دولتی باید دمکراتیک‌ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. در جامعه انتقالی باید، دمکراسی‌ای به مراتب والاتر از دمکراسی بورژوازی وجود داشته باشد. آزادی بیان، تجمع، اعتصاب و مطبوعات باید برای کلیه قشرهای اجتماعی تضمین گردد. این دولت را مارکس «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، یعنی قدرت شورایی، نام نهاد؛ و کمونیست‌های انقلابی با افتخار و سربلندی از چنین دولتی دفاع کرده و آن را در سرلوحه برنامه خود قرار می‌دهند.

صرفاً گرایش‌های «غیر کارگری» (کسانی که می‌خواهند یکشنبه ره صد ساله روند!) از تبلیغ چنین دولتی تردید به دل راه می‌دهند. هر شکل دیگری از قدرت مانند دولت «نخبگان روشنفکر»، «دیکتاتوری حزبی»، در نهایت راه‌گذار به «سوسیالیسم» را مسدود کرده و انقلاب را به عقب باز خواهد گرداند. ■ ۵ ژانویه ۱۹۹۶

(ادامه باورقی از صفحه قبل)

وجود دارد و یا کمونیسم، و لا غیر! با چنین تحلیل‌های متناقضی است که جامعه شوروی را پس از انقلاب اکتبر، «سرمایه‌داری دولتی» ارزیابی کردند.

۹- «نقد برنامه گنگا».

۱۰- دولت به عنوان «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا».

۱۱- کسانی که این مسئله ساده را درک نکرده باشند، هنوز الفبای مارکسیسم را درک نکرده‌اند. و کسانی که «حزب طبقه کارگر» را بدون درک چنین نظریات اساسی مارکسیستی ساخته‌اند، در بهترین حالت، خود فریبی کرده‌اند.

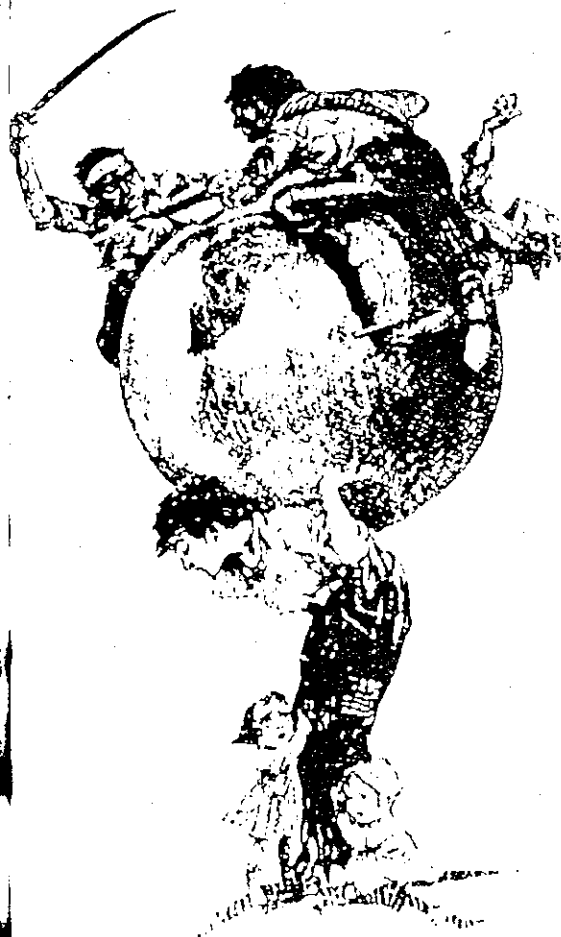
۱۲- «نقد برنامه گنگا».

۱۳- برنامه «حزب»، بخش «انقلاب پرولتری و حکومت کارگری»، صفحه ۶، تأکید از ماست.

۱۴- شاید «حزب» نمی‌خواهد اطمینانش را از کلمه «دیکتاتوری» بترساند! در صورتی که یک حزب کمونیست، بایستی با صراحت حمایت خود از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» را به مثابه دولت آتی اعلام کند. اما، «حزب» چنین نکرده است!

نیم نگاهی تازه به مسئله زن

بیژن سلطانزاده



جایگاهشان مورد ظلم قرار می‌گیرند. علاوه بر این مسائل، مطلب مهم دیگر در مورد دخترها تا قبل از دواج، مسأله‌ی بکارت است. دختر ایرانی باید قبل از ازدواج "دست نخورده" باشد.

تمامی دامادها از نهالگاه می‌خواهند با دست پر بیرون بیایند. آنان طالب کالای بکر هستند. اگر در شب اول ازدواج به باکره نبودن عروس خود پی ببرند، طبق قانون می‌توانند دختر را به خانه پدر و مادرش باز گردانند.

معلوم نیست اگر این قانون در مورد مردان نیز اعتبار داشت چه حادثه‌ای پیش می‌آمد!

زنان ایرانی در جامعه‌ای به سر می‌برند که سران حاکم^(۳) بر آن از هیچ گونه ستم و اجحافی در حق آنان کوتاهی نکرده و به زور آنان را به انزوا دعوت می‌کنند. استمتاع و بهره‌گیری از زنان در اشکال مختلف و قرون وسطایی کاری است متداول، و به راحتی نوشیدن آب برای مردان میسر شده است.

از آنجا که همیشه زنان بوسیله نظام طبقاتی در حاشیه قرار گرفته و ناتوان‌ترین موقعیت را در جامعه کسب نموده‌اند، همواره مورد هجوم گردسان و گماشتگان جامعه طبقاتی قرار گرفته و می‌گیرند.

حقوق زنان مجموعه‌ای است بهم پیوسته که حمله به هر گوشه‌ای از آن، حمله به کل مجموعه محسوب گشته و مقدمه حملات بعدی می‌باشد. لذا هیچ اندازه و حدی برای حقوق آنان کافی و پایدار محسوب نگردیده و میزان آن تنها بوسیله مبارزه خود زنان تعیین می‌گردد. حمله به حقوق و جنبش زنان، همچنین سرآغاز حمله به سایر اقشار و طبقات محروم جامعه نیز می‌باشد.

با یک مثال تاریخی از وطنمان به توضیح مطلب فوق مبادرت می‌ورزم. آخوندهای واپسگرای حاکم بر ایران در نخستین تهاجم خود به دستاوردهای انقلاب، در تاریخ ۱۹ اسفندماه ۱۳۵۷، حجاب اجباری را به زنان ایران حاکم کردند. به پیامد این عمل که در آن زمان بسیاری اهمیت تلقی شد؛ حمله بسیار گسترده‌تری از جانب آخوندهای واپسگرا به ملیتها، سازمانهای سیاسی، شوراها و کانونها فرهنگی و غیره آغاز گردید که سرانجام به اختناق فعلی منجر شد.

در این مورد «چارلز فوری» به فرانسیس در صد و اندی سال پیش کلمات فراموش‌ناشدنی زیر را بنوشته در آورد: "میزان آزادی زنان، وسیله طبیعی سنجش آزادی بطور اعم است."

یکی از جنبه‌های آگاهی جدید زنان، نفی این افسانه است که زنان همیشه در تاریخ ول مادون اجتماعی و

زنان ایرانی مانند زنان سایر ملیتها از دیرباز تحت ستمی مداوم قرار داشته و موجودیت آنها هیچگاه به رسمیت شناخته نشده است.

با کمی سگالش و پژوهش در روابط اجتماعی حاکم بر جوامع، در خواهیم یافت که زنان هر ملتی نشان دهنده روابط اجتماعی آن ملت هستند.

اگر گنجاره فعلی موجود در جامعه را شسته و با دیدگان باز به آن نظر افکنیم به ابعاد اسفبار موقعیت زنان دست خواهیم یافت؛ این موقعیت چنان دهشتناک بوده که از مرزهای خانواده گذر کرده و با فرهنگ و زبان متداول حاکم بر جامعه، خود را پیوند داده است. برای مثال، بیان نام زن برای بسیاری از خانوارهای ایرانی عیب محسوب شده و آنان برای اینکه خود را از این عیب مبرا کنند از واژه‌های مانند "ناموس"، "والده بچه‌ها"، "عورت"، "زن زی" و یا از نام پسر ارشد استفاده می‌نمایند. اصطلاحاتی نظیر "آقابالاسر"، "اگر مردی"^(۱)، "قول مردانه"، "ای نامرد" و هزاران مثال دیگر به خوبی نشان‌دهنده این مطلب هستند که چگونه زبان فارسی تحت تأثیر روابط اجتماعی منحط (پدرسالاری) قرار گرفته است.

اکثریت قریب به اتفاق خانواده‌های ایرانی دوست دارند بچه اولشان پسر باشد و آن را شگون خانه و خانواده می‌دانند. دخترها را از شکوهندگی و بلندپروازی باز داشته و به آنها القابی نظیر "مادر مقدس" و "زن خانه" داده، تا سر به هوا نشده و تمامی فکر خود را روی ازدواج و بچه‌دار شدن متمرکز نمایند.

قانون حاکم بر جامعه، دروس مدارس، قهرمانان داستانها، ورزشها، همه و همه در حمایت از مردان^(۲) طراحی شده است.

وظایف یکی پس از دیگری در جلوی پای زنان گذاشته می‌شود:

- "زن باید حرف گوش‌کن و محبوب بوده و صدای خودش را به روی مرد بلند نکند."

- "زن باید مادر خوبی برای بچه‌هایش باشد."

- "زن باید با لباس سفید به خانه بخت رفته و با لباس سفید از آن بیرون بیاید."

همانطور که ملاحظه می‌کنید زنان از همان ابتدا با تهاجم گردسانان جامعه و خانواده روبرو گشته، بدون آنکه بتوانند گروزش خود را به مکانی انتقال دهند. آنان چون سیر پدافندی برای مهار حملات پیگیر و مداوم جامعه ندارند؛ اخلاق و سنن مهاجمان را بصورت «عادت رفتاری» پذیرا گشته و به همین علت در عرصه زندگی خانوادگی و

متأسفانه این اصطلاح زشت در زبان فارسی بسیار بکار می‌رود. در اینجا جالب دیدم که توجه شمارابه اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۴۵ شمس هنگام سرکوبی عشایر فارس نوشته شد، جلب کنم. (در آن اعلامیه از این اصطلاح استفاده شده است).

در آن اعلامیه آمده است: "اگر مردید، اگر زن نیستید بیاید در آخرین فرصت بخاطر زن و بستگان خود تسلیم شوید."

۲- از جمله قوانینی که در حمایت از موقعیت مردان نوشته شده و اجرا می‌گردد، می‌توان به چند همسری، ازدواج کوتاهمدت (صیغه)، حق طلاق برای مردان، قانون ارث، اشاره کرد.

۳- برای مثال خمینی در آغاز محرم سال ۱۳۴۲ گفته بود که: "از تساری حقوق اظهار تفر کنید و از دخالت زنها در اجتماع که مستلزم مفاسد بیشمار است ابراز انزجار، و دین خدا را یاری کنید." (نقل از کتاب نهضت امام خمینی)

زنان اصرار می‌ورزیم، از طرفی هم معتقد هستیم که این تشکلات بدون بهره‌گیری از یک برنامه انقلابی راه به ناکجا آباد خواهند برد.

دلایل لزوم دفاع از تشکلات مستقل زنان

۴ - در این رابطه لنین می‌نویسد: "ما می‌گوییم که رهائی کارگران باید توسط خود کارگران اجرا شود، و دقیقاً بهمان طریق رهائی زنان کارگر امریست برای خود زنان کارگر. زنان کارگر باید خودشان شاهد توسعه چنین مؤسسه‌ای باشند، و این فعالیت تغییر کاملی در وضع‌شان با مقایسه با آنچه تحت جامعه سرمایه‌داری کهن بود، بوجود خواهد آورد (کلیات لنین، جلد ۳۰).

۵ - کلیات لنین، جلد ۳۰، روزنامه پرودا شماره ۲۱۲، مورخه ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۹.

۶ - لنین در این رابطه نوشت: "مساوات در برابر قانون لزوماً مساوات حقیقی نیست. ما می‌خواهیم که زنان کارگر نه تنها در مقابل قانون بلکه در حقیقت امر با مردان کارگر برابر باشند. برای چنین امری زنان کارگر بایستی سهمی افزایشند در اداره بنگاههای سوسیالیزه شده و در اداره دولت بعهده بگیرند." (کلیات لنین، ج ۲۳).

۷ - کلیات لنین، جلد ۲۸، در «ایزوستیا» شماره ۲۵۳ مورخه ۲۰ نوامبر ۱۹۱۸ به چاپ رسید.

۸ - در این میان بعضی از شاعران پارسی‌زبان بیکار تنگشته و هریک برای اینکه از قافله عقب نیفتند، صفی را به زنان نسبت داده‌اند. برای مثال توجه شما را به دو نمونه از آن ابیات جلب می‌کنم.

ناصر خسرو:

به گفتار زنان هرگز نکن کار

زنان را ناتوانی مرده انگار

و یا سعدی که می‌گوید:

مبادا کس که از زن مهر جوید

که در شوره بیابان گل نروید

۹ - لنین در این رابطه می‌نویسد: "زنان با شرکت در کار اداری می‌آموزند و بمردان خواهند رسید." (کلیات لنین، جلد ۲۳، منتشر شده در روزنامه «پرودا» شماره ۱۴۰ مورخه ۲۲ فوریه ۱۹۲۰).

۱۰ - بعد از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ و به قدرت رسیدن بوروکراسی‌ها به رهبری استالین، که پرچمدار سوسیالیسم در یک کشور بود، کلیه فعالیتها جهت ساختن یک حزب بین‌المللی بر قدرت به پایان رسید. این مسئله در بیشتر موارد باعث قطع کلیه کمکهای مادی و معنوی به جنبش آزادیبخش‌های رهاییبخش در سطح جهانی گردید، که جنبش زنان نیز از این قاعده مستثنی نبود.

۱ - جامعه طبقاتی به زنان یاد داده که به قدرت فکری، استعداد، اراده، عقل و هوش خود به عنوان یک شخص و جنسیت ایمان نداشته باشند. جوهر "زنانگی" همیشه سمبل بی‌ارادگی، مطیع بودن، غیرمنطقی بودن، زشتی، ناتوانی، مکر و نقصان معرفی شده است.^(۸) در راستای نابودی این تفکرات پوسیده، زنان ضمن شرکت در تشکلات مستقل خود و در جریان مبارزه، نه تنها باعث تغییرات اساسی در جامعه شده، بلکه خودشان نیز تغییر می‌کنند.^(۹)

یکی دیگر از ثمرات مثبت تشکلات مستقل، بوجود آوردن اعتماد به نفس برای زنان است؛ زنان در این تشکلات با قبول یک سری مسئولیت، که تشکل به آنها اعطا می‌کند اعتماد به نفس پیدا کرده و به "روشنفکران ارگانیک" تبدیل می‌شوند.

۲ - زنان مبارز زیادی وجود دارند، که برنامه از پیش طراحی شده احزاب و گروهها را قبول نداشته و خودشان بر علیه ستم طبقاتی و جنسی مبارزه می‌کنند.

آیا ما باید با خشک‌اندیشی مذبوحانه آنان را از حق داشتن تشکل مستقل باز داریم؟

۳ - در شرایطی که هیچ حزب و گروه انقلابی بین‌المللی یافت نمی‌شود،^(۱۰) در شرایطی جنبش‌های خودجوش زحمتکشان و اقشار تحت ستم بسیار رادیکال‌تر از حرفان انقلابی‌نما عمل می‌کنند، وظیفه ما کمونیستها باید سازماندهی توده‌ها حول تشکلات مستقل خود آنها و دخالت مستمر در فعالیتها این تشکلات باشد. تنها با اتحاد عمل با این تشکلات است که ما می‌توانیم از مرز تئوری‌های خام بیرون آمده و برنامه رهائی کل بشریت را منطبق با وضعیت آنها تدوین کنیم.

۴ - یکی دیگر از دلایل لزوم تشکل مستقل زنان این است؛ که احزاب و گروههای انقلابی و کمونیست، بیشتر انرژی و نیروی خود را صرف کسب قدرت سیاسی کرده و کمتر روی مسائل زنان تمرکز می‌کنند. به همین دلیل وجود این تشکلات مستقل ضروری احساس می‌شود.

تدوین یک برنامه انقلابی برای رهائی زنان

همانطوری که ما برای ایجاد و گسترش تشکلات مستقل

پست‌تر را بازی کرده‌اند. این مسئله باعث اعتماد به نفس آنان شده و به آنها نیروی تازه‌ای داده است. امروزه، پس از طی سالها پیکار و مبارزه، تعداد زیادی از زنان به رد کلیه افسانه‌هایی که باعث انقیاد آنان شده پرداخته، و دریافته‌اند که آزادی زنان تنها به دست خود زنان امکان پذیر است.^(۴) بررسی چگونگی سازماندهی مبارزات زنان و لزوم ایجاد تشکلات مستقل آنان یکی از بحث‌های داغ امروزی بوده که سعی می‌کنم به طور اجمالی به آن بپردازم.

ضرورت تشکل مستقل زنان

"آنچه ما نیاز داریم تنها کار تشکلاتی در مقیاسی که میلیون‌ها تن را شرکت دهد نیست، بلکه ما بکار تشکلاتی در کوچکترین مقیاس نیز نیازمندیم و این برای زنان امکان کار را نیز فراهم می‌کند."^(۵) «لنین»

بدون رودرواسی باید بگوییم که زنان در دنیای مردان زندگی می‌کنند. آنان علاوه بر دست و پنجه نرم کردن با ستم طبقاتی، روزانه با ستم دیگری روبرو هستند که در تمام لحظات بهمانند شیخ به دنبال آنانست؛ نام این ستم، ستم جنسی است.

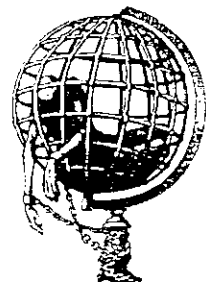
ستم جنسی ستمی است که ریشه در ساختار زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی داشته و بوسیله جامعه طبقاتی تداوم و تشدید می‌یابد.

با درک مطلب بالا، باید به این استنتاج فکری دست یابیم که لزوماً زنان با انقلاب پرولتری رها نگشته بلکه همچنان با معضل دیگری روبرو هستند؛^(۶) لذا در راستای نابودی این ستم دوگانه، زنان به جنبش و تشکلات مستقل خود که دارای یک برنامه انقلابی و رهائی‌بخش می‌باشد احتیاج دارند.

این مسئله به آنها فرصت می‌دهد که آنان علاوه بر مبارزه روزانه؛ در جنبش‌های کارگری، جنبش‌های رهاییبخش ملی و غیره که در آن تحت ستم مشترکی با مردان می‌باشند، شرکت کنند.

سازمان مستقل زنان باید از بطن مبارزات توده‌ای خود زنان بیرون آید.

باید توجه داشت که یکی از پایه‌های اصلی انقلابات در مقیاس جهانی حضور فعال زنان است که موضع طبقاتی آن بوسیله مبارزه سیاسی تعیین می‌گردد. در این رابطه لنین می‌نویسد: "تجربه همه جنبش‌های آزادیبخش نشان داده است، که موفقیت یک انقلاب متکی بر این است که چه اندازه زنان در آن شرکت می‌جویند."^(۷)



چسپانی تنها محدوده به مبارزات زنان نبوده بلکه در مورد تشکلهای مستقل کارگری، دانشجویی، شوراهای نیز بکار برده می شود.

ب) ستم جنسی را منطبق با ستم طبقاتی دانسته و از آن مسئله به این نتیجه می رسند که چون زنان بورژوا دارای قدرت اجتماعی هستند و می توانند مصائب خود را حل کنند، در نتیجه ما باید زنان کارگر را سازماندهی کنیم. (آنان نمی خواهند حتی "زنان بورژوا" را، بعنوان موجوداتی که وجود خارجی دارند در محاسبات خود قرار دهند.)^(۱۲)

۱۱ - چپ که چنین دیدی نسبت به تشکلات مختلف توده ای نظیر: شکل مستقل زنان دارد، از برخوردی و انبیینانه در حل معضلات مختلف آنان نظیر: مردسالاری طفره رفته، و در نهایت اگر قدمی هم بردارد، چیزی جز ساختن زائده های زنانه حزبی خودش نخواهد بود. نمونه زنده این مسئله، حزب کمونیست کارگری است که با علم کردن کمین های دفاع از حقوق زن می خواهد به اعمال خود پوشش دموکراتیک بدهد.

۱۲ - در شماره ۴ پیام فدائی (ارگان چریکهای فدائی خلق) در مقاله ای تحت عنوان "درباره تشکلات مستقل زنان" آمده: "در رابطه با تشکلهائی که تحت نام دفاع از این یا آن قشر یا گروه و دسته تحت ستم در جامعه، جز به ایجاد موانع و انحراف بر سر راه تحقق اهداف انقلابی نمی پردازند، کمونیستها راهی جز مبارزه برای افشاء و طرد آن تشکیلات نمی توانند در پیش گیرند."

در اینجا لازم دیدیم؛ برای اینکه کمی از نگرانی این دوستان کاسته و خیال آنان را راحت کنیم نقل و قولی بیاوریم از یکی از همین تشکلات مستقل که دفاع و رادیکالیزم آنها در مورد مسئله زنان، صدها بار از دوستان چریکمان بیشتر بوده است. در آوای زن شماره ۱۷ در مقاله ای تحت عنوان "تقدیر بر نظرات آذر ماجدی و فرهاد بشارت" آمده است: "ما در اینجا بار دیگر تاکید می کنیم که تشکلات مستقل زنان، تشکلی در مقابل سازمانهای سیاسی نیست و از طرف دیگر خواهان محدود کردن زنان به فعالیت در درون تشکیلات خاص خودشان نیستیم."

۱۳ - در این رابطه در شماره ۶ پیام فدائی آمده است: "مطلبنا همه آنچه که قرار است در بهترین حالت در یک تشکیلات مستقل در دفاع از حقوق زن صورت بگیرد، یک تشکل کمونیست قادر است همه آنها را به بهترین وجه انجام دهد."

۱۴ - در اکثر نشریات چپ ستمی می توان برای این برخورد تنگ نظران را مشاهده کرد. برای مثال در شماره شش نشریه پیام فدائی نویسنده مقاله "درباره تشکیلات مستقل زنان" می نویسد: "باید تصور کنیم که کمونیستها زنان کارگر و (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

سلفقه جستن به این گنداب نیست؛ بلکه آنان با سگالیدن نسبت به سایرین، سخن آفرین دیگران گشته و آنان را به منجلاط زیر خود دعوت می کنند. گرگان به پوستین آدمی در آمده و کوس آزادی زنان را می کوبند در حالی که بر همگی زنان بمانند آب سلسال نمایان گشته که خود آنان راهبر راه سجن و اسارت هستند.

تاریخچه مبارزات اصلی زنان ایران با انقلاب ۱۳۵۷ پیوند می خورد. اگرچه قبل از انقلاب مبارزات زنان برای کسب حقوق ابتدائی وجود داشت ولی چندان چشمگیر نبود.

چپ ایران در مقطع انقلاب، در زمانی که آخوندها در حال سازماندهی زنان حزب اللهی در مساجد بودند، در افتراق و سیاست زیگ زاگ به سر می برد. پیدا کردن جواب اینکه چرا سازمانهای سنتی چپ در آن مقطع این سیاست را اتخاذ کردند، بسیار آسان است. مسلماً باید قبول کنیم اکثر این سازمانها با اینکه خود را تا اندازه ای از سیاستهای حزب توده جدا کرده بودند؛ ولی در عمل از اکثر کتب ترجمه شده این حزب و سیاستهای بوروکراسی حاکم بر مسکو استفاده می کردند. بکارگیری همین سیاستهای فرصت طلبانه بگیر و نگیر باعث شد که هر روز فشار رژیم بر روی زنان بیشتر شود. از طرفی دیگر نبود یک رهبری انقلابی که بتواند در آن مقطع جنبش بی تجربه و خود بخودی زنان را رهبری کند، بسیار محسوس احساس می شد.

مبارزات مؤثر زنان نیاز به تشکیلاتی سراسری داشت که بتواند خواستهای عمومی آنان را منعکس کرده و انجام لازم را در بین زنان ایجاد کند.

متأسفانه بیشتر سازمانهای چپ ایرانی به سازماندهی مستقل توده ها اعتقاد نداشته^(۱۱) و بر این مسئله باور ندارند، که این توده هستند که سرانجام آزادکننده خود می باشند.

انحرافات سازمانهای چپ ستمی در مورد مسئله زن به طور عمومی عبارتند از:

الف) این سازمانها عموماً تشکلات مستقل توده های تحت ستم را انحراف و مانع مبارزه خود دانسته،^(۱۲) و در اکثر مواقع از آن جزر گرفته، گروه چند نفری خود را جانشین آن می کنند.^(۱۳) اغلب قریب به اتفاق این سازمانها با در دست داشتن یک برنامه از پیش تعیین شده که در بیشتر موارد با شرایط عینی جامعه، هیچ سازگاری نداشته پیش آمده و در مبارزه عمومی تا جایی شرکت می کنند که هژمونی آنها تأمین شده باشد. یکی از اشکالهای اساسی بر این روش کار این است که تشکلهای توده ای را از نیروهای واقعی اجتماعی شان جدا کرده و باعث پراکندگی و افتراق در پیکار توده ای می شود. آنان کلیه مبارزاتی را که از طرف این سازمانها طراحی نشده باشد، با مارک چسپانی، اغتشاش و هرج و مرج تلقی می کنند. این روش مارک

برای طرح صحبت های مقدماتی در مورد تدوین یک برنامه انقلابی می توان از نکاتی استفاده نمود که در ارتباط مستقیم با مبارزات طبقاتی قرار می گیرد. این مبارزات، رابطه مهمی بین جنبش زنان و کارگران فراهم می کنند. برای مثال می توان به مبارزات زنان بر علیه بنیادگرایی و سکسیسم اشاره کرد.

برنامه اکثر سازمانهای انقلابی و کمونیستی به علت عدم شناخت وضعیت زنان در جوامع، ناقص و در بسیاری از موارد با عدم کارائی روبرو است. علت این مطلب، عدم شرکت مستمر چپ انقلابی در مبارزات زنان و توسل به کلی گویی از جانب آنان می باشد.

برای مثال ما کمونیست ها، بعضی از اعتراض های زنان را در مورد "کار خانگی" و "پرورش بچه ها" رد کرده، و بی اهمیت تلقی می کنیم؛ در حالی که همین ستمهای به ظاهر کوچک باعث ایجاد ستم جنسی بر زنان شده است. وظیفه کمونیست ها در هر شرایطی که قرار دارند دفاع از این مبارزات و دامن زدن به آن می باشد.

برنامه متداول کمونیستی برای زنان کارگر شامل مبارزه بر علیه تبعیض در محل کار، مساوات در استخدام، ترک خدمت در دوران بارداری و ایجاد مهد کودک است. این برنامه، مسئله نحوه زندگی اکثریت زنانی را که مجبورند ساعتی از وقت کاری خود را صرف نگهداری و تربیت کودکان خود گذارند، نادیده می گیرد. ممکن است عده ای بگویند اگر مسئله مرخصی زایمان و غیره حل شود زنان دیگر حرفی برای گفتن ندارند؛ ولی باید گفت زنان دستگاه مکانیکی نبوده بلکه دوست دارند (بعنوان مادر) قسمتی از ساعت خود را با کودکان خود سپری کنند.

درخواست برای رفاه عمومی و کافی برای زنان از جمله عناصری است که باید در هر برنامه ای که با پایه اقتصادی ستم بر زن مقابله می کند گنجانده شود.

مبارزات برای کنترل کامل بر بدن، حقوق مربوط به تولیدمثل، جلوگیری از بارداری، سقط جنین، بایستی بعنوان مبارزات اصلی و بدور محور اساسی مادی مسئله ستم جنسی بر زنان محسوب شده نه بعنوان مسئله فرعی.

چپ منحرف و مسئله زن

"متأسفانه مارکسیسم ما همچون پیر نفوس از هر آزاداندیشی هراس دارد." «لوزالوکز امبورگ»

سازمانهای سنتی چپ ایران بسان پارگینه های متعفن و طولیلی گشته اند، که در گردگاه آن سنگاران عالم لاهوت و ساتران حقیقت در حال دست و پا زدن و جان به تسلیم کردن هستند. زخار لاهوتیان از



آنها را برای شورای مسکو انتخاب کنید.^(۱۶) «لنین»

یکی از مهمترین وظایف سوسیالیستهای انقلابی جلب هر چه بیشتر زنان کارگر به مبارزه می باشد. چون این قشر از زنان عموماً در مبارزه مصمم و پیگیر هستند؛ البته در این راه آنان نباید با موضع گیرهای سکتاریستی و کوتاه نظرانه باعث افتراق در جنبش زنان بشوند؛ چون در آن صورت دست ارتجاع را برای حمله و تاخت و تاز به جنبش باز خواهند گذاشت.

یکی از وظایف سوسیالیستهای انقلابی، فعالیت پیگیر در تشکلات مستقل زنان، ایجاد همبستگی بین آن تشکلات در راستای منافع طبقه کارگر است.

به نظر سوسیالیستهای انقلابی، نودها هر چه سازمان یافته تر باشند؛ امکان فعالیت انقلابی مؤثر، جهت دگرگونی اجتماعی فراهم تر خواهد بود.

سوسیالیستهای انقلابی باید با طرح شعارهای رادیکال و انقلابی و فعالیت مستمر در راستای کسب یکایک حقوق زنان، کل جنبش زنان را به جنبش رادیکال و انقلابی تبدیل نمایند.

برای مثال: ما سوسیالیستهای انقلابی باید یکی از مدافعان سرسخت "سقط جنین مجانی" برای همه زنان باشیم. ولی در عین حال اگر زنان فقیر و زحمتکشی به علل فقر مالی نتواند بچه دار بشوند؛ باید شعار ما در دفاع از آن زنان این باشد که: دولت باید تمام امکانات بچه دار شدن این زنان را بدون معطلی فراهم کند.

سخن آخر: اگر زنان می خواهند آزاد شوند باید مردان ضمن شرکت در مبارزات مشترک با آنان، تغییر کنند. مردان باید کارهای را که در تقسیم بندیهای جامعه طبقاتی به زنان واگذار شده است، یاد بگیرند.

باید مردان و زنان متحدانه مبارزه مشترک جهت نابودی ستم جنسی و کار خانگی را آغاز نمایند.

باید تئوراتی اساسی در مشاغل زنان روی دهد تا آنها استقلال مالی پیدا کنند.

باید روابط اقتداری و گرواسانه درون خانواده ها از بین برود.^(۱۷)

باید منافع شخصی جای خود را به منافع عمومی بدهد. اما باید توجه داشت که انجام هر یک از این

خواسته ها مستلزم تغییرات اساسی در قوانین حاکم بر جامعه است؛ لذا تنها راهی که برای احقاق این حقوق در جلوی پای زنان و مردان قرار می گیرد

یک انقلاب سوسیالیستی در ابعاد جهانی می باشد. انقلابی که در پیشاپیش آن طبقه کارگر و متحدان اصلی او قرار دارند.

۱ ژانویه ۱۹۹۵

زنده باد تشکلات مستقل زنان!

این تحلیل سطحی دارای پنج اشکال عمده است؛ که به شرح آن اشکال ها مبادرت می ورزیم:

۱ - مفهوم "زن بورژوا" را ندانسته و تعریف درستی از آن ارائه نمی دهند. وقتی صحبت از "زن بورژوا" می شود باید رابطه و میزان تسلط او بر ابزار تولید را در نظر بگیریم. در بیشتر مواقع زنان بورژوا در کنار شوهرانشان در نظر گرفته می شوند؛ در حالی که آنان تنها با یک قرارداد (ازدواج) با هم پیوند خورده و به محض جدائی، آن زنان به طبقات پایین جامعه انتقال خواهند یافت.

۲ - از مسأله ستم کشی زنان درک کامل و جامعی ندارند و به جوانب پیچیده این ستم هیچ توجه ای نکرده؛ بخاطر همین در اکثر مواقع راه حل مکانیکی ارائه می دهند.

۳ - تاریخ زنده ای که در مقابل آنان قرار دارد در نظر نمی گیرند. بسیاری از مبارزات زنان نخست از طرف زنان غیر کارگر آغاز شده است. اکثریت این زنان به خاطر لمس موقعیت دهشتبار خود، مبارزه برای کسب حقوق از دست رفته خویش را آغاز کرده اند. بی توجهی به این بخش وسیعی از زنان یعنی: نادیده گرفتن پتانسیل مبارزاتی بخش عظیمی از جمعیت آنها است.

۴ - باید توجه داشت زنان علیرغم اینکه به چه طبقه ای بستگی دارند، دارای یک سری مسائل مشترک هستند که می توانند در یک تشکل مستقل برای آن مبارزه کنند.

برای مثال مبارزه زنان غیر کارگر برای حق سقط جنین مجانی، علاوه برای خودشان برای زنان کارگر نیز مفید خواهد بود.

۵ - سازماندهی مبارزات زنان کارگر بدون در نظر گرفتن مبارزات زنان دیگر، باعث محدودیت در مبارزه می شود؛ زیرا اولاً: باید کشیدن این تزی، ما خود را از درگیر کردن در مبارزات زنان غیر کارگر باز می داریم.

ثانیاً: باید بدانیم که جنین انسان سوسیالیستی در رحم سرمایه داری متولد می شود^(۱۵)، با علم بر این مسئله، یکی از بهترین راههای جلب زنان به سوسیالیسم، مبارزه در کنار آنان، برای کسب حقوق پایمال شده شان می باشد.

وظایف سوسیالیستهای انقلابی در مقابل تشکلهای مستقل زنان

"زنان کارگر بیشتری، چه زنان کمونیست و چه غیر حزبی را برای شوراها انتخاب کنید تا آنها که آنها زنان کارگر صدفی بوده و قابلیت اجرای کارهایشان را بطور شرافتمندانه و عاقلانه دارند - حتی اگر عضو حزب نباشند -

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

زحمتکش را در کنار زنان بورژوا نشانده اند تا به صرف آنکه هر دو زن هستند، نسخه ای برای رهائی زن بنویسند."

۱۵ - این یکی از صحبت های مارکس در دوران جوانی است.

۱۶ - کلیات لنین، جلد ۲۳، منتشر شده در پراودای شماره ۱۴۰ مورخه ۲۲ نوامبر ۱۹۲۰

۱۷ - در کشورهای عقب مانده رفتار گرواسانه و آبارتاید جنسی بسیار بفرق نواز کشورهای صنعتی و پیشرفته احساس می شود.

خلل اصلی این ستم مضاعف را می توان در تفکراتی که تحت تاثیر مذهب، سن، آداب و رسوم آن جوامع قرار گرفته است، جستجو کرد.

از بدو تولد نوزاد دختر در گوشش خوانده می شود که تو با برادرت فرق داری؛ او پسر است و تو نمی توانی هر کاری که او می کند انجام دهی. در بعضی از اوقات خانواده های معتصب فقط برای به کرسی نشاندن حرف خود، دختران خود را می کشند. در

این مورد توجه شما را به مطلبی که در روزنامه سلام مورخه ۸

مرداد ۱۳۷۴ آمده جلب می کنم: "در پندر امام خمینی، یک

دختر هفده ساله به خاطر چند ساعت خروج از منزل توسط

اعضای خانواده اش با گلوله اسلحه کشته شد."

وضعیت سیاسی بین‌المللی در باره

پیتر تف

(دبیر اول سازمان میلنانت - بریتانیا)

بخش‌های اول و دوم این مصاحبه در نشریه «کارگر سوسیالیست» به چاپ رسید. در اینجا توجه شما را به آخرین بخش آن جلب می‌کنیم.

س: به نظر شما چطور می‌توان مسائل و مبارزات امروز کارگران در روند مبارزه طبقاتی را به منافع تاریخی آنها مرتبط ساخت.

همانطور که قبلاً اشاره کردم ما باید در تمام مبارزات روزمره کارگران مداخله کنیم. همچنین باید نسل جوان کارگر را با تجارب تاریخی گذشته آشنا سازیم. به قول لئون تروتسکی، حافظه یک حزب حافظه طبقه آن حزب است و حافظه هر طبقه‌ای حافظه حزب اوست. برای طبقه کارگر هم باید همینطور باشد. حافظه احزاب رفرمیست اما، حافظه‌ایست کوتاه. مارکسیزم متعلق به احزاب کمونیست با حافظه طولانی است. ما در گذشته زندگی نمی‌کنیم، اما از گذشته می‌آموزیم. به این دلیل تجربه انقلاب روسیه، انقلاب اسپانیا، نقش استالینیزم، انقلاب ۱۹۷۹ ایران، تمام فداکاری‌هایی که در طول سرنوشتی شاه از جانب نیروهای انقلابی انجام گرفت، نقش استالینیزم در به شکست کشاندن مبارزات کارگری، تمام این تجارب تأثیر خود را بر نسل جوان کارگر گذاشته و می‌گذارد. آنهایی که از تاریخ درس نمی‌گیرند محکوم به تکرار آن هستند.

س: با توجه به تجارب فوق، اهمیت ایجاد احزاب انقلابی طبقه کارگر در هر یک از کشورهای جهان و نقش یک حزب بین‌المللی طبقه کارگر را چگونه می‌بینید؟

ج: تجربه اخیر نه تنها طبقه کارگر ایران و انگلیس، بلکه طبقه کارگر جهانی، بطور مشخص تجربه ۱۵ سال گذشته، و نه ۵۰ سال و یا ۷۰ سال گذشته، اهمیت ایجاد چنین حزبی را به عینه نشان داده است. این واقعیتی است که از جایگاه و شرایط امروز سرمایه‌داری جهانی نشأت می‌گیرد. همانطور که مارکس اشاره می‌کند، یکی از خصوصیات اصلی سرمایه‌داری عصر همانا رشد آن به عنوان بازاری جهانی است. در پیش از این دوران سرمایه‌داری به شکل ایزوله و در مناطق جغرافیایی مشخصی به حیات خود ادامه می‌داد. اما اکنون از طریق رشد بازار جهانی سرمایه‌داری تمام کشورهای جهان به شکل اقتصادی بهم مربوط گشته‌اند. بنابراین ما

به این معنی نیست که ما در اینجا و آنجا شاهد رشد اقتصادی سرمایه‌داری نخواهیم بود. از این رونقهای مقطعی همیشه وجود داشته و خواهد داشت، اما همانطور که مشاهده می‌کنیم، سرمایه‌داری هنوز از یک بحران اقتصادی در نیامده به بحران دیگری دچار می‌گردد. بنابراین اکنون باید بطور جدی در راه تلاش برای ایجاد یک حزب واقعا انقلابی و کارگری قدم برداشت. وظیفه بسیار مهمی است. به تعهد، پشتکار و صبر زیادی نیاز دارد. باید قدمهای اولیه را اکنون برداشت و با جریانات جدی از هم اکنون وارد بحث و تبادل نظر شد. تنها از طریق بحث و تبادل نظر بر مبنایی دموکراتیک است که می‌توان به راه‌حلی اصولی برای برون رفت از این وضعیت رسید. باید بر مبنای یک درک کلی از وضعیت جهانی و تدوین برنامه مبارزاتی به گرده‌آوردن هر چه وسیعتر نیروی‌های انقلابی اقدام ورزید.

س: ممکن است مقداری در مورد میلنانت و وضعیت تشکیلاتی آن توضیح دهید؟

ج: ما در بیش از ۳۰ کشور موفق به ایجاد تشکیلاتهایی شده‌ایم. در اروپا بخش‌های بین‌المللی ما در ایرلند، فرانسه، سوئد، آلمان، بلژیک و هلند فعال هستند و در برخی از کشورها همچون ترکیه، یونان و ایتالیا تماس‌های نزدیکی داریم. در آفریقا مشخصاً در آفریقای جنوبی و نیجریه بخش‌های بسیار فعالی داریم. مهمترین بخش‌های ما در آسیا را هندوستان، پاکستان و سریلانکا تشکیل می‌دهند. بخشی در استرالیا داریم. و با بسیاری از گروه‌ها در سراسر دنیا در حال بحث و تبادل نظر هستیم. برای مثال در حال بحث روی مسائل مختلف با LIT (اتحادیه بین‌المللی تروتسکیستی - League International Trotskists) در آمریکای لاتین هستیم. اخیراً با POUR تماس‌های نزدیکی برقرار کرده‌ایم. یکی از نمایندگان آن در حال حاضر در اروپا بسر می‌برد. این جریان دارای سابقه طولانی مبارزاتی در آمریکای لاتین است. مدتهاست با خود شما (اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران) ارتباطات نزدیک و در حال بحث و تبادل نظر هستیم. با بخش انشعاییون از حزب کمونیست فیلیپین، که تعداد قابل ملاحظه‌ای از نیروهای این حزب را تشکیل می‌دادند، تماس‌های نزدیکی برقرار کرده‌ایم. البته من قصد اغراق ندارم، در بعضی از

اکنون با یک جهان بهم مرتبط مواجه هستیم و نمی‌توانیم در مورد مسایل یکدیگر بی‌تفاوت باشیم. در حال حاضر در حدود ۷۰٪ مبادلات بازرگانی در سطح جهان توسط ۳۰۰ کمپانی بین‌المللی انجام می‌گیرد. اینها می‌توانند هر لحظه در هر نقطه دنیا که تصمیم بگیرند مثلاً مخارج تولید را ۱۰٪ کاهش دهند. حالا این نقطه دنیا می‌تواند انگلستان یا هندوستان یا سنگاپور یا چین و یا ایران باشد. آنها با اخراج کارگران و انتقال سرمایه از یک رشته تولیدی به رشته دیگر منابع خود را فوراً عوض می‌کنند. بنابراین در سطح اتحادیه‌های کارگری هم ما باید به دنبال اتحاد و همکاری تمام آنان در کشورهای مختلف باشیم. دشمن ما تنها در یک کشور و در یک رشته از تولید علیه ما عمل نمی‌کند. بلکه دشمن ما دشمنی جهانی است. در حال حاضر اتحادیه‌های کارگری در حال نزدیک شدن به یکدیگر در سطح اروپا هستند. از سوی دیگر ما با اتحاد همه سرمایه‌داران کشورهای مختلف مواجه هستیم. آنها سعی می‌کنند که سیاستهای خود علیه طبقه کارگر کشورهای خود را به یکدیگر نزدیک کنند و به قراردادی دستجمعی برسند. آقای «بوش» این را سیاست نظم نوین به سرکردگی آمریکا خواند. اما باید در نظر داشت که سرمایه‌داران نمی‌توانند به این راحتی بر تمام تضادهای خودشان فائق آیند. اما از طرفی می‌بینیم که مثلاً در مورد جنگ در بوسنی، علیرغم رقابت آنان با یکدیگر سعی می‌کنند که به یک سیاست واحد در مورد مسائل سیاسی و اقتصادی در این منطقه برسند. طبقه کارگر هم باید سیاستهای مشابهی را اتخاذ کند. برای همین ما بین الملل اول را داشتیم؛ پس از آن بین‌الملل دوم تشکیل شد که در نتیجه خیانت سوسیال دموکراسی از هم پاشیده شد؛ پس از آن بین‌الملل سوم را داشتیم که در نتیجه خیانت استالینیزم از میان رفت و در آخر بین‌الملل چهارم به همت تروتسکی تشکیل شد که ایده‌ای درست بود، اما پس از مرگ او عمده‌تأ بدلیل ندانم‌کاری‌های سازمانها و جریانات متشکل در آن، و وضعیت بسیار پیچیده‌ای که بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم بوجود آمد، جهت خود را از دست داد. اما اکنون پس از سالها رونق کاذب، تمام سیمای واقعی سرمایه‌داری یکبار دیگر آشکار گردیده است. در حال حاضر ۱/۳ نیروی فعال در دنیا در بیکاری بسر می‌برد. سرمایه‌داری دیگر به لحاظ تاریخی پتانسیل رشد نیروهای مولده را از دست داده است. اما این حرف

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۲

● «نوآوری» یا اصلاح‌گرایی؟

م. رازی

● آیا مارکسیزم مرده است؟

حمید حمید

● در باره بحران کنونی امپریالیزم

ج. رامین

● ایستایی و پیشرفت مارکسیزم

روزا لوکزامبورگ

● موضوعیت کنونی مارکسیزم

بری شپارد

● در مورد «بحران مارکسیزم»

لئون تروتسکی

می‌کند. آنچه که در یک نگاه مشاهده می‌شود اینست که علیرغم در اختیار داشتن تکنیک مدرن، قادر به رشد صنعت و جامعه از سطح فعلی آن به سطح بالاتر و قابل ملاحظه‌ای نیست.

با همین سطح تکنولوژی موجود می‌توان زندگی بشریت را در طول تنها یک نسل کاملاً تغییر داد. نه تنها در کشورهای توسعه یافته صنعتی بلکه، در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیای جنوبی یک برنامه‌ریزی اقتصادی جهانی. اگر انحصارات جهانی قادر به این کار (برنامه‌ریزی اقتصاد جهانی) هستند چرا طبقه کارگر نتواند اینکار را انجام دهد. شرایط یک دوره تاریخی عمومی از رکود و ایستایی سرمایه‌داری اکنون در حال شکل‌گیری است. از سوی دیگر ما شاهد عدم وجود تشکیلات و رهبری انقلابی طبقه کارگر هستیم. در شرایط کنونی موقعیت مناسبی برای مارکسیستها وجود دارد که تأثیر خود بر این خلاء موجود را بگذارند. درس‌گیری از تجارب تاریخی و داشتن یک تحلیل و چشم‌انداز روشن شروط اولیه در راه تفوق چنین امری است. باید با عظمی راسخ به ساختن تشکیلاتی انقلابی اقدام ورزید. با تمام نیروهای انقلابی از روشنفکر تا کارگر را در این تشکیلات متشکل کرد.

من برای انقلابیون در ایران احترام ویژه‌ای قائلم. انقلابیونی که جنگیدن و جان خود برای انقلاب از دست دادند. انقلابی که توسط آخوندها دزدیده شد. آنها امروز در ایران تمام ارزش اضافی‌ای که از قبل طبقه کارگر بدست می‌آید را به یغما می‌برند و با به شکست کشاندن انقلاب ایران باعث نابودی یک نسل از جوانان رادیکال و انقلابی شده‌اند.

اکنون مطمئنم که نسل جدید انقلابیون در ایران از درسهای انقلاب ۱۹۷۹ در ایران بسیار خواهد آموخت. آنها با تجزیه و تحلیل نقاط ضعف و قوت این انقلاب به قوانین انقلاب و نقش انقلابیون و ضد انقلابیون در روند انقلاب پی خواهند برد. البته این درسها به راحتی آموخته نخواهد شد. باید در حالیکه با جدیت به بحث و تبادل نظر حول مسائل انقلاب پرداخت مداخله روزمره خود در جنبش کارگری را سازمان دهیم. باید به ایجاد سلولهای کارگری درون طبقه کارگر از هم‌اکنون اقدام کنیم. شما مطمئن باشید که از حمایت ما برخوردار خواهید بود. تاریخ طبقه کارگر ایران آکنده به شکستهای متعددی است. اکنون نسل جدید در ایران بایستی یک بار و برای همیشه به این مسئله خاتمه دهد. طبقه کارگر جوان ایران باید بداند که بدون ایجاد یک رهبری مستحکم، یعنی، بوجود آوردن حزب انقلابی طبقه کارگر، رسیدن به این هدف میسر نیست.

متشکرم.

این بخش‌ها نیروها به گروه کوچکی محدود می‌شوند، اما در برخی از کشورهایی که در بالا اشاره کردم بخشهای ما از تجمع نیروی قابل ملاحظه‌ای از کارگران برخوردار هستند.

س: سخن شما به فعالین جنبش کمونیستی ایران چیست؟

ج: سخن من به انقلابیون واقعی چپ در ایران اینست که، ما به لحاظ تاریخی در آستانه یک خیزش عظیم توده‌ای در سرتاسر دنیا هستیم. و این علیرغم فروپاشی استالینیزم است. مسئله‌ای که باعث گردید بورژوازی بتواند در طول سالهای گذشته کمپین ایدئولوژیک بزرگی علیه سوسیالیزم و چپ، سازمان دهد. این کمپین تأثیر خود را، بویژه در کشورهای فقیر در آفریقا و آسیا، گذاشت. زیرا، شوروی، علیرغم سیستم تک حزبی توتالیت و بورکراسی حاکم، به بسیاری از نیازهای اولیه توده‌های این کشورها، مثل مواد غذایی و مسکن و غیره، پاسخ داده بود. و این را می‌توان تنها مدیون جوهر اقتصاد با برنامه (هر چند بورکراتیک و فاسد) بود. در این رابطه شوروی در این کشورها ابتکار را از دست بورژوازی خارج کرده بود. فروپاشی این سیستم (در شوروی) تأثیر زیادی روی اعتماد به نفس اقشار وسیع جوان و کارگر در رابطه با مسئله سوسیالیزم گذاشت. کمپین ایدئولوژیک که سرمایه‌داری علیه سوسیالیزم براه انداخت تأثیر خود را بر توده‌ها گذاشت. چرخش به طرف سوسیال دموکراسی آغاز و ایده سوسیالیزم رها گردید. از سوی دیگر این مسئله تأثیر مثبت خود را هم به همراه داشت. با فروپاشی استالینیزم اکنون گشایشی ایجاد شده که نیروهای انقلابی بتوانند به بحثی جدی حول مسائل مختلف سوسیالیزم و انقلاب دامن زنند و از این طریق به تکامل واقعی مارکسیزم کمک رسانند. استالینیزم دیگر قادر به ایفای نقشی که در گذشته ایفا کرده نخواهد بود. استالینیزم دیگر به عنوان جنبشی توده‌ای که بتواند تأثیر خود را بر روند انقلاب بگذارد، پا نخواهد گرفت. بنابراین راه تحول و تکامل برای مارکسیزم واقعی باز شده است. و این در شرایطی است که خود سرمایه‌داری از پاسخ به نیاز اولیه توده‌ها عاجز مانده است. هیچ کشوری در هیچ قاره‌ای، به استثنای چند کشور در خاور دور، را نمی‌توانید پیدا کنید که از ثبات اقتصادی، معقولی برخوردار باشد. چین، علیرغم رشد برخی از نیروهای مولده، در دراز مدت نمی‌تواند به عنوان رگ شریان سرمایه‌داری در منطقه خاور دور عمل کند. تحلیل ما از سرمایه‌داری نباید بر مبنای این و یا آن مسئله فرعی صورت گیرد، بلکه، باید دید سرمایه‌داری چگونه به پیشرفت علم، تکنولوژی، و سازماندهی کار، به عبارتی رشد نیروهای مولده، برخورد



درس‌های اعتصاب‌های فرانسه

سیمما پاشا

شش ماه پس از انتخاب «ژاک شیراک» به ریاست جمهوری فرانسه، اولین کابینه او به نخست وزیری «آلن ژوپه» با موج بی سابقه مبارزه توده‌ها روبرو شد. از آغاز سال تحصیلی دانشگاه‌ها وارد مبارزه برای بودجه کافی برای اداره صحیح امور دانشگاه‌ها شدند. تظاهرات و اعتصاب‌ها، شهرها را یکی پس از دیگری در بر گرفت. سپس تظاهرات توده‌ای زنان برای حفظ حق سقط جنین، عملی کردن دستمزد برابر و حق کار براه افتاد. و سپس کارگران وارد صحنه شدند. آکسیون یکروزه ۱۴ نوامبر سندیکای دانشجویان و در پی آن حرکت مشترک ۷ سندیکای کارگری و معلمی، شروع مبارزه‌ای بود که بمدت یکماه تمام فرانسه را بخود مشغول کرد. اعتصابات با پیروزی‌های بخشی متوقف و جای خود را به مذاکره با کابینه و شخص نخست وزیر داد. اما امکان از سرگیری اعتصابات هنوز پابرجاست.

پیروزی «ژاک شیراک»، نماینده حزب گولیستی (RPR) در ۱۹۹۵، بیش از هر چیز نتیجه یأس توده‌ها از ۱۴ سال جمهوری «فرانسوا میتران»، رهبر حزب «سوسیالیست» فرانسه بود. در سال ۱۹۸۱، میتران با استقبال کم سابقه‌ای انتخاب شد. در شب اعلام نتیجه انتخابات، «مردم چپ گرا» در فرانسه با شور و هیجان به خیابانها ریختند و تا ساعتها پس از نیمه شب این «پیروزی» را جشن گرفتند. بلافاصله کابینه مشترکی از سوسیالیست‌ها و چهار کمونیست تشکیل شد. و اقدام مهم لغو حکم اعدام انجام شد.

اما امیدواری و هیجان اولیه دیری نپایید و کابینه‌های متوالی یکی پس از دیگری همه مانند هر حکومت سرمایه‌داری کلاسیکی عمل کردند. بازار بورس فرانسه جان گرفت، نرخ فرانک تثبیت شد، سوده‌های هنگفتی - بیش از پیش - به بانکها سرازیر شد. اما وضع توده‌ها رو به وخامت گذاشت. بیکاری، بی مسکنی و دستمزدهای پایین در آخرین سالهای ریاست جمهوری میتران به سطح غیرقابل تحملی رسید و بسیاری از دست‌آوردهای کارگران (نظیر محدودیت‌هایی که روی اخراج وجود داشت و یا حق بیکاری تا زمان یافتن کار جدید) بباد رفت. بی‌اغراق، شاید هیچ حکومت دست راستی‌ای قادر نبود چنین برنامه‌ای را بدون مقاومت توده‌ها پیش ببرد. توده‌هایی که با امید مهلت زیادی به چپ داده

بوده، با یأس و سرخوردگی به حالت فلج در آمده بودند و هنگامیکه اعتماد به نفس توده‌ها کاهش می‌یابد، امید به نجات جامعه از دست می‌رود.

در چنین شرایطی شیراک تنها کاندیدایی بود که با عوامفریبی قول می‌داد همه چیز را رو براه کند!

در حالیکه حزب سوسیالیست تضعیف شده بود، و مشغول تجدید قوای داخلی بود، شیراک با اطمینان از رأی دست راستی‌ها، لحنی امیدوار کننده و حتی تا حدی متمایل به چپ و پوپولیستی اتخاذ کرد. این به توده‌ها اجازه داد در تلخی واقعیت موجود، شیرینی توهم دیگری را - هرچند ناچیز - پس از مدت‌ها مزه مزه کنند.

این بود که پس از انتخاب شیراک حتی سندیکاها موضع مساعدی نسبت به وی گرفتند. در قبال قولهای او، حزب کمونیست فرانسه نیز اعلام کرد که موضع «اپوزیسیون سازنده» را در پیش خواهد گرفت و این به نوبه خود توهم را تشدید می‌کرد.

حالا زمان ظهور معجزه فرا رسیده بود! کابینه «آلن ژوپه» مطمئن از حمایت مجلس، انفعال سندیکاها^(۱) و فقدان جنبش اعتراضی قوی در تمام دوره طولانی قبل، طرح خود را در چندین و چند ماده تقدیم مجلس کرد.

هدف اصلی این طرح برجسته کردن نقش دولت در مدیریت صندوق‌های درمانی، بیکاری و بازنشستگی بوده که با کسر بودجه روبرو بودند. و راه حل اینگونه بود: این صندوق‌ها به نحوی تحت ضمانت دولت قرار گیرند تا از هزینه‌ها بکاهد (بخوان درمان را تعطیل و به بخش خصوصی واگذارد!)، و همینطور درصدی که از هر دستمزد به صندوقهای اجتماعی واریز می‌شود بطور فوری و به مدت ۱۳ سال افزایش یابد، و تازه این کسری، شامل حقوق بیکاران و بازنشستگان هم بشود. خدمت کارکنان دولتی از ۳۷/۵ به ۴۰ سال افزایش یابد. مالیاتها اضافه شوند و غیره^(۲)

با تکیه به وحشت بیکاری (۵ میلیون بیکار رسمی و غیر رسمی)، بخش خصوصی قبلاً سابقه کار، لازم را به ۴۰ سال افزایش داده بود و صدای کسی هم در نیامده بود. به علت عدم مقاومت، راسخ سندیکاها در دوره قبل، «ژوپه» توانست آنها را دور زده و حتی قصد داشت دست آنها را از اداره صندوقهای خدمات اجتماعی قطع کند. مگر نه اینکه به برکت حکومت «سوسیالیست»ها دستمزد بگیران به انجماد دستمزدها و کاهش مرتب سطح زندگی خو گرفته بودند؟ در عرض ۳ سال گذشته، نه تنها رقم کل دستمزدها افزایش نیافته بود، بلکه ۸٪ کاهش داشت. یعنی کاهش مطلق در دستمزدها.

مبارزه و سندیکاها

اما طرح چند صفحه‌ای تکنوکرات‌ها و اقتصاديون

در ذهن کارگران ترجمه ساده‌ای یافت «باز هم صورت حساب را جلوی ما گذاشتند». معجزه‌ای هم در کار نبود! اینگونه بود که بر خلاف انتظار همه، کارگران و کارمندان بخش دولتی وارد مبارزه شدند. دیگر هیچ کس و هیچ جانی برای تأمل و توهم باقی نمانده بود. یا مبارزه خود کارگران و همین الان و یا خداحافظی با تمام دستاوردهای چندین دهه تلاش و مبارزه. روحیه مبارزه‌جویی و همبستگی بسیار بالا بود و شدت این زمین لرزه آنچنان بود که رهبری سندیکاها بلافاصله مجبور به واکنش مثبت شدند. برای آنها هم مسأله روشن بود: یا رهبری مبارزه هم اکنون و یا کنار گود افتادن! هیچ کس در فرانسه خاطره مبارزه پیروزمند رانندگان مترو و اتوبوس در ۱۹۸۶ را فراموش نکرده است. این مبارزه نه توسط سندیکاها بلکه تحت رهبری دو کمیته هماهنگی که بطور دمکراتیک از کارگران سندیکایی و غیر سندیکایی انتخاب شده بود به پیش می‌رفت. این شکل جدید سازماندهی مبارزه که بسیار دمکراتیک بوده و خاطره خوشی در اذهان کارگران باقی گذاشت، نتیجه فعالیت و نفوذ کارگران انقلابی تروتسکیست بود. تا جایی که یکی از اعضای سازمان («مبارزه کارگری» - Lutte Ouvrier) در رأس کمیته هماهنگی قرار گرفته و عملاً سخنگوی جنبش اعتصابی شد. کمیته هماهنگی برای بسط مبارزه به سایر اعضای طبقه کارگر، گروه گروه کارگران را عازم کارخانجات بزرگ دولتی و خصوصی می‌کرد و به تبلیغ اهداف خود و ضرورت اعتصاب عمومی می‌پرداخت و سندیکاها عملاً دنباله‌رو جنبش‌ای شده بودند که در آن کارگران غیر سندیکایی نیز وسیعاً فعالیت کرده و نقش مستقیم ایفا می‌کردند.

وحشت از یک جنبش رادیکال خارج از کنترل البته تنها انگیزه رهبری سندیکاها در پیشبرد مبارزه نبود. علاوه بر آن همانطور که گفتیم طرح «ژوپه» نقش رهبری سندیکاها را در مدیریت صندوق‌ها بشدت تضعیف و بخشاً آنرا به پارلمان واگذار می‌کند. این بیش از همه موقعیت سندیکای (نیروی کارگری - Force Ouvrier) را به خطر می‌اندازد. رهبری این سندیکا که پایه اصلی آن کارکنان دولتی‌اند سنتاً

۱- خطوط کلی این طرح قبلاً به اطلاع رهبران سندیکاها رسیده بود و آنها بخصوص FO و CFDT آنرا مثبت ارزیابی کرده بودند. اما بلوندل رهبر FO که قبلاً نسبت به کلیات طرح نظر مثبت داده بود در برابر سؤال خبرنگاران اعلام می‌کرد که این طرح مطابق با کلیات قبلی نبوده و نخست وزیر به او دروغ گفته است.

۲- رجوع کتب به گزارش قبلی در «کارگر سوسیالیست» شماره ۳۱.

سرمایه‌داری. از لحاظ سیاسی این مسئله از طریق تلاش در جهت استقرار "دولتی قوی و مستحکم" انجام می‌گرفت. با انتصاب نمایندگان مجلس ملی از سوی ج.آ.م و تأیید آن از طریق جمع‌آوری رأی مردم رفته رفته همه سازمانها و جریانهای سیاسی، و منجمله حزب کوچک کمونیست به حول شعار "دولتی قوی و مستحکم" گردآمدند. حزب کمونیست در سال ۱۹۶۲ غیر قانونی اعلام گردید. در این دوره نیروهای زیادی به مقابله با سیاستهای ج.آ.م در آمدند، اما یکی پس از دیگری از میدان خارج شدند. تا سال ۱۹۶۴ دستگاه دولتی و ارتش و پلیس به شکل قابل ملاحظه‌ای گسترش یافت. تا سال ۱۹۶۵ ارتش دیگر به عنوان ستون اصلی دولت و ج.آ.م به عنوان سکاندار آن مستقر گردیده بودند. چند ماه پس از کسب استقلال ۸۰۰ هزار تن از فرانسوی‌های مقیم الجزایر (مزرعه‌داران، کارکنان مؤسسات دولتی، کارخانه‌داران، کاسبکاران، مهندسين و کارگران ماهر) از الجزایر خارج شدند. نتیجه اینکه هر کجا مزرعه‌دای و یا کارخانه‌دای بی‌صاحب باقی مانده بود فوراً توسط کارگران و دهقانان تصاحب و براه انداخته می‌شد. (۱/۲) میلیون هکتار زمین حاصلخیز و در حدود ۱۰۰۰ واحد تولیدی تحت کنترل کارگران و دهقانان قرار گرفت).

دولت که از یک سو موقعیت خود را آنچنان مستحکم حس نمی‌کرد و در نتیجه نمی‌خواست که با اعتراض کارگران مواجه گردد، برای خارج کردن کنترل این مزارع و کارخانه‌ها ایده "خود مدیریت سوسیالیستی" را مطرح کرد. این ایده قرار بود که تحت "کمیته‌های خود مدیریت" صورت گیرد. کمیته‌هایی که قرار بود تحت کنترل مأمورین دولتی قرار گیرند. از طرف دیگر بورژوازی الجزایر دائماً تشویق می‌شد که مقدار زیادی از واحدهای تولیدی بزرگ تحت کنترل دولت را خریداری کند و حتی برای اینکه به سرمایه‌داران وام‌های دولتی نیز داده می‌شد. نتیجه اینکه قشر سرمایه‌دار در الجزایر شروع به رشد کرد و برای دهه‌های آینده کنترل اقتصاد را بدست خود گرفت.

در نیمه اول دهه ۱۹۷۰ الجزایر وارد یک دوره از رونق اقتصادی شد. دلیل این مسئله بالا رفتن قیمت نفت از سال ۱۹۷۳ و در نتیجه عطش بانکهای جهانی برای قرض دادن پول به کشورهایی همچون الجزایر بود. در طول سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱ تمام کمپانی‌های اصلی خارجی که در بخش معادن، بانکداری و بیمه مشغول بودند، باز خرید شدند. سپس قدم به قدم کمپانیهای نفت و گاز توسط SONATRACH (کمپانی دولتی) خریداری و بالاخره ۵۱٪ سهام کمپانی‌های نفت و گاز فرانسوی توسط همین شرکت خریداری شدند. از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۰، به دنبال شعار "خودکفایی"، ۵۰۰ کارخانه مونتاژ جدید با تکنولوژی پایین در طول برنامه‌های

سه ساله و چهار ساله ساخته شد. برای مثال در یکی از کارخانه‌های مونتاژ اتوموبیل که در این دوره ایجاد گردید، وارد کردن قطعات مونتاژ ۴۰٪ مخارج تولید یک اتوموبیل تمام شده را در بر می‌گرفت. ایجاد این نوع صنایع همه و همه از قبیل بیکارسازی کارگران و قطع مزایای آنان با کمک رژیم حاکم انجام گرفت. همزمان با رشد صنعت بدهکاری‌های الجزایر به بانکهای خارجی به شدت افزایش یافت و خواب شیرین شعار "خودکفایی" رژیم که اقتصاد کشور را کاملاً به بازار جهانی گره زده بود به کابوس تبدیل شد. در طول سالهای ۱۹۷۹ با آغاز بحران اقتصاد جهانی و تأثیر شدید آن بر اقتصاد الجزایر این کشور به یکی از مقروض‌ترین کشورهای در حال توسعه (خارج از آمریکای لاتین) تبدیل گردید.

بین سالهای ۸۶-۱۹۸۵ همزمان با کاهش قیمت نفت از هر بشکه ۳۸ دلار به ۷ دلار و در پی آن کاهش درآمد نفت به میزان ۴۰٪ الجزایر با یک دوره از رکود اقتصادی روبرو شد. تولید بسیاری از کارخانجات کاهش یافت. تا اواخر دهه ۸۰ واردات کالاهای مصرفی اولیه به میزان ۶۰٪ افزایش یافت. تا سال ۱۹۹۲ بهره بانکی که الجزایر بابت بدهکاری‌های خود به بانکهای خارجی پرداخت می‌کرد چیزی در حدود ۷۵٪ از درآمد صادراتی این کشور بود. شرایطی که بانک جهانی به الجزایر دیکته کرد همانا خصوصی سازی صنایع سودآور و بیکارسازی بیش از ۲۰۰ هزار کارگر (که تقریباً ۲۲٪ از کل نیروی کار را در بر می‌گیرد) بود.

در نتیجه شرایط فوق، در طول سالهای ۷۰ و ۸۰ موجی از اعتصابات کارگری بوقوع پیوست. مهمترین این اعتصابات، اعتصاب کارگران ماشین‌سازی بود که در ژوئیه ۱۹۸۸ اتفاق افتاد. ۱۰ هزار تن از کارگران در این اعتصاب شرکت کردند. مداخله پلیس که به درگیری بین آنها و کارگران منجر شد بجایی نرسید و اعتصاب تا سپتامبر ادامه پیدا کرد و به بخش‌های دیگر در شهرها کشیده شد. در این میان اعلام شد که اعتصاب عمومی در ۵ اکتبر صورت خواهد گرفت. دو روز قبل از این اعتصابات ده‌ها هزار تن از دانشجویان به دفاع از اعتصابات عمومی تجمع کرده و به خیابانها ریختند. پس از آغاز درگیری با پلیس اعتراضات به مدت ۵ روز ادامه پیدا کرد. بسیاری از مغازه‌ها و اتوموبیلها به آتش کشیده شد. دفتر مرکزی "جبهه آزادیبخش ملی" مورد حمله قرار گرفت. تنها ایراد این حرکت این بود که از بدنه رهبری‌کننده‌ای برخوردار نبود. در این درگیریها در حدود ۱۰۰۰ تن از جوانان کشته و هزاران تن دیگر زخمی شدند. این کشتار الجزایر را با بحرانی سیاسی مواجه ساخت که تا حتی پس از انتخابات اخیر هم حل نشده است.

از سوی دیگر در تمام طول این دوره پیوند

مستحکمی بین بورژوازی الجزایر که معمولاً نقش دلال و پیمانکار بین دولت و سرمایه‌داران خارجی را بازی می‌کرد و مدیران دولتی ایجاد گردید. همزمان با رشد صنعت در الجزایر طبقه کارگر جوانی که اکنون دیگر عمدتاً در شهرها زندگی می‌کرد آغاز به رشد کرد. تا سال ۱۹۸۴ الجزایر دارای ۱/۱ میلیون کارگر صنعتی شد.

این طبقه کارگر علیرغم کمبود تجربه مبارزاتی اما بدلیل اینکه تجربه سرکوب و رکود مبارزات سیاسی را طی نکرده بود، سرگز زیر بار اجحافات سرمایه‌داری الجزایر نرفت و همزمان با استقرار خود در واحدهای تولیدی مبارزات گسترده‌ای را علیه آن آغاز کرد.

اعتصابات کارگری از ۱۵۲ مورد در سال ۱۹۷۱ به ۳۹۲ مورد در سال ۱۹۷۵ در بخش دولتی، علیرغم ممنوعیت اعتصاب در این بخش، رسید. در سال ۱۹۷۷ کارگران راه‌آهن و بنادر اعتصاب سراسری‌ای سازمان دادند. تعداد اعتصابات در این سال به ۵۲۱ مورد رسید. این اعتصابات از ۶۹۶ مورد در ۱۹۷۹ به ۹۲۲ مورد در سال ۱۹۸۰ افزایش یافت.

بنابراین با توجه به اتفاقات دوره فوق می‌توان مشاهده کرد که چگونه قدرتی که از سوی طبقه کارگر به نمایش گذاشته شده بود و بر بارگاه بورژوازی الجزایر می‌کوبید از همه لحاظ آمادهٔ برهم زدن بساط نظام اجتماعی در این کشور بود. در غیاب یک رهبری انقلابی اما، همه این نیرو در خدمت اهداف جریانات ضد انقلابی همچون بورژوازی الجزایر، سیاستمداران ارتجاعی و رهبران مذهبی ارتجاعی قرار گرفت.

ناسیونالیتهای الجزایر تحت رهبری ج.آ.م و بورژوازی این کشور که در طول تمام دورهٔ پس از استقلال از حربهٔ مذهب برای جلوگیری از گسترش نظمیتهای توده‌ای استفاده می‌کردند، از عمده‌ترین جاذبه صاف‌کنان به قدرت رسیدن رهبران و جریانات مذهبی در الجزایر به شمار می‌روند. تحت نظارت "وزارت امور مذهبی" تعداد مساجدی که در الجزایر ساخته شد از ۲۲۰۰ در سال ۱۹۶۶ به در حدود ۶۰۰۰ در سال ۱۹۸۰ رسید. اصلی‌ترین قربانیان این سیاست زنان الجزایر بودند. تمام قوانین اسلامی‌ای که امروز در کشورهایی مثل ایران در مورد زنان اجرا می‌گردد مشابه آن را می‌توان در جامعه الجزایر مشاهده کرد. مساجدی که در این دوره بنا گردید مرکز تجمع و آموزش قشر جدیدی از مذهبیون شد که تحت نفوذ رهبران جریانات مذهبی به سبب با دستگاه دولتی افتاده و در طی دوره‌ای خود را در جریان اصلی سیاست دولت الجزایر قرار دادند و در این راستا به اندازه کافی خوراک ایدئولوژیک و تبلیغات سیاسی ضد دولتی برای قشر جوان الجزایر در اختیار داشتند. انتقام از

در دفاع از پناهجویان ترکیه

DEFEND 162 IRANIAN REFUGEES IN TURKEY

It is now more than four months since 162 Iranian refugees amongst whom are 62 children and 39 women, have staged a sit-in at the Central Office of the United Socialist Party in Ankara. They are protesting against the treatment of the asylum seekers in Turkey by UNHCR and the Turkish government. The situation surrounding these protesters are deteriorating very rapidly. Lack of food and sufficient sanitary and hygiene facilities together with pressure exerted by the Turkish authorities has created an unbearable condition for all of them. UNHCR has recently rejected their demands for their cases to be reconsidered and their safe transformation in a third country, for safety. Also the Turkish police are in the process of arresting some of the asylum seekers and sending them back to Iran. They have recently arrested two of them who had gone out to buy food. This is due to a recent "Security Pact" made between Iran and Turkey. We strongly condemn the continuation of harassment of political refugees by the Turkish police. So far there has been several cases of extradition of Iranian refugees by the Turkish government. If these refugees are forced to return to Iran their lives would be in danger. They will face long term imprisonment or execution. If this happens both UNHCR and the Turkish government must bear responsibility. In defence of the rights of these refugees and to protest against the anti-refugee policies of the UNHCR and the Turkish government, a picket has been organised by the undersigned organisation. We strongly urge all other progressive organisations to join us in protesting against the return of the mentioned refugees back to Iran, and intensify all efforts to save their lives.

15 December 1995

* COMMITTEE FOR WORKERS' INTERNATIONAL (CWI)
* IRANIAN REVOLUTIONARY SOCIALISTS' LEAGUE (LONDON)
* IRANIAN WOMEN'S VOICE (AVAYE ZAN)
* IRANIAN WORKERS' LEFT UNITY (N. LONDON)
* MILITANT LABOUR



27 October 1995 MILITANT

Defend Iranian refugees

AFTER A new security pact with Iran, Turkey has been handing over many refugees from repression in Iran to the Iranian authorities.

These young workers, students, women and members of national minorities are in grave danger of possible death or long-term imprisonment (see Militant 29 September).

164 Iranians (63 children, 39 women and 62 men) have staged a sit-in at the central office of the United Socialist Party in Ankara since 8 September in desperate conditions, only eating once a day as they have no money. They cannot leave the premises as they may be arrested and expelled.

The United Nations refugee body UNHCR insists these refugees are only tourists and have to return to Iran. At the same time they have opened the case of those refugees who are not taking part in the sit-in!

Write condemning the Turkish government's attitude to the Turkish embassy, 43 Belgrave Square, London SW1.

به دفاع از پناهجویان در ترکیه برخیزیم!

اکنون بیش از ۵ ماه از شروع تحصن ۱۶۲ پناهجوی ایرانی در دفتر حزب متحد سوسیالیست - آنکارا می‌گذرد، نه دولت ترکیه و نه دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در آنکارا هیچگونه عکس العمل رسمی در قبال معضل و مشکل آنها انجام نداده‌اند. حتی بعضاً تعرضاتی هم علیه آنها صورت گرفته که آخرین آنها دستگیری دو تن از پناهجویان بود که به قصد خرید از ساختمان حزب بیرون رفته بودند و توسط پلیس ترکیه بازداشت شدند. البته با مجموعه تلاشهایی که صورت گرفت آنان بالاخره آزاد شدند و یکی از آنان که قبولی استرالیا را هم داشت فوراً به این کشور منتقل گردید.

در اعتراض به کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در آنکارا، امضا کنندگان زیر، در ادامه اعتراض‌های گذشته و ملاقات با مسئولین این سازمان در لندن (۶ دسامبر و ۱۵ دسامبر) مجدداً به دفتر این سازمان در لندن در ۹ ژانویه ۱۹۹۶، رفته و خواهان رسیدگی هر چه سریع‌تر به پرونده کلیه پناهندگان ایرانی در ترکیه و فراهم آوردن مقدمات انتقال آنان به کشور کالت خواهیم شد.

بیکت در مقابل دفتر سازمان
کمیساریای عالی پناهندگان
سازمان ملل - لندن
سه شنبه ۹ ژانویه ۱۹۹۶
ساعت ۱۰ صبح

21 MILBANK, LONDON SW1

ایستگاه قطار زیرزمینی: WESTMINSTER

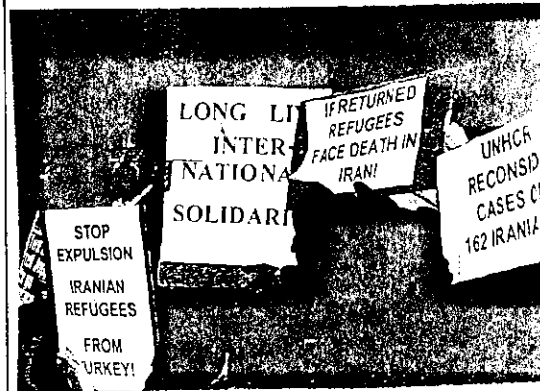
۹ ژانویه ۱۹۹۶

- اتحاد چپ کارگری (فعالان شمال لندن)
- اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران
- انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی (بریتانیا)
- کمیته برای بین الملل کارگری (CWI)
- میلیتانت (بریتانیا) (Militant Labour)
- نشریه آوای زن

در ادامه تحصن پناهجویان ایرانی در آنکارا از سوی برخی از جریانات سیاسی دو تظاهرات ایستاده دیگر در مقابل دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل (لندن) به ترتیب در روزهای ۱۵ دسامبر ۹۵ و ۹ ژانویه برگزار شد.

جریانات سیاسی ای شرکت کننده عبارت بودند از: اتحاد چپ کارگری «فعالان شمال لندن»، اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران، انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی (بریتانیا) کمیته برای بین الملل کارگری (CWI) میلیتانت (بریتانیا) (Militant Labour) و نشریه آوای زن.

از طرف شرکت کنندگان در طول هر یک از این دو حرکت دو نفر (نماینده اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران و نشریه آوای زن) - ۱۵ دسامبر و نماینده اس.ا.ا و انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی - ۹ ژانویه به ملاقات نایب رئیس این دفتر (آقای استن برونی) رفته و در هر نوبت در حدود ۱ ساعت و نیم با او به گفتگو نشستند. در طی این گفتگو راه‌حلهایی، هم از طرف ما و هم از طرف «آقای برونی»، پیشنهاد شد.



فعالیت‌های دفاعی «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» و سایر انقلابیون در لندن



دیدگاه سوسیالیسم انقلابی

گاهنامه بحث و مطالبات مارکسیستی

شماره ۱

● در باره حزب پیش‌تاز انقلابی

م. رازی

● شوراها و حزب در

انقلاب پروتوری

لئون تروتسکی

● نقد برنامه

سوسیالیست‌های انقلابی

ج. رامین

● کمونیسم و سندیکالیزم

لئون تروتسکی

● حزب کارگران برزیل

ورفرمیزم

نبرد طبقاتی

قوانین جدید در رابطه با پناهندگان در انگلستان

راستال



در اواسط آذرماه سال جاری (اوایل دسامبر ۱۹۹۵)، قوانین جدیدی در رابطه با پناهندگان از طرف «مایکل هوارد» وزیر کشور بریتانیا، تسلیم مجلس این کشور گردید. در این لایحه، کشورهای جهان به دو گروه «سفید» و «سیاه» تقسیم شده‌اند. گروه سفید شامل کشورهای می‌باشند که از نظر «مایکل هوارد» و سایر دوستان او، حقوق بشر در آنها رعایت شده و کسی در رابطه با فعالیت سیاسی و یا آزادی عقیده دستگیر نمی‌شود. تعدادی از کشورها، که نام آنها در لیست سفید قرار گرفته‌اند، عبارتند از: پاکستان، سری‌لانکا، غنا، قبرس، بلغارستان، لهستان، رومانی و چند کشور دیگر. اما کشورهای گروه سیاه، کشورهای هستند که در آنها شکنجه، زندان، اعدام مخالفین وجود داشته و ظاهراً در حال حاضر آمن محسوب نمی‌شود. از کشورهای که در صدر این لیست قرار دارند می‌توان به ایران و عراق اشاره کرد.

«مایکل هوارد» ضمن مصاحبه‌هایی که با مطبوعات انگلستان به عمل آورد، اضافه نمود که: «تعداد زیاد پناهندگان قلابی سبب شده است که کار رسیدگی به پناهندگان واقعی نظیر پناهندگان ایرانی و عراقی به تأخیر بیفتد؛ که این سبب نگرانی آنها شده است». البته طرح این مسئله از سوی یکی از سخنگویان دولت محافظه‌کار را نباید به عنوان حرکت انسانی برای پناهندگان این دو کشور قلمداد کرد؛ زیرا به احتمال بسیار زیاد بعد از تصویب لایحه‌های ضد پناهندگی، نوبت به خود این پناهندگان نیز خواهد رسید. برای مثال در کشور هلند بعد از تصویب لایحه‌ای فرصت‌طلبانه، ایران جز کشورهای آمن محسوب شده و دولت هلند عملاً از پذیرش پناهندگان ایرانی شانه خالی کرد.

به پیامد عنوان این قوانین از سوی «مایکل هوارد»، تغییراتی نیز در قوانین «بیمه‌های اجتماعی» در مورد پناهندگان به اجرا در خواهد آمد؛ که بر طبق این قوانین پناهندگان به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه اول شامل پناهندگانی است که بعد از ورود به کشور تقاضای پناهندگی کرده و یا می‌کنند. این گروه از افراد اگر تقاضای پناهندگی آنها بعد از ۱۲ اکتبر ۱۹۹۵ بوده باشد، پس از ۸ ژانویه ۱۹۹۶ قادر نخواهند بود از حقوق و مزایای بیمه‌های اجتماعی استفاده کنند.

گروه دوم شامل افرادی هستند که در مرز (فرودگاه و یا مرز زمینی) تقاضای پناهندگی کرده، این افراد می‌توانند تا دریافت جواب منفی خود، از مزایای بیمه‌های اجتماعی استفاده کنند حتی اگر بعد از ۱۲

اکتبر تقاضای پناهندگی کرده باشد.

در مورد هر دو گروهی که بعد از ۱۲ اکتبر ۱۹۹۵ جواب منفی دریافت کرده‌اند، مزایای بیمه‌های اجتماعی آنها پس از ۸ ژانویه بطور کامل قطع خواهد شد (البته اشخاصی که جواب منفی خود را قبل از ۱۲ اکتبر ۱۹۹۵ دریافت کرده‌اند؛ همچنان می‌توانند تا دریافت جواب نهایی از بیمه‌های اجتماعی استفاده نمایند).

در اعتراض به این قوانین جدید ضد پناهندگی اعتراضات گسترده‌ای از سوی جریان‌های مترقی و چپ، سازماندهی شد که در بسیاری از موارد باعث بسیج تعدادی زیادی از این «پناهندگان بلا تکلیف» گردید. که بطور خلاصه به آنها می‌پردازیم:

* نخستین حرکت اعتراضی که صدای آن در اکثر مطبوعات داخل و خارج انگلستان منعکس شد حمله‌ای سه دختر معترض به «بریان موهینی» (سخنگوی حزب محافظه‌کار) بوسیله رنگ بود. این سه دختر به نامهای «کیرین»، «نوید»، «آمندا»، ضمن شعارهای تند بر ضد قوانین جدید ضد پناهندگی، با استفاده از رنگ به «بریان موهینی» و زنش حمله کرده و کت او را نقاشی کردند. بعد از این حادثه، سه دختر مزبور به همراه مهمانی بنام «تونی» که هر چهار تن از فعالین جریان تروتسکیستی بنام «عدالت برای حرکت» هستند، دستگیر شده و بعد از چند روز آزاد گشتند.

* دومین حرکت گسترده و اعتراضی، تظاهرات بزرگ «هکنی» به تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۹۵ بود؛ که در آن بیش از ۲۰ جریان سیاسی - اجتماعی شرکت کرده بودند. در این تظاهرات سخنرانان ضمن محکوم کردن قوانین جدید ضد پناهندگی، بر لغو سریع این قوانین تأکید کردند.

رفقای «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» در کنار رفقای اتحاد چپ کارگری (فعالان شمال لندن)، ضمن شرکت فعال و مؤثر در این تظاهرات، در سطح بسیار وسیعی اطلاعیه‌هایی به زبان انگلیسی، در رابطه با «۱۶۲ پناهجو ایرانی در ترکیه» را در بین تظاهرات کنندگان پخش نموده، که در بسیاری از موارد با حمایت عمومی فعالین این جریان‌ها مواجه شدند.

* در تاریخ سه‌شنبه ۱۹ دسامبر، به ابتکار جریان تروتسکیستی «عدالت برای حرکت»، تظاهرات ایستاده‌ای در مقابل پارلمان انگلستان سازماندهی شد. در حین این تظاهرات یکی از فعالین جریان فوق‌الذکر به سالن سخنرانی پارلمان، که عده‌ای از پناهندگان در آن گردآمده، و مشغول گوش دادن به سخنرانی نمایندگان مجلس بودند رفته، و ضمن دخالت مؤثر و تأکید بر این مسئله که با این روش هیچ فرجی حاصل نخواهد شد، عده‌ی زیادی از افراد داخل را به خارج از پارلمان کشاند.

* در تاریخ ۸ ژانویه ۱۹۹۶، تظاهراتی از طرف گروه تروتسکیستی «عدالت برای حرکت» در مقابل شهرداری بریختون (Brixton) سازماندهی شد؛ که در این تظاهرات بیش از ۵۰ نفر شرکت داشتند. در همان روز، در ساعت ۶ بعد از ظهر، تظاهراتی در مقابل خانه «جان میجر» (نخست وزیر انگلیس) برگزار گردید.

این تظاهرات از طرف حزب کارگر (Labour Party) و جریان‌های مذهبی سازماندهی شده بود. فعالین گروه‌های چپ (تروتسکیستی) ضمن شرکت و طرح شعارهای بر ضد قوانین جدید ضد پناهندگی، «شکل رادیکالی» به این حرکت اعتراضی دادند. ■

۱۰ ژانویه ۱۹۹۶

درس‌های اعتصاب‌های فرانسه

سیما پاشا

شش ماه پس از انتخاب «ژاک شیراک» به ریاست جمهوری فرانسه، اولین کابینه او به نخست‌وزیری «آلن ژوپه» با موج بی‌سابقه مبارزه توده‌ها روبرو شد. از آغاز سال تحصیلی دانشگاه‌ها وارد مبارزه برای بودجه کافی برای اداره صحیح امور دانشگاه‌ها شدند. تظاهرات و اعتصابات، شهرها را یکی پس از دیگری در بر گرفت. سپس تظاهرات توده‌ای زنان برای حفظ حق سقط جنین، عملی کردن دستمزد برابر و حق کار براه افتاد. و سپس کارگران وارد صحنه شدند. آکسیون یکروزه ۱۴ نوامبر سندیکای دانشجویان و در پی آن حرکت مشترک ۷ سندیکای کارگری و معلمی، شروع مبارزه‌ای بود که بمدت یکماه تمام فرانسه را بخود مشغول کرد. اعتصابات با پیروزی‌های بخشی متوقف و جای خود را به مذاکره با کابینه و شخص نخست‌وزیر داد. اما امکان از سرگیری اعتصابات هنوز پابرجاست.

پیروزی «ژاک شیراک»، نماینده حزب گولیستی (RPR) در ۱۹۹۵، بیش از هر چیز نتیجه یأس توده‌ها از ۱۴ سال جمهوریت «فرانسوا میتران»، رهبر حزب «سوسیالیست» فرانسه بود. در سال ۱۹۸۱، میتران با استقبال کم سابقه‌ای انتخاب شد. در شب اعلام نتیجه انتخابات، «مردم چپ‌گرا» در فرانسه با شور و هیجان به خیابانها ریختند و تا ساعتها پس از نیمه شب این «پیروزی» را جشن گرفتند. بلافاصله کابینه مشترکی از سوسیالیست‌ها و چهار کمونیست تشکیل شد. و اقدام مهم لغو حکم اعدام انجام شد.

اما امیدواری و هیجان اولیه دیری نپایید و کابینه‌های متوالی یکی پس از دیگری همه مانند هر حکومت سرمایه‌داری کلاسیکی عمل کردند. بازار بورس فرانسه جان گرفت، نرخ فرانک تثبیت شد، سودهای هنگفتی - بیش از پیش - به بانکها سرازیر شد. اما وضع توده‌ها رو به وخامت گذاشت. بیکاری، بی‌مسکنی و دستمزدهای پایین در آخرین سالهای ریاست جمهوری میتران به سطح غیرقابل تحملی رسید و بسیاری از دست‌آوردی‌های کارگران (نظیر محدودیت‌هایی که روی اخراج وجود داشت و یا حق بیکاری تا زمان یافتن کار جدید) بیاد رفت. بی‌اغراق، شاید هیچ حکومت دست راستی‌ای قادر نبود چنین برنامه‌ای را بدون مقاومت توده‌ها پیش ببرد. توده‌هایی که با امید مهلت زیادی به چپ داده

بوده، با یأس و سرخوردگی به حالت فلج در آمده بودند و هنگامیکه اعتماد به نفس توده‌ها کاهش می‌یابد، امید به نجات جامعه از دست می‌رود.

در چنین شرایطی شیراک تنها کاندیدایی بود که با عوامفریبی قول می‌داد همه چیز را رو براه کند!

در حالیکه حزب سوسیالیست تضعیف شده بود، و مشغول تجدید قوای داخلی بود، شیراک با اطمینان از رأی دست راستی‌ها، لحنی امیدوارکننده و حتی تا حدی متمایل به چپ و پوپولیستی اتخاذ کرد. این به توده‌ها اجازه داد در تلخی واقعیت موجود، شیرینی توهم دیگری را - هرچند ناچیز - پس از مدتها مزه مزه کنند.

این بود که پس از انتخاب شیراک حتی سندیکاها موضع مساعدی نسبت به وی گرفتند. در قبال قولهای او، حزب کمونیست فرانسه نیز اعلام کرد که موضع «اپوزیسیون سازنده» را در پیش خواهد گرفت و این به نوبه خود توهم را تشدید می‌کرد.

حالا زمان ظهور معجزه فرا رسیده بود! کابینه «آلن ژوپه» مطمئن از حمایت مجلس، انفعال سندیکاها^(۱) و فقدان جنبش اعتراضی قوی در تمام دوره طولانی قبل، طرح خود را در چندین و چند ماده تقدیم مجلس کرد.

هدف اصلی این طرح برجسته کردن نقش دولت در مدیریت صندوق‌های درمانی، بیکاری و بازنشستگی بوده که با کسر بودجه روبرو بودند. و راه حل اینگونه بود: این صندوق‌ها به نحوی تحت ضمانت دولت قرار گیرند تا از هزینه‌ها بکاهد (بخوان درمان را تعطیل و به بخش خصوصی واگذار!) و همینطور درصدی که از هر دستمزد به صندوقهای اجتماعی واریز می‌شود بطور فوری و به مدت ۱۳ سال افزایش یابد، و تازه این کسری، شامل حقوق بیکاران و بازنشستگان هم بشود. خدمت کارکنان دولتی از ۳۷/۵ به ۴۰ سال افزایش یابد. مالیاتها اضافه شوند و غیره!^(۲)

با تکیه به وحشت بیکاری (۵ میلیون بیکار رسمی و غیر رسمی)، بخش خصوصی قبلاً سابقه کار لازم را به ۴۰ سال افزایش داده بود و صدای کسی هم در نیامده بود. به علت عدم مقاومت راسخ سندیکاها در دوره قبل، «ژوپه» توانست آنها را دور زده و حتی قصد داشت دست آنها را از اداره صندوقهای خدمات اجتماعی قطع کند. مگر نه اینکه به برکت حکومت «سوسیالیست»ها دستمزد بگیران به انجماد دستمزدها و کاهش مرتب سطح زندگی خو گرفته بودند؟ در عرض ۳ سال گذشته، نه تنها رقم کل دستمزدها افزایش نیافته بود، بلکه ۸٪ کاهش داشت. یعنی کاهش مطلق در دستمزد.

مبارزه و سندیکاها

اما طرح چند صفحه‌ای تکنوکرات‌ها و اقتصاديون

در ذهن کارگران ترجمه ساده‌ای یافت باز هم صورت حساب را جلوی ما گذاشتند. معجزه‌ای هم در کار نبود! اینگونه بود که بر خلاف انتظار همه، کارگران و کارمندان بخش دولتی وارد مبارزه شدند. دیگر هیچ کس و هیچ جایی برای تأمل و توهم باقی نمانده بود. یا مبارزه خودکارگران و همین‌الان و یا خداحافظی با تمام دستاوردهای چندین دهه تلاش و مبارزه. روحیه مبارزه‌جویی و همبستگی بسیار بالا بود و شدت این زمین لرزه آنچنان بود که رهبری سندیکاها بلافاصله مجبور به واکنش مثبت شدند. برای آنها هم مسأله روشن بود: یا رهبری مبارزه هم اکنون و یا کنار گود افتادن! هیچ کس در فرانسه خاطره مبارزه پیروزمند رانندگان مترو و اتوبوس در ۱۹۸۶ را فراموش نکرده است. این مبارزه نه توسط سندیکاها بلکه تحت رهبری دو کمیته هماهنگی که بسطور دمکراتیک از کارگران سندیکایی و غیر سندیکایی انتخاب شده بود به پیش می‌رفت. این شکل جدید سازماندهی مبارزه که بسیار دمکراتیک بوده و خاطره خوشی در اذهان کارگران باقی گذاشت، نتیجه فعالیت و نفوذ کارگران انقلابی تروتسکیست بود. تا جایی که یکی از اعضای سازمان («مبارزه کارگری» - Lutte Ouvrier) در رأس کمیته هماهنگی قرار گرفته و عملاً سخنگوی جنبش اعتصابی شد. کمیته هماهنگی برای بسط مبارزه به سایر اعضای طبقه کارگر، گروه گروه کارگران را عازم کارخانجات بزرگ دولتی و خصوصی می‌کرد و به تبلیغ اهداف خود و ضرورت اعتصاب عمومی می‌پرداخت و سندیکاها عملاً دنباله‌رو جنبش‌ای شده بودند که در آن کارگران غیر سندیکایی نیز وسیعاً فعالیت کرده و نقش مستقیم ایفا می‌کردند.

وحشت از یک جنبش رادیکال خارج از کنترل البته تنها انگیزه رهبری سندیکاها در پیشبرد مبارزه نبود. علاوه بر آن همانطور که گنیشیم طرح «ژوپه» نقش رهبری سندیکاها را در مدیریت صندوق‌ها بشدت تضعیف و بخشاً آنرا به پارلمان واگذار می‌کند. این بیش از همه موقعیت سندیکای (نیروی کارگری - Force Ouvrier) را به خطر می‌اندازد. رهبری این سندیکا که پایه اصلی آن کارکنان دولتی‌اند سنتاً

۱- خطوط کلی این طرح قبلاً به اطلاع رهبران سندیکاها رسیده بود و آنها بخصوص FO و CFTD آنرا مثبت ارزیابی کرده بودند. اما بلوندل رهبر FO که قبلاً نسبت به کلیات طرح نظر مثبت داده بود در برابر سؤال خبرنگاران اعلام می‌کرد که این طرح مطابق با کلیات قبلی نبوده و نخست‌وزیر به او دروغ گفته است.

۲- رجوع کنید به گزارش قبلی در «کارگر سوسیالیست»

موافق احزاب دست راستی است. اما امروز برای دفاع از موقعیت خود می‌بایست در مقابل همین «راست» ایستادگی کند و حتی با گردش به «چپ» به مبارزه‌ای دست بزند که در تاریخ آن سندیکا بی‌نظیر بود. همین سندیکا همراه برخی دیگر، تنها چند روز قبل از شروع مبارزه، توافق‌نامه‌ای با کارفرمایان در باره انعطاف ساعات کار انجام داده بود که یک بازگشت به قهقرای شرم‌آور در مورد قانونهای مربوط به ساعات کار کارگران بود.

رهبری سندیکای CFDT (نزدیک به سوسیالیست‌ها)، برعکس، از جناح‌های چپ‌تر سوسیالیست‌ها فاصله گرفته و چند ماهی بود به حکومت دست‌راستی گوشه چشم نشان می‌داد. به قول خود در صدد بود چهره «معتول» و «سازنده‌ای» از سندیکاها معرفی کند (بخان جای FO را در قلب بورژواها و مذاکرات با حکومت بگیرد). در ادامه این سیاست، رهبری CFDT در مجموع از طرح «ژوپه» حمایت کرد. نتیجه این گردش به راست به متزوی شدن و تضعیف و بی‌آبرویی این رهبری نزد کارگران منتهی شد.

فراخوان اعتصاب بخش دولتی از سوی CGT (نزدیک به حزب کمونیست) برای ۲۴ نوامبر با استقبال شدیدی روبرو شد. و همزمان تظاهرات وسیعی از کارگران در پاریس و شهرستانها پرا افتاد. سندیکای FO فراخوانی برای ۲۸ نوامبر داد. CGT بلافاصله اعلام کرد که از این آکسیون حمایت و در آن شرکت خواهد کرد. برای اولین بار پس از چند دهه این دو سندیکا به اتحاد عمل دست زدند. این گردش به چپ «مارک بلوندل» رهبر FO البته بدون مخالفت بورکراتهای داخل سندیکا نبود، که وی را به تخطی از مسیر سیاست سنتی FO متهم می‌کردند. یکی از آنها در تلویزیون اعلام کرد که در انتخابات آینده سندیکا علیه «بلوندل» کاندید خواهد شد. زیرا «بلوندل» تحت تأثیر یک جناح تروتسکیستی درون سندیکا دست به اتحاد عمل با CGT زده است.^(۳)

هنگامیکه «بلوندل» و رهبر سندیکای CGT در رأس تظاهرات ۲۸ نوامبر دست هم را فشردند، این اتحاد عمل بی‌نظیر سمبل تصویری خود را هم یافت. این اتحاد عمل قبل از هر چیز نتیجه اراده و خواست پایه‌های سندیکاها بود که رهبری را در حرکاتش آزاد نمی‌گذاشت. مثلاً فاصله بین اعتصاب‌های ۲۴ و ۲۸ نوامبر را رانندگان متز، اتوبوس و ترن، خود پر کردند و دو آکسیون اعتصابی را بهم پیوند زدند. بدین ترتیب اعتصاب از ۲۴ نوامبر تا ۲۸ نوامبر و سپس نامحدود ادامه یافت.

باید یادآوری کرد که بخش مهمی از پایه‌های سندیکای CFDT نیز در تمام آکسیونها حضور داشتند و حتی عده‌ای از مسئولین ناحیه‌ای آن طی بیانیه مشترکی موضع‌ای متمایز از رهبری و علیه

طرح ژوپه اعلام کردند. عده‌ای از کارگران عضو سندیکای CFDT، حتی، در تظاهرات ۲۸ نوامبر خانم «نوتا» رهبر این سندیکا را هو کردند و وی مجبور شد با عجله محل را ترک کند.

چطور اعتصاب را پایان دادند؟

مقاومت «ژوپه» و عدم پذیرش خواستهای سندیکاها، باعث شد که زور آزمایی ادامه یابد. سندیکاها طبق برنامه مرتبی هر چند روز یکی از بخشها را به اعتصاب فرا می‌خواندند. بدین شکل بدنال راننده‌ها و کارگران حمل و نقل شهری و بین شهری، کارگران پست، بیمارستانها، سپس معلمان و کارگران برق و مخابرات و غیره؛ و حتی ادارات مالیات یکی پس از دیگری دست از کار کشیدند. در رأس این جنبش همانا راننده‌های مترو و اتوبوس و ترن‌ها بودند که سرویس حمل و نقل عمومی را در فرانسه کاملاً خواباندند! ورودیه تمام متروها بسته بود و روی خطوط ریل ترن و ایستگاهها پیکت اعتصابیون به دور آتش با هوشیاری کشیک می‌دادند.

در همین اثنا معدن چیان «لورن» هم دست به اعتصاب زدند و در مقابل حمله پلیس واکنش نشان داده کار به زد و خورد کشید. تنها پس از ۳ روز مبارزه مدیریت با خواستهای آنان، منجمله اضافه حقوق، توافق کرد. تا از گسترش مبارزه جلوگیری کند. متأسفانه اکثر سندیکاها در اینجا اعتصاب را پایان دادند و این مبارزه از جدال عمومی علیه طرح ژوپه جدا شد. نهایتاً ژوپه بخشی از طرح را که مربوط به تعویق بازنشستگی به ۴۰ سال سابقه خدمت می‌شد در مورد دستمزدبگیران حمل و نقل را کنار گذاشت و مدیر این سازمان را تغییر داد. بعلاوه جلوی طرح بیکاری نیز در این بخش گرفته شد. و این یک پیروزی نسبی بود.

اما کل طرح طرح کنار گذاشته نشد و حتی به تصویب مجلس رسید. و در مرکز آن حمله به بیمه درمانی قرار دارد. اگر این طرح اجرا شود درمان سهمیه‌بندی می‌شود و بخش بزرگتری از مخارج درمانی بعدها بیمار می‌یابد. مثلاً هزینه بستری شدن در بیمارستانها بشدت افزایش می‌یابد و حتی در آینده سخت و خواراک بیمارستانها به بخش خصوصی واگذار خواهد شد! فرانسویان که از سیستم خدمات اجتماعی نسبتاً خوبی برخوردارند مفهوم این تهدید را خوب درک کرده‌اند. یکی از یکی از معلمان اعتصابی با تمسخر و تلخی این منطق خشن سرمایه‌داری را چنین افشا می‌کرد: «هرکس پول دارد درمان خواهد شد و هرکس پول ندارد زودتر خواهد مرد! اینطوری هزینه بازنشستگی ما از قلم می‌افتد و گران تمام خواهد شد».

گرچه خواست اعتصابیون بروشنی محو کامل طرح

ژوپه بود، اما سندیکاها قاطعاً از این خواست دفاع نکردند. بخصوص CGT مواضع مبهمی می‌گرفت و سران نمی‌ایستاد. نهایتاً «مارک بلوندل» به نوعی همه را از معرکه بیرون برد و خواست مذاکره مستقیم با شخص نخست وزیر را پیش گذاشت. به محض قبول این خواست شروع به خاتمه اعتصاب کردند. البته خود مجامع عمومی به پایان اعتصاب رأی دادند ولی این تحت تأثیر رهنمود سندیکاها بود. لذا در حالیکه آنها سر میز مذاکره رفتند، مجلس طرح را تصویب و هم اکنون مشغول محاسبه کسری از دستمزدها هستند.

اما خاتمه اعتصاب در دسامبر، بیشتر به نوعی آتش بس موقتی می‌ماند. امکان از سرگیری آن وجود دارد. چرا که اولاً عمده خواست‌ها برآورده نشده‌اند و ثانیاً اعتصاب شکست نخورده، بلکه تنفسی بخود داد، بخصوص که عید مسیحیان و سال نو فرا می‌رسید. روحیه مبارزه‌جویی هنوز بسیار بالاست و زمزمه‌های «باید منتظر مه ۶۸ دیگری بود» هنوز بگوش می‌رسد.

فراوش نکیم که در «مارسی» اصولاً اعتصاب قطع نشد و هنوز ادامه دارد. علیرغم مداخله پلیس، رانندگان و کارگران خدمات اتوبوسرانی و تراموا بشدت بر سر خواست‌هایشان و بخصوص «دستمزد برابر برای کار برابر» ایستاده‌اند. در آنجا به عده‌ای که پس از تاریخ معین استخدام شده‌اند رسماً حقوق کمتری می‌دهند. مبارزه مشترک و متحد در مارسی بنابراین از همستگی و آگاهی طبقاتی بالائی برخوردارست و خوب مقاومت کرده است.

زندگی روزمره اعتصاب

تصمیم به ادامه یا قطع اعتصاب هرروز اول صبح در مجامع عمومی به رأی گذاشته می‌شد. اغلب رأی غلنی و گاهی هم رأی مخفی برگزار می‌شد.

کانالهای تلویزیون فرانسه لحظه‌ای از حمله و تحریک علیه اعتصابیون دست نمی‌کشیدند. با این وجود کمتر کسی را پیدا می‌کردند که علیه اعتصاب با آنها همنا شود.

حزب در قدرت (RPR گولیستی) هم کمیته‌های مصرف‌کننده را برای بااصطلاح ارائه سرویس عمومی حداقل به تظاهرات و آکسیون می‌کشاند. عملیاتی که کاملاً ایزوله و مسخره باقی ماند و از سوی بخشی از خود حزب خاموش شد.

از همه هارتر، اتحادیه کارفرمایان مؤسسات متوسط و کوچک (زیر ۵۰ نفر) بود که خواستار ممنوعیت اعتصاب در بخش دولتی می‌شد.

۳-البته «بلوندل» در جواب می‌گفت که اتحاد عمل نه خواست وی بلکه رأی نمایندگان کارگران بوده است.

.....ضد انقلاب در الجزایر

.....بقیه از صفحه ۱۵

ثروتمندان، اعتراض به فساد و رشوه خواری در دستگاه دولتی الجزایر، مبارزه علیه خشونت و سرکوب ارتش و دخالت اجنبی در امور مملکت، از جمله این تبلیغات به شمار آمده و از این طریق جلب افکار جوانان به گرایشات مذهبی و پیوستن آنها به صفوف این جریانات صورت گرفت. در حوزه کارهای عملی "جبهه نجات اسلامی"، که اکنون پر قدرترین جریان اسلامی در الجزایر به شمار می آید، به برقراری کانونهایی در محلات فقیرنشین اقدام کرد. در این کانونها به امورات بیکاران رسیدگی شده و برای آنان کمکهای مالی و غیره فراهم می گردد. از اقدامات دیگر این جریان فراهم آوردن غذا و مایحتاج اولیه ارزان برای خانواده های فقیر و بیکاران و جمع آوری کمکهای مالی برای آنها است. در نتیجه ج.ن.ا از طریق اینگونه فعالیتها در

میان اقدار تهنی دست موفق به جلب حمایت بسیاری از آنان شده است. در واقع آنچه قشر جوان و رادیکال الجزایر و اقدار تهنی دست این کشور، بدنبال آن هستند، مبارزه علیه امتیازات و فساد دستگاه دولتی است. این مبارزه توسط رهبران مذهبی تئوریزه و در عمل پیاده می شود. اما واقعیت این است که هدف اصلی این رهبری چیزی بجز سهم شدن در قدرت سیاسی در کنار بورژوازی الجزایر و معامله با آن نبوده و نیست. در تحلیل نهایی اما، این رهبری قدرت خود را مدیون غیبت نیروهای انقلابیست که یا حضور فعالی در صحنه سیاسی ندارند و یا از پاسخ به نیازهای واقعی قشر جوان و رادیکال الجزایر عاجز مانده اند.

بنابراین با توجه به تاریخچه ای که در فوق مرور شد اکنون پس از چهار سال جنگ داخلی در الجزایر به وضوح می توان مشاهده کرد که از زاویه منافع طبقه کارگر، هیچیک از نیروهای درگیر در جنگ قدرت مایل به تغییر ساختاری جامعه نبوده و نیستند. اینان در هر سطحی از "رادیکالیزم" ضد دولتی که خودنمایی کنند در نهایت به توده هایی که اکنون پایه اجتماعی آنان را تشکیل می دهند خیانت خواهند کرد. از زاویه منافع امپریالیستها اما، همزیستی مسالمت آمیز و مرادده پا هر یک از جریانات و دولتهای اسلامی کاملاً امکانپذیر و عملیست. "بنیادگرایان" اسلامی در الجزایر و کلاً همه بنیادگرایان اسلامی در دیگر کشورها هرگز به عنوان خطر عمده ای برای امپریالیستها نبوده اند. آمریکا و دیگر دول غربی تا آنجایی که بتوانند با این جریانات کنار آمده و تا حدودی عملکرد آنان را کنترل کنند، هیچ مشکل عمده ای با آنان نخواهند داشت. در واقع

مشکل اساسی آمریکا و غرب با جریاناتی از این قبیل در کشورهایی همچون الجزایر و ایران بی اعتمادی به آنان در راستای حفظ قدرت و استحکام موقعیت سیاسی آنان است. امپریالیستها همیشه خواهان ایجاد روابط با قدرتهای با ثبات، چه از نوع مذهبی، دیکتاتوری و "دمکراتیک"، بوده اند.

در شرایط کنونی بجز طبقه کارگر الجزایر هیچ نیروی اجتماعی دیگری قادر به پاسخ به معضلات کوتاه مدت و دراز مدت جامعه الجزایر نیست. تنها رهبری طبقه کارگر الجزایر است که رسالت سازماندهی دیگر اقشار محروم جامعه را داراست. اما تا زمانی که این طبقه خود را به شکل یک طبقه سازمان یافته مطرح نکند نمی تواند به وظیفه تاریخی خود عمل کرده و پاسخی مقتضی به شرایط کنونی در این کشور بدهد. بنابراین کلید اصلی حل مشکلات در جامعه الجزایر، همچون تمام جوامع مشابه در خودسازمان یافتگی و ابتکار طبقه کارگر در بدست گیری قدرت سیاسی و حفظ آن است. ■



در سهای اعتصاب فرانسه

.....بقیه از صفحه قبل

در مقابل همه این حملات، کارگران همواره متحد، مطمئن از حقانیت خود و با ستان و خونسردی کامل عمل می کردند و حربه های تبلیغی دشمن را خنثی می ساختند. مثلاً در مقابل تبلیغ علیه اعتصابگران پست، کارگران افشا کردند که مدیریت مراکز مخفی رج بندی نامه ها سازمان داده، که البته صرفاً مراسلات مؤسسات بزرگ را انتقال می دهد! در عوض، کارگران اعتصابی گیشه ای را بمدت ۲ ساعت در روز صرفاً برای انجام عملیات بانکی فقرا و حقوق بازنشستگی براه می انداختند.

کارگران یکی از مراکز سازمان برق، کنتورهای قیمت اقتصادی را که مخصوص بعضی مؤسسات است به مساکن و محلات وصل کردند و اینگونه مردم تا مدتی از تخفیف امداد اداره برق بهره مند شدند! رانندگان اعتصابی هم پس از چند روز، چند اتوبوس ویژه مخصوص جابجایی شبانه بی خانمان و انتقال آنها به خوابگاه های مخصوص براه انداختند و غیره...

قوت و ضعف اعتصاب

نقطه قوت این اعتصاب روحیه بالای مبارزه جونی و خواست شدید اتحاد و نزد کارگران بود تا آنجا که اتحاد عمل وسیعی را به سندیکاها تحمیل کرد.

کارگران وابسته به سندیکاهای متفاوت همراه با غیرسندیکائی ها همه وارد مبارزه شدند.

اعتصاب از آغاز تا پایان از حمایت عمومی مردم برخوردار بود و مانورهای تبلیغی مخالف را نیز سریعاً خنثی می کرد. در اینجا باید از همبستگی کامل جنبش دانشجویی با کارگران نیز یاد کرد. رابطه متقابل این دو جنبش گام مثبتی در قیاس با جنبش مه ۶۸ بود که طی آن سندیکای CGT در کارخانجات را بروی دانشجویان بسته و مانع تماس دو جنبش شد.

اما نقطه ضعف این جنبش عدم بسط آن به بخش خصوصی بود! و این به دو دلیل است: نخست اینکه فشار بیکاری و دستمزدهای پائین جرأت مبارزه را از عده زیادی سلب کرده هرچند مدافع جنبش اعتصابی باشند. در شرایط بیکاری ۱۴٪ نیروی فعال، کسر دستمزد اعتصابگر و مهمتر از آن خطر اخراج ها، غول های هراسناکی می شوند. علیرغم این، در چند مؤسسه که مبارزه صورت گرفت، میوه پیروزی به ثمر رسید. (۴)

دلیل دوم اینکه سندیکاها بر جنبش احاطه کامل داشتند و نیروی خود را نه تنها برای گسترش اعتصاب به بخش خصوصی به کار نبردند بلکه حتی با پیشنهاداتی از این نوع مخالفت نیز می کردند! و این شامل رادیکال ترین آنها یعنی سندیکاهای وابسته به حزب کمونیست فرانسه هم می شود. از بخش خصوصی که تحت فشارهای بیشتری نسبت به کارکنان دولتی است خواسته می شد در بهترین حالت در دفاع از آکسیون های بخش دولتی تظاهر کنند!

می توان به جرأت گفت که انرژی اعتصاب کاملاً مورد استفاده قرار نگرفت اما این انرژی کاملاً بخار نیز نشده و در حال آماده باش است.

بقول «آرلت لاگیه» سخنگوی گروه انقلابی «مبارزه کارگری» (LO) اینهم تمرین دیگری بود برای کارگران قبل از نبرد نهائی شان!

پاریس - ۵ ژانویه ۱۹۹۶

بعدالتحریر: امروز ۹ ژانویه، رانندگان تراموا و اتوبوس شهر «مارسی» پس از یکماه مبارزه مقاومت به یک پیروزی دست یافتند. دستمزد مساوی برای کار مساوی در این بخش اعمال خواهد شد.

۴- مثلاً در پکارت ریل مؤسسه تولید کامپیوتر که تنها ۳۲۰ نفر از ۱۱۰۰ کارکن آنجا استخدام دائم هستند، اعتصابی راه افتاد که رأس آن جوانانی بودند که برای اول بار مبارزه می کردند. پس از ۳ روز مدیریت قول استخدام دائم داد. و همه سربلند به کار برگشتند. کمک چند اعتصابگر بخش دولتی در سازماندهی اعتصاب در کارخانه و انتقال تجارب به این جوانان نیز تعیین کننده بود.

مروری بر پاره‌های مبانی نظری «ولایت فقیه»

حمید حمید



گسترش امپراطوری اسلامی را بیان مشاهده می‌کرد بخوبی دریافت که تنها از طریق «مکانیسمی تبدیلی» در جهت تبیین احکام شرعی می‌تواند از یکسو حاکمیت سیاسی را بخود نیازمند سازد و از سوی دیگر در لوای

۱- برای دستیابی به آیات و اخبار مربوط به تحریم اعمال ظن و رأی رجوع شود به شیخ مفید «مسائل سرویه» «العیون المحاسن» «المجالس». سید مرتضی «الانتصار» «الذریعه» «الشافی» شیخ طوسی «العهده» ابن ادریس «السوایر». ابن قبه «الرد علی الزیة». کلینی «اصول کافی». شیخ نعمانی «تفسیر» «الغیبه». صدوق «فی‌العتل». طبرسی «مجمع البیان». قطب الراوندی «فقه القرآن». از جمله آیاتی که در بیان تحریم ظن صراحت دارند می‌توان به این موارد اشاره کرد: الاسراء ۳۶. انعام ۶. یونس ۱۰. انجم ۲۳. ۳۸. انعام ۱۵۷. الفتح ۶. ۱۲. آل عمران ۱۵۴. الحج ۱۵.

۲- ایلیا پابویچ پتروشفسکی. اسلام در ایران. ترجمه کسریم کشاورز. چاپ پیام ص ۱۴۱.

۳- محمد رضا حکیمی. توضیحات بر کتاب «اسلام در ایران» پتروشفسکی. همان چاپ ص ۴۱۱.

۴- برای آشنایی با نحوه شکل‌بندی روحانیت سنی و شیعه مراجعه شود به حمید حمید «در باره جامعه شناسی روحانیت شیعه» مافنامه «علم و جامعه» سال سیزدهم شماره ۱۰۴ شهریور ماه ۱۳۷۱، چاپ آمریکا، ویرجینیا، ص ۵-۱۵.

۲ مقوله «ولایت فقیه» ثمره منطقی روند هزار ساله حیات سیاسی روحانیت شیعه در جهت سلطه و این دنیایی شدن مطلق است. دستگاه فقهی شیعه و بویژه نظام استنباطی‌اش در مقام بدنه‌ای از «اصول» برای استنباط احکام شرعی در دوران غیبت بطور عمده متوجه تدارک مشروعیتی برای مرجعیت فقه‌ها بعنوان جانشینان پیامبر و ائمه شیعه بود. تحقق چنین هدفی عقلاً و منطقاً امکان‌پذیر نبود مگر آن که چنین دستگاهی مرجعیت «کتاب» و «سنت» و اخبار را دست کم در مواردی مخدوش تلقی کند و چنین نیز کرده شد. به این اعتبار است که به باور من علیرغم خلاف‌خوانیهایی که گروهی از فقه‌ها و ایادی آنان اخیراً در مقابل قاعده «قبض و بسط شریعت» از خود بروز می‌دهند در حقیقت تمامی دستگاه فقهی شیعه و «اصول» آن نمونه کامل اقتدای فقه‌ها به آن نظریه و گردن‌گذاری بر اصل «تحول‌پذیری» مبانی مفهومی شریعت از آغاز تدوین و اعمال «اصول فقه» است. نظریه «قبض و بسط شریعت» که از سوی پردازندگان آن در جمهوری اسلامی با وسعت و بدون هیچ منع قانونی عنوان می‌شود در واقع ادامه و وجه «امروزی شده» همان علل و دستاویزهایی است که اصولیین شیعه از قرن سوم هجری به بهانه نیاز به مبانی و روشها و اصول جدید در مقتضیات و شرایط جدید برای فهم و استنباط احکام در برابر اصحاب سنت و قائلین به افتتاح باب علم و حجیت منطوق «کتاب» و «اخبار» بدان توسل جستند: وجهی که مقوله «ولایت فقیه» در شرایط حاکمیت به مثابه ابزاری تأویلی به آن نیازمند است.

کار من در این نوشته نخست بیان نحوه تطور مفهومی قاعده «ولایت فقیه» در چارچوب «اصول فقه» و عوارض و اهداف ناظر بر آن است و دوم اشاره به منابع دیگری است که مآلاً خارج از «اصول فقه» برای متحقق ساختن ساخت نظری آن مفهوم مؤثر واقع شدند.

آشنایی با مفاد احکام دینی در قلمرویی که اسلام حضور عینی خود را تحمیل کرده بود ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای امت تلقی می‌شد. اخذ احکام در دورانی که خود پیامبر (ص) حیات داشت مستقیماً از خود او و یا نمایندگان ثقة او عملی می‌گردید. بدین روال با حضور پیامبر و تماس نزدیک او با اصحاب و به تعبیری به هنگامه مفتوح بودن باب وحی گمان هر نوع شبهه‌ای در فهم یا تعبیر احکام مستفی بود. تمسک به نص و سنت در مقام دو مرجع اخذ تکالیف شرعی که پیامبر به کرات بر آنها تاکید می‌ورزید مانع از آن بود که کسانی باب اجتهاد شخصیه را بگشایند و یا به جز آنچه او تکلیف می‌کرد اقدام کنند. تعدد آیات و احادیث در رد توسل به رأی و تفسیر نیز این پرهیز را موکد می‌ساخت. (۱) بنابراین در آغاز یعنی در زمان حیات پیامبر «قرآن» یا «کلام‌الله مجید» تنها منبع تعلیمات دینی و حقوق اسلامی شناخته می‌شد و با آغاز دوران امویان «احادیث» به صورت مرجع ثانی تعلیمات دینی و حقوق اسلامی به مرجع نخست منضم گردید. (۲) با وفات پیامبر (ص) بطور کلی چهارچوب تعالیم او دچار دگرگونی گردید و «خلفا دین را به صورت دست‌آویز فرمانروایی و خلافت را به صورت سلطنت در آوردند». (۳)

رحلت پیامبر (ص) بنحو بسیار مشخصی به سیاسی شدن روحانیت اسلامی منجر شد و بدنه وسیعی از آن جماعت که تا آن زمان عهده‌دار فرا گرفتن مسائل مربوط به شریعت و گردآوری رویه‌های معینی که به «سنت رسول‌الله» شهرت یافت و اخذ احادیث بود بعنوان روحانیت اهل سنت از چنان قدرت القایی برخوردار گردید که هیچ حکومت سیاسی نمی‌توانست جز آن که بر مبانی تبلیغی و فتوای تشریعی آن متکی شود به تثبیت حاکمیت خود قادر گردد. (۴) روحانیت سنی که از آغاز حکومت خلفای اربعه به انشقاق فکری اصحاب پیامبر وقوف یافته بود و

وفاداری به سنتهای اولیه اسلامی و «کتاب»، خویش را وارث علمی بالاستحقاق پیامبر و مفسر کتاب و سنت جلوه دهد. این هر دو نیاز که از سوی شرایط اقتصادی و سیاسی تحمیل می‌شد روحانیت سنی را به بنیان‌گذاری دستگاهی نظری موفق ساخت که در قلمرو حاکمیت و سلطه معنوی سنیان و بعدها در جهان تشیع نام «اصول فقه» به خود گرفت. عمل به «رأی» و «اجماع فقها» و «قیاس» که در نیمه اول قرن اول مبنای آن استوار شده بود و باور به «ظنی الدلالة» بودن قرآن، حجیت عقل، استصلاح و استحسان و حجیت الظنیه و استصحاب که پس از آن جزو ارکان «اصول فقه» سنی به شمار آمدند عناصر «تدبیری» مطلوبی بودند که روحانیت اسلامی با اتکا به آنها توانست جایگاه مناسبی را برای خود در جامعه و حکومت اسلامی دست و پا کند و مرجعیت آرمانی در حکومت و امپراطوری اسلامی را بخویش مختص سازد.

استدلالاتی فقهی سنی که گسترش امپراطوری اسلامی و پیچیدگی شرایط حاکم بر آن و نوسازی مقتضیات مبنای آنها بود عموماً بر این باور ابتناء داشت که قرآن و حدیث نه تنها به بسیاری از مسائل دینی و حقوقی پاسخ نمی‌دهند بلکه اساساً استفاده از آنها دشوار است و لذا تمسک به «رأی» تنها طریق نیل به احکام شرعی است. قائلین به این روش که به اصحاب «رأی» شهرت یافتند، استنتاج منطقی را جایز شمردند و به سائقه استنتاج عقلی و نفع جامعه مسلمانان موازین نوینی در حقوق اسلامی وارد کردند. اصحاب این رویه بر آن بودند تا سنت را با اضافاتی تکمیل کنند. این اضافات که تا آن زمان بطور پراکنده و بدون هیچ تدوین علمی عملی می‌گردید بعدها به صورت «اصول فقه» در آمد و فقهای چون ابوحنیفه، مالک ابن انس، محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل بر سر سامان دادن به آن کوشیدند.

۳

«اصول فقه» اگر چه در جهان سنی تنها به سلطه روحانیت به مثابه نهاد روشنفکر اورگانیکی حاکمیت انجامید ولی در جهان تشیع دو نتیجه صریح دیگر نیز داشت، به این معنی که از

یکسو به مخدوش ساختن مواردی از مرجعیت مطلقه‌ای انجامید که تا آن زمان «کتاب» و «سنت» از آن برخوردار بودند و از سوی دیگر لزوماً به طرح مفهوم «ولایت واحده» ای سرانجام گرفت که روحانیت شیعه تنها با توسل به آن می‌توانست مبانی اعتقادی خویش را که از «ولایت مطلقه» علی بن ابیطالب (ع) بعنوان جانشین مبتنی بر نص رسول خدا ناشی می‌شد در چهارچوب «ولایت» صورت عمل ببوشاند. مقوله صدور احکام در جهان تشیع باقتضای اقتدای صریح علمای اوائل شیعه به «کتاب» و «سنت» و سپس «اخبار» ائمه علی‌الظاهر نمی‌بایست دشواریهای کار اهل سنت را بخود بگنجد. تعصب نسبت به مرجعیت «کتاب» و «سنت» و اخبار ائمه این قاعده را موکد می‌ساخت که شیعه بر خلاف اهل سنت هر رویه خلاف آنچه را که مستقیماً از این سه مرجع ناشی می‌شد نامشروع بداند و تا غیبت کبری نیز چنین بود. ولی خصیصه قویاً سیاسی شیعه و جوهره اصلتاً این دنیایی آن، پس از غیبت آن جماعت را به اتخاذ رویه اهل سنت در بیان و اخذ احکام واداشت. روحانیت شیعه که عموماً در وجهه «فقها» تبلور یافته بود هوای سلطه سیاسی داشت و تحقق چنین هوایی جز با مرجعیت بخشیدن به «فقها» امکانپذیر نبود. از آنجا که وصول به چنین هدفی با وجود سنت چندین صد ساله‌ای که در زمینه مرجعیت «کتاب» و ظاهر آن و سنت و اخبار وجود داشت متصور نبود، لذا چاره‌ای که باقی می‌ماند این که مواردی از مرجعیت آن منابع مخدوش تلقی شود و در پی آن نخست «فقها» و سپس «فقیه» بعنوان تنها مرجع جبران‌کننده نارساییها آن «مراجع» در اخذ احکام تلقی شوند. توفیق در این کار لزوماً می‌بایستی بر دلایل و قواعدی ظاهرالصلاح استوار می‌شد. روحانیت فقهاتی شیعه از همان سالهای آغازین پس از غیبت با وجود معارضینی چون شیخ مفید و دیگران بر سر این کار کوشید و دستگاه استدلالی خویش را بر چهار دلیل و چهار قاعده زیر استوار ساخت:

الف- دلایل:

۱- انسداد باب علم

۲- بقای تکلیف

۳- ظنی الدلالة بودن قرآن

۴- عدم صحت اسنادی و مضمونی اخبار ب- قواعد:

۱- حجیت ظنیه و رأی

۲- اجتهاد و تقلید

۳- حجیت عقلیه

۴- مرجعیت فقهی

بررسی تفصیلی این دلایل و قواعد در تمامی آثار اصولی شیعه در حوصله این مختصر نیست. لذا در گفتگوی از این موارد من کار خویش را عمدتاً بر آثار چهار تن از اعظم فقهای شیعه یعنی شیخ مرتضی انصاری صاحب «فرائد الاصول»، میرزا ابوالقاسم قمی مصنف کتاب «قوانین»، حاج ملا احمد نراقی و «مناهج الاصول» او و بالاخره شیخ حسن بن شهید ثانی صاحب «معالم الاصول» استوار می‌سازم.

پیش از هر چیز استوار ساختن مبانی مرجعیت فقیهان نیازمند آن بود تا ابزار و «تدبیری» که به نام «علوم اصول فقه» تدارک شده بود از لحاظ تعریف هر راه‌گزینی را مسدود سازد و مبنی بر آن تعریف به امت چنین تلقین شود که اخذ احکام عملی دینی جز از طریق نتایج عاید از آن علم و مآلاً از مجتهدین که متخصصین و عالمان به آن علم‌اند میسر نیست. لذا به بیان تعریف از آن علم اقدام شد. کاری که ضمن آن از همان آغاز بوجه ضمنی بر انحصار مرجعیت دینی فقها تاکید می‌رفت. بنا بر تعریفی که جمله کتب درسی «اصول فقه» از «اصل» ارائه می‌کنند «اصول فقه» عبارت است از علم به قواعدی که بواسطه آن قواعد بتوان احکام شرعی فرعی را از ادله تفصیلیه استنباط نمود. و اما این که معنای «اصل» کدام است بنا بر تعریف همان کتب «اصول جمع اصل است و «بنیان» و قرارگاه هر چیزی را اعم از محسوس یا نامحسوس اصل آن چیز گویند» و بالاخره «پایین و قاعده هر چیزی که به «زوال» آن آنهم زائل گردد»^(۵) اصل آن چیز است. بدون هر توضیحی روشن است که بر اساس چنین تعریفی «علم اصول» پایه‌ای است

۵- محمد بروجرودی، مبانی حقوق اسلامی: مختلف الاصول. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۱. صص ۱-۲ و همچنین ابوالوفا بن محمد بن عبدالکریم کانیمشکاتی. اصول فقه شافعی. چاپ حیدری ۱۳۳۲ ص ۲. تاکیدات از ماست.

که بدون توسل به آن بنای فهم دینی فرو می‌ریزد و امکان هر گونه دستیابی به احکام خیر و شر و صدق و کذب ممتنع است و از آنجا که تبحر در این علم در قابلیت عامه خلق نیست لذا مردم را چاره‌ای جز این نمی‌ماند که برای وقوف به وظایف شرعی و عرفی و احکام عملیه خود به فقها که عالمان این علم‌اند رجوع کنند. بدین ترتیب نخستین نتیجه اخلاقی و روانی که از این تعریف ببار آمد و از طریق فشار نیز تحکیم شد این بود که روی دل پیروان تشیع از اعتماد به نفس و یقینات سستی آنها برگردانیده شد و به سوی حجره و سرای فقیهان متوجه گردید و این تاکید به عمل آمد که «هر مسأله‌ای که مفتی فتوی دهد حکم خدای تعالی در باره مقلد همان است.»^(۶) در تصریح این دقیقه است که صاحب «معالم الاصول» تاکید می‌کند که «هر حکمی که از مستندی بیرون آید مجتهد را جزم حاصل می‌شود به این که حکم خدایتعالی در باره او این است. حتی این که اگر دو مجتهد در حکمی به نقیضین قائل شوند هر یک را جزم حاصل است به این که حکم خدایتعالی در باره او این است. زیرا خدایتعالی ظن مکلف را مناز احکام شرعیه گردانیده. پس ظن او علت حکم خواهد بود و جزم بوجود علت موجب جزم بوجود معلول است. پس ظن مجتهد به احکام موجب علم به آن احکام خواهد بود.»^(۷) مضمون چنین ادعایی علاوه بر انحصار بخشیدن به مقام فقیه موبد دو نتیجه استنباطی نیز بود و نخستین آن بر نسبت اعتباری احکام ناظر بود، نکته‌ای که قویاً با قول علمای اوائل شیعه دایر بر عمومیت و دوام احکام شرعی معارض می‌افتاد و دومین آن اساساً مشمول مصداقی خود فتاوی مجتهد را مخدوش می‌ساخت. صاحب «معالم الاصول» به تصریح بر این مهم اشاره می‌کند که «خدای تعالی در هر یک از مسائل حکم معینی قرار نفرموده بلکه در هر مسأله احکام متعددی قرار داده به حسب آرا مجتهدین. یعنی از برای هر مجتهدی حکمی را مقرر فرموده که آن مجتهد را رای خود استنباط نماید. حتی اینکه اگر یک مجتهد در دو وقت نقیضین را استنباط نماید حکم خدایتعالی در باره او هر وقتی آن چیزی است که او استنباط نموده در آن وقت»^(۸) چنان که پیشتر گفتیم تحکیم مبانی نظری مرجعیت فقها لزوماً می‌بایستی بر دلایل و قواعدی مبتنی

می‌شد دو قاعده «انسداد باب علم» و «بقای تکلیف» از اهم آن دلایل بود. قول بر «انسداد باب علم» توسط فقهای شیعه نه تنها از منظر اخذ احکام عملیه بلکه بطور مطلق عنوان شد. این ادعا تصریح شد که «اساساً» امکان هر گونه علمی برای ما بطور «یقینی» منتفی است و «راه عمل و یقین بر ما بسته است و دست ما به یقین نمی‌رسد و عمل به یقین از برای ما ممکن نیست بلکه محال است.»^(۹) شیخ انصاری ضمن اعتراض بر این تبه که قائل به افتتاح باب علم در همه ادوار بود تصریح می‌کند که «دست ما از یقین بریده است و ممکن نیست که در احکام دین تحصیل جزم و یقین کنیم و محال است که به احکام الهی یقین نماییم.»^(۱۰) پوشیده نیست که فقهای شیعه از این ادعا عامه شیعه را در نظر داشتند و این توده‌های وسیع مردم بودند که از لحاظ آنان فاقد قابلیت دسترسی به علم تلقی می‌شدند. قول به «انسداد باب علم» با هدف حجیت بخشیدن به فقها زمانی می‌توانست کارایی مطلوب خود را داشته باشد که نه تنها بخش زمانی پس از غیبت بلکه بطور کلی دوران حضور ائمه شیعه را نیز شامل شود. لذا پردازندگان «اصول فقه» از بیان این نکته نیز پرهیز نکردند که «اصحاب ائمه نیز نمی‌توانستند که در احکام دین خود به یقین عمل کنند زیرا که راه یقین در آن زمانها هم بسته بود و دست مردم به یقین نمی‌رسید.»^(۱۱) نیل به هدفی که مرجعیت فقها غایت قصوای آن بود پس از طرح قاعده «انسداد» لزوماً بایستی قاعده ضروریه دیگری را که همان «بقای تکلیف» است متضمن باشد. لذا بر این قول تاکید رفت که اگرچه باب علم بر روی عامه مسدود است ولی «تکلیف» از آنها ساقط نشده است. تعجیل در سامان دادن به دستگاهی که سلطه فقها غایت آن بود موجب گردید که در تمامی طول تاریخ شیعه جز از طریق مشایخ شیخیه به تضاد صریح قاعده «انسداد» با قاعده «تکلیف» توجهی مبذول نگردد واقعیت این بود که با قبول اصل «انسداد» لزوماً اصل «تکلیف» منتفی می‌شد. از آنجا که عمل به هر تکلیفی فرع بر علم و یقینی بریده است شرعاً و عقلاً نیز مستوجب عمل به تکلیفی که به قواعد و صحت و عدم صحت آن واقف نیست نمی‌باشد.^(۱۲) با وجود چنین تضاد صریحی فقهای شیعه اصل تکلیف را بعنوان

امری ضروری تصریح کردند و بعنوان یکی از دلایل عمده رجوع به فقها در دوران غیبت به آن توسل جستند. میرزای قمی ضمن تاکید بر انسداد باب علم بقای تکلیف را هشدار می‌دهد و قاضی نراقی از این تصریح در نمی‌گذرد که «اگرچه باب علم قطعاً مسدود است ولی بقاء تکلیف امری یقینی است و ما باید عمل کنیم به احکام و تکلیف خداوند» و شیخ مرتضی انصاری تاکید می‌کند که «بقاء تکلیف چنان است که شکی در آن وجود ندارد» و میرزای قمی می‌افزاید «ماها مکلفیم که امتثال نماییم احکام دین را»^(۱۳) چنین تاکیداتی برای پیروان تشیع چاره‌ای جز این باقی نمی‌گذاشت که فقیه را تنها پناهگاه معنوی خویش تلقی کنند و آرامش خاطر خویش را با اوامر و نواهی او تأمین کنند. از همان آغاز هویدا بود که خدشه در حجیت «کتاب» و «اخبار» نتیجه منطقی «انسداد باب علم» است. چنین خدشه‌ای علیرغم رویه علمایی چون سید مرتضی؛ مفید؛ صدوق؛ کلینی دایر بر قبول اعتبار منطوقی و صحت اسنادی این دو مرجع وارد آمد. در مقام اعمال چنین خدشه‌ای استدلال بر این پایه قرار گرفت که اگر چه «کتاب مجید یقیناً از طرف خداوند است و بر حضرت رسول نازل شده است لیکن دلالت الفاظ قرآنی ظنی است و می‌شود که

۶- شیخ حسن بن شهید ثانی. معالم الاصول. ترجمه و شرح آقا هادی مترجم مازندرانی. چاپ مدرسی چهاردهی. ص ۴۳.

۷- همان ص ۳۶.

۸- همان ص ۴۷.

۹- میرزای قمی. قوانین. مبحث اجتهاد و تقلید.

۱۰- شیخ مرتضی انصاری. فرائد الاصول. باب دلیل انسداد علم.

۱۱- همان. مبحث حجت الظنیه و همچنین ملا احمد نراقی. مناهج الاصول. مبحث اجتهاد و تقلید.

۱۲- برای بحث استدلالی در باره تضاد قاعده «انسداد» و «بقای تکلیف» رجوع شود به حاج محمد کریم خان کرمانی. الحجة البالغة. مجموعة الرسائل فی الاصول. شماره ۴۲ چاپ کرمان ۱۳۴۹.

۱۳- ملا احمد نراقی. مناهج الاصول. مبحث اجتهاد و تقلید. شیخ مرتضی انصاری. فرائد الاصول. خجیت الظنیه. میرزای قمی. مبحث حجیت کتاب.

ضمنی چنین ادعایی حکایت این نکته بود که اگرچه اسناد ظنی الدلالت و ولی نتایج حاصل از آنها ظنی نیستند. مقلد نباید به این شبهه گرفتار آید که چون سند واقعی استنباط «سراب» است پس فتوای فقیه نیز مبنی بر آن که «آن آب است» خطاست بلکه او اگر در پی اجر و ثواب دنیا و آخرت خویش است باید بپذیرد که «سراب» به فتوای فقیه «آب» است.

ادامه دارد - قسمت ۴، در شماره بعد.

این مقاله نخستین بار در «علم و جامعه»، شماره ۱۲۳، آبان ۱۳۷۳، منتشر شد.

کارگر سوسیالیست

شماره ۳۳

ضمیمه ویژه

به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن
انتشار می یابد.

۱۲- ملا احمد نراقی، مناهج الاصول.

۱۵- دکتر ابوالحسن محمدی، مبانی استنباط حقوق اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۱۷.

۱۶- به نقل از آخوند ملا مهدی بن اسدالله، توضیح المقال، نسخه خطی متعلق به نگارنده، ص ۸.

۱۷- میرزا ابوالقاسم قمی، قوانین، مبحث شرایط فتوای.

۱۸- ملا احمد نراقی، مناهج الاصول، مبحث اجتهاد و تقلید.

۱۹- شیخ مرتضی انصاری، فرائد الاصول، بحث از حجیت قطع، همچنین میرزای قمی «قوانین» در بحث از ادله عقلیه و توضیح المقال.

۲۰- دکتر ابوالحسن محمدی، مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۲۲۵، تاکید از ماست.

۲۱- همان بحث از حجیت قطع و توضیح المقال ص ۹.

۲۲- شیخ مرتضی انصاری، فرائد الاصول، بحث از حجیت دلیل عقلی.

احتمال خلاف واقع را نادیده گرفته آن را بجای «قطع» فرض کند و حجتش بداند.^(۱۹) بحث از «اگر» و «مگر» های موجود در این تعریف را بعداً علمای منطقی معاصر شیعه و می گذاریم و تنها به این نکته اشاره می کنیم که با تمامی دوگویی هایی که در چنین تعاریف درسی وجود دارد، حجیت ظنیه بعنوان یک قاعده روشی استنباط از سوی فقه های اصولی شیعه پذیرفته آمد و منظم به حجیت عقلیه ابزار کار آنان قرار گرفت. از میان علمای اصولی شیعه شیخ مرتضی انصاری به این دو توجه فراوانی مبذول داشت و مباحث مربوط به آن دو را مشروحاً و مفصل تر از دیگران مطرح نمود. کتاب «فرائد الاصول» و «مکاسب» او در ادوار بعدی تا زمان آیه الله خمینی زمینه اصلی آثار و آراء کسانی چون ملا کاظم خراسانی، میرزای نائینی و آقا ضیاءالدین عراقی در این دو باب قرار گرفت. البته آثار میرزای قمی و فاضل نراقی نیز در تحکیم و کاربرد و ادله ظنیه و عقلیه تاثیر عمده ای اعمال کردند.

با توجه به طرح اصل «تقلید» قصد از ظن و عقل بعنوان دو وسیله استنباط احکام تنها اطلاق آنها به فقیه بود. در راستای تفهیم این نکته است که شیخ انصاری در محاجه خود با این قبه و رد قول او دایر بر این که اگر کسی عمل به مظنه کند باعث این می شود که حرام خدا را حلال کند و حلال خدا را حرام نماید می گوید «این قول درست نیست زیرا که دست ما از یقین بریده شده است. پس لاعلاج باید از روی مظنه عمل کنیم اگر چه حلال واقع را به مظنه خود حرام کنیم و یا آن که حرام واقعی را حلال نماییم و این خالی از عیب است پس به مظنه عمل می کنیم»^(۲۰).

قول میرزای قمی در باب حجیت ظنیه نیز شبیه قول انصاری است^(۲۱) و همچنین است قول او در باب حجیت عقلیه. شیخ انصاری ضمن رد باور سید نعمت الله جزایری در این باره تاکید می کند «قول حق این است که هرگاه از طریق قاعده عقل به حکمی قطع نمودیم و سپس آن را مخالف حکم آیات و اخبار یافتیم لابدیم که حکم عقلی را بگیریم... و آیات و اخباری را که بر خلاف عقل ما حکم می کنند کنار بگذاریم»^(۲۲).

نتیجه القای چنین باوری شگفت بود. معنای

معانی مقصود خداوند نباشد و حکم خدا بر خلاف فهمیده ما باشد. لذا آیات قرآنی در احکام شرعی از برای ما افاده نمی کند.^(۱۴) صاحب «معالم» نیز این را امر واضحی می داند و معتقد است «واضح است که قرآن ظنی الدلالت است. بنابراین استنباط از قرآن و استناد به آن برای اثبات احکام و مسائل»^(۱۵) به فقها و مجتهدین منحصر گردید. صحت اخبار نیز مشمول همین ادعا گردید و تصریح شد که جمیع اخبار و احادیثی که الان در دست است همه مظنون الصدور است و اگر هم راویان این اخبار ثقه و امین باشند باز ممکن نیست که یقین به صدور این اخبار داشته باشیم»^(۱۶) لذا «بسیار عجیب است که شخص یقین به این اخبار و احادیث شیعه داشته باشد از روی قطع بداند که این اخبار از معصومین است»^(۱۷) فاضل نراقی در همین مقوله ضمن رد بر اصحاب اخبار تاکید می کند که «همچنان که سند اخبار و احادیث ظنی است دلالت الفاظ احادیث هم ظنی است»^(۱۸).

بدین روال ارکان بدنه دستگاہی که حقانیت شرعی فقها بدان نیاز داشت پی ریخته شد و آنچه که اینک به آن نیاز بود اینک شیوه ها و نحوه عمل فقها در تبیین و استنباط احکام تشریح و معین شود. در راستای برآوردن چنین نیازی بود که «حجیت ظنیه» و «حجیت عقلیه» به مثابه دو اهرم استنباطی فقیه مورد تاکید قرار گرفت و پیروان آن سفره «تقلید» گسترده شد و مرجعیت فقها بعنوان تنها منبع صدور احکام و فتوی تثبیت گردید.

معارضه پاره ای از علمای غیر اصولی شیعه با اصل «حجیت ظنیه» سبب شد که بحث از آن بصورت یکی از پیچیده ترین مباحث اصول فقه قرار گیرد تا بدان جا که گفتگو از آن در کتب درسی اصول بیشتر به صورت یک معما جلوه کند. نمونه صریح چنین تبیینی را در «مبانی استنباط حقوق اسلامی» که یک متن درسی دانشگاهی در اصول فقه است می توان یافت. «ظن «ذاتاً» حجت نیست «ولی» مواردی وجود دارد که استثنائاً حجت شناخته شده است. ظن ذاتاً حجت نیست چون تاب و توان آن را ندارد که «واقع» را بنمایاند و «حقیقت» را نشان دهد، «ولی» از آنجا که ناظر به «واقع» است و احتمالی است راجح و قوی قابلیت آن را دارد که شارع

پای درد دل مردم

مطلبی را که در زیر می‌خوانید چکیده‌ای از درد دل مردم ستمدیده ایران است که از روزنامه سلام چاپ تهران تهیه کرده‌ایم.

* می‌خواستم به دست‌اندرکاران روزنامه سلام بگویم که دیدید که بالاخره شما به بن‌بست رسیدید. آنقدر از درج مشکلات مردم طفره رفتید که کسی حتی مشکلاتش را با شما در میان نمی‌گذارد (شماره ۱۲۴۲).

* شمارش معکوس برای انتخابات مجلس شورای اسلامی شروع شده است. ضمناً بعضی از آقایان با فرا رسیدن موسم انتخابات شروع به بازدید از کارخانجات به منظور تبلیغ برای خود کرده‌اند. مثل اینکه جامعه کارگری هر ۴ سال یکبار قرب و منزلتی پیدا می‌کند (شماره ۱۲۴۳).

* نشریه «سالنارت الحسین» به روشنفکران و شخصیت‌های فرهنگی جامعه توهین می‌کند و مسئولین نیز هیچ اختطاری به این نشریه نمی‌دهند. چرا با نشریه‌ای که روزنامه سلام و دکتر سروش را دشمنان انقلاب می‌دانند، برخورد نمی‌شود. روزنامه سلام در جواب این تماس تلفنی می‌نویسد: وقتی آتش زدن یک کتابفروشی به عنوان نهی از منکر مورد تأیید خطیب جمعه قرار می‌گیرد و نیروهای انتظامی و دستگاه قضائی هم در برابر این قانون‌شکنی خم به ابرو نمی‌آورند، چه جای گله از ناسزاگویی افراد یا نشریه‌ای در اینجا و آنجا (شماره ۱۲۴۴).

* اخیراً گفته‌اند: «در ایران در حدود سی حزب فعالیت دارد» مگر مردم در این مملکت زندگی نمی‌کنند و نمی‌فهمند. کدام سی حزب؟ (شماره ۱۲۴۵).

* از قضای بد روزگار ما هم کارمان به بیمارستان کشید و در بیمارستان آیت... طالقانی تهران بستری شدم، با اینکه یکی از اطبا آنجا از آشنایان بود و تا توانست سفارش‌مان را کرد ولی ظاهراً وضع به گونه‌ای است که با این چیزها دردهای خود بیمارستانها دوا نمی‌گردد. پزشک معالج ما توصیه اکید کرده بود که هر چه می‌توانم آب بنوشم، اما تخت و اتاق ما پارچ که نداشت هیچ، حتی لیوانی هم موجود نبود. برای یک آب خوردن در حالی که در یک دستم سرم و در دست دیگرم عصا بود باید از تخت پایین آمده از لوله شیر آب می‌خوردم. غذای بدون نانی که آوردند قاشق نداشت و گفتند خودتان باید تهیه کنید! در یکی از نوبتها که از تخت پایین می‌آمدم در حال نیم افتاده بین تخت و زمین گیر کردم و به سوزن سرم هم فشار می‌آمد و درد می‌کرد، بارها پرستار را صدا زدم که بالاخره همراه بیمار هم

اتاقیم بعد از حدود ۱۰ دقیقه که به همین حالت بودم رفت و پرستار را صدا زد، اگر بخواهم نکات اینگونه را شرح بدهم مبالغه نخواهد بود که بگویم مثنوی صد من کاغذ خواهد شد، دلم سوخت برای آن بیمار روستایی که نه سفارش می‌شود و نه راه و چاه اعتراض را بلد است. ایکاش وزیر محترم بهداشت تنها یک روز با لباس مبدل سری به یکی از بیمارستانها بزند. فکر کنم چون انسان با وجدانی است حتماً آن شب را نخواهد خوابید (شماره ۱۲۴۷).

* از سال ۱۳۵۳ کارخانه کربن ایران در اهواز با ظرفیت ۳۵ تن در روز تأسیس شد. در طی سالهای بعد از انقلاب و جنگ به همت پرسنل، ظرفیت کارخانه به ۹۰ تن در روز رسید. از ابتدای امسال فاز ۲ کارخانه بدست ریاست جمهوری افتتاح شد و از اردیبهشت امسال این کارخانه به بخش خصوصی واگذار شد. ظرفیت این شرکت در طی روند خصوصی سازی که علی‌القاعده باید به ۶۰ تن در روز برسد به دلایل واهی به ۴۰ تن در روز کاهش یافته است و علت آن سوء مدیریت کارخانه بوده و در طی این مدت مزایای پرسنل از جمله پاداش و کارانه آنها قطع شده است. در ضمن همان مدیریت قبلی اکنون تحت عنوان خصوصی سازی سرکار است و تنها حقوق آنها افزایش یافته است و برای پرسنل مشخص نشده این خصوصی سازی چه نفعی به حال آنها داشته است (شماره ۱۲۵۱).

* ما همیشه گرفتار افراط و تفریط هستیم و معلوم نیست که چه موقعی از آن نجات پیدا می‌کنیم، همین مدیریت صدا و سیما یکی از نمونه‌های بارز آن است، مدیریت سابق آن به جرئت می‌توان گفت که اساساً به انتقادهای بی‌اعتنا بود. حتی اگر این انتقادهای از سوی نمایندگان مجلس می‌بود. مدیریت جدید بر عکس آنچنان متغیلاته برخورد می‌کند که حتی به خاطر انتقاد یک روزنامه برنامه‌ای را تعطیل می‌نماید. اگرچه سریال «ساخت خوش» اخیراً آن شور و حال اولیه را نداشت، اما بالاخره در میان انبوه برنامه‌های سیما رتبه پایداری نمی‌گرفت. ولی پس از بحث‌های که در مه‌ورد این برنامه در میان مطبوعات صورت گرفت، آن را تعطیل کردند. آیا خرجهای کلانی که برای آن کردند باید به همین سادگی از بین برود؟ (شماره ۱۲۵۱).

* امیر رضا خادم (قهرمان کشتی ایران) گفته است: «وظیفه شرعی، ملی و میهنی این بود که در مسابقات جهانی کشتی با کشتی‌گیر اسرائیل روبرو نشوم». من راجع به شروع چیزی نمی‌دانم، مرگ بر اسرائیل ولی این که آقای خادم می‌گوید وظیفه ملی و میهنی است را متوجه نمی‌شوم؟ (شماره ۱۲۲۹).

* من ۵ فرزند دارم و کار سنگینی دارم که بابت آن روزی ۱۰۰۰ تومان مزد می‌گیرم. در حالی که هم اکنون، گوشت کلیویی بیش از ۱۰۰۰ تومان است. و سایر مایحتاج زندگی چنین وضعیتی دارد. به مناسبت هفته دولت از مسئولین محترم سؤال نمائید که با این وضع اقشار کم در آمد چطور باید زندگی خود را بگذرانند؟ (شماره ۱۲۲۹).

* چند سالی است که مسئولین کشور بدون توجه به مشکلات زندگی، هزینه‌های سنگین آموزش و پرورش و درمان، دائماً وعده تولیدات صنایع سنگین، صدور انرژی و استفاده کشورهای دیگر از الگوی اقتصادی ایران را مطرح می‌کنند حال اینکه اینها برای مردم ایران، نان و آب نمی‌شود. مشکل جانفرسای زندگی مردم، سیر کردن، بیکاری و اعتیاد است، با توجه به اینکه حدود ۷۰ درصد جمعیت را زیر ۲۰ ساله‌ها تشکیل می‌دهند. تأمین نیازهای جوانان، بزرگ‌ترین مشکل خانواده‌هاست و دولت نباید بجای نان و پنیر وعده آهن و فولاد بدهد. (شماره ۱۲۲۹).

* لطفاً بنویسید که سوء استفاده‌ها و اختلاسها و دزدی‌ها و دیگر تخلفات تا چه اندازه در سیاست‌های توسعه اقتصادی تأثیر گذار بوده است؟ و آیا کدامیک از دستگاهها مسؤول این تخلفات هستند، دولت، مجلس و یا قوه قضایه (شماره ۱۲۳۰).

* همیشه روزنامه جناحی که از قدرت به دور باشد، درد دل مردم را می‌نویسد. در گذشته روزنامه رسالت به مشکلات زندگی مردم توجه می‌کرد و به همین دلیل خواندنی بود و حالا سلام خواندنی نیست. کار از جای دیگر خراب است که نه شما جرئت نوشتن آن را دارید و نه من جرأت گفتن آن را. (شماره ۱۲۳۰).

* این دادگاههای نمایشی (منظور دادگاههای دزدی قرن است) که ظاهراً برای محاکمه افراد متخلف تشکیل می‌شود. در واقع به هدف فریب دادن مردم تشکیل می‌شود. و افرادی که این دادگاهها را جدی بگیرند، ساده لوح هستند. (شماره ۱۲۳۰).

* برای عاملان اختلاس از مجتمع مس سرچشمه که خبر آن یکشنبه ۱۲ شهریور ۷۳ در روزنامه‌ها درج شده، از ۱۰/۵ تا ۲۰ سال حبس به علاوه استرداد وجوه اختلاس شده، حکم صادر کرده‌اند. با توجه به اینکه مبلغ کل اختلاس ۱ میلیارد و ۷۷۰ میلیون ریال بوده، گمان می‌رود برای عاملان اختلاس در بانک صادرات که مبلغ اختلاس آنها ۱۲۳ میلیارد تومان بوده، حبسهای بین ۱۰۵ سال تا ۲۰۰ سال در نظر بگیرند. نظر شما چیست؟! (شماره ۱۲۳۱).



جایگاه مارکسیزم در تاریخ

ارنست مندل

(بخش چهارم)

سرکوبی سوسیالیزم

تخیلی

یکی از مبتذلترین ادعاهایی که علیه سوسیالیزم ارائه شده اینست که "ایده سوسیالیزم با طبیعت انسان همخوانی ندارد." مالکیت خصوصی به عنوان امری که "ذاتی" بشر است تلقی می‌گردد. ثروتمند و فقیر همیشه وجود داشته‌اند و همیشه وجود خواهند داشت.

علوم انسان‌شناسی، باستان‌شناسی، ماقبل تاریخ شناسی و نژاد شناسی همه به ما می‌آموزند که این ادعایی اساسی است. بشر چندین میلیون سال بدون مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، بدون یک بازار اقتصادی و بدون جامعه طبقاتی به حیات خود ادامه داد. اضافه بر این، پیشرفته‌ترین (به لحاظ فیزیکی) بخش نوع انسان (Homo Sapiens) به همین شکل برای دهها هزار سال زندگی می‌کرد. در واقع، عمده تاریخ مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی - که شاید به کمتر از ده هزار سال نمی‌رسد - تنها در برگرفته بخش اندکی از زندگی بشر بود. به عبارتی، برای مدت بسیار اندکی از طول تاریخ بشر. تز اعتدالی اجتناب‌ناپذیر بودن نابرابری اجتماعی بی‌اساس بودن خود را، پس از تقسیم جامعه به طبقات، به اثبات رساند. بطور مشخص اینکه: نابرابری اجتماعی همواره در درون خود جامعه طبقاتی، به مبارزه طلبیده شده است.

این مبارزات مکرر را می‌توان به اشکال مختلفی تفسیر نمود. آنها را می‌توان به عنوان بیان منافع عینی استثمار شونده‌گان - حتی اگر آنها و سخنگویانشان همیشه مبارزات خود را به این شکل تلقی نمی‌کردند - به حساب آورد. به این مبارزات می‌توان به عنوان ابراز عمیقترین مقاصد طبیعت انسانی ما، گرایشی ذاتی به تعاون بشر اجتماعی، که بدون آن کار اجتماعی و بقاء نوع بشر امکان‌پذیر نمی‌بود، نگریست. و یا اینرا می‌توان اینگونه توضیح داد که، در سطح روانشناسی فردی، عطش مبارزه برای عدالت‌خواهی و بنابراین مردود شماردن بی‌عدالتی اجتماعی، بعنوان یک نیاز اجتماعی، مترادف یکدیگر هستند. مبارزه‌ای که حداقل در بین

افراد مشخصی به ارتفاع سطح آگاهی آنان منجر می‌گردد. و یا می‌توان مخلوطی از همه این عوامل را در نظر گرفت.

هر تفسیری را که انتخاب کنیم، این حقیقت که جامعه طبقاتی مکرراً در طول حداقل ۵ هزار سال تاکنون به مبارزه طلبیده شده، بر جای خود باقی است. این به مبارزه طلبیدن نه تنها توسط منتقدین ایدئولوژیک، ادبی و تصور و چشم‌انداز آنان از یک جامعه بی‌طبقه سوسیالیستی، بلکه مهمتر از همه، در عمل، توسط شورشی‌های ادواری مردم سرکوب و استثمار شده به نمایش گذاشته شده است. این شورشی‌ها از اولین اعتصابات و شورشی‌های دهقانی دوره فرعون آغاز و تا شورشی‌های بردگان یونان و روم باستان ادامه پیدا کرد. مشهورترین آنها قیامی بود که توسط "اسپارتاکوس" در قرن اول ماقبل میلاد مسیح صورت گرفت. در پی این شورشی‌ها، شورشی‌های قدرتمند دیگری از سوی بزرگان در اروپای غربی و آفریقای شمالی بوقوع پیوست که در نهایت، به سرنگونی امپراطوری روم کمک رساند. تاریخ هندوستان و بویژه چین قدیم مملو از شورشی‌های دهقانی متعددیست که چندین مورد از آنها به پیروزی انجامید و به ظهور خاندان جدیدی منجر گردید. در ژاپن، بین سالهای ۱۶۰۳ و ۱۸۶۳ بیش از ۱۱۰۰ قیام دهقانی بوقوع پیوست. همچنین تزار روسیه تجربه چندین شورش دهقانی را از سر گذراند، از جمله "پمیلیان پوگاچف" در آکراین در قرن هجدهم.

در مستعمرات اسپانیا و پرتغال در قاره آمریکا، سرخپوستانی که به زراعت و بردگی کشانده شده بودند، شورشی‌های متعددی را سازمان دادند. از مشهورترین آنها می‌توان به شورش سرخپوستانی «پرو» به رهبری «تومیچی آمارو» در اواسط قرن هجدهم اشاره کرد. قیام پیروزمندانه بزرگان سیاه در هائیتی، ژاکوبینی‌های سیاه‌پوست در اواخر قرن هجدهم، از جمله مبارزات دیگری هستند که به وقوع پیوستند. قیامهای متعدد دیگری از سوی بزرگان سیاه‌پوست در آمریکای شمالی در طول قرن نوزدهم صورت گرفت که از جمله مهمترین آنها قیامی بود که به رهبری «نات ترنر» انجام گرفت.

در اروپای غربی و مرکزی سلسله طغیانهای دهقانی از جمله قیام دهقانان مذهبی در فرانسه و شورش

دهقانان انگلیسی در ۱۳۸۱ به رهبری «جان بال» و خیزشهای صنعتگران و کارگران ماهر علیه خاندان سلطنتی و بازرگانان ثروتمند از قرن سیزدهم تا شانزدهم ادامه داشت. این شورشها تا آستانه انقلاب بزرگ بورژوازی در هلند، انگلستان، آمریکا و فرانسه ادامه پیدا کرد و به ظاهر شدن تضادهای عمیق، و از آن جمله دینامیزم نقطه‌ای انقلابی مداوم در جوامع این کشورها منجر گردید.

همه مبارزات مذهبی و ایدئولوژیک در جامعه طبقاتی، و از آن جمله مبارزه سوسیالیزم تخیلی، در تحلیل نهایی خود را به این جنبش‌های واقعی سرکوب‌شدگان منتسب کردند. چه دهقانان آزادی که تحت انقیاد دولت بودند و چه آنهایی که تحت سیستم مال و خراج‌گیری قرار داشتند، و چه برده‌ها، سرف‌ها، صنعت‌گران و کارگران ماهر و یا اولین مزدبگیران و شبه مزدبگیرانی که به عنوان نیاکان پرولتاریای مدرن شناخته می‌شوند.

اعتراض به نظم اجتماعی موجود در لباس مذهب صورت می‌گرفت. اولین کشیش‌های کلیسای مسیحیت، "توزیع کنندگان" پر شور و شغف، دشمنان مالکیت خصوصی و حامیان رفاه اجتماعی بودند. فرمول مشهور "مالکیت یعنی دزدی" که مکرراً به «پژدون» نسبت داده می‌شود، در واقع از فرمولی بود که از «ژاک پیر بریسوت» به عاریت گرفته شده بود. «بریسوت» یکی از اعضای پیمان انقلاب فرانسه بود و خود این فرمول را از اسقف «ژان کریستوم» که در قرن سوم می‌زیست گرفته بود. این کشیش‌های کلیسا وارثین مستقیم فرقه یهودیان رادیکالی همچون «اسینها» بودند (فرقه‌ای که پس از تسخیر سرزمین فلسطین توسط رومیان رونق یافت) و خودشان از زمره رادیکالترین پیامبران عبرانی به شمار می‌رفتند.

پس از آن، رد قهرآمیز نابرابری اجتماعی از میان فرقه‌های مذهبی دیگری در شمال آفریقا مشخصاً مزدکی‌ها در ایران سر برون آورد.

در طول جنگهای مذهبی در قرن پانزدهم و شانزدهم محکومیت نابرابری‌های اجتماعی به شدت از سوی، بویژه «هاسی‌تهای» منطقه بوهم ابراز می‌گردید. در طول انقلاب ۱۶۸۸-۱۶۴۰ انگلیس، علیرغم گسترش آزادی‌های سیاسی، اعتراضات متعددی، علیه ادامه استثمار تهنی‌دستان

صورت گرفت.

نادرست خواهد بود اگر این سنت سوسیالیست‌گرا (به معنی عام آن) که قدمتش به هزار سال می‌رسد را به عنوان محصول "خرده فرهنگ مردم فقیری" معرفی کنیم که ظاهراً می‌توان در هر جامعه طبقاتی در کنار فرهنگ مردمان ثروتمند پیدا کرد.

در وهله نخست، عمده مبارزاتی که به آنها در فوق اشاره شد توسط مردمان فقیر و بی‌سواد این جوامع صورت نمی‌گرفت بلکه، از جانب بخش‌هایی از طبقه مالک، اشرار میانی و روشنفکران (نویسندگان، کشیشها، فیلسوفان، دانشمندان) سرچشمه می‌گرفت. فرمول دقیقتر این سنت سوسیالیست‌گرا را می‌توان به شکل زیر بیان کرد: ایدئولوژی‌های محدود به اقلیتی کوچک که در طول تاریخ متحول گردیده و به شکل ایدئولوژی طبقات استثمار شده به موازات و بر علیه ایدئولوژی طبقات مالک نمایان می‌شدند.

اما این اعتراضات و شورشها به مرور زمان جای خود را به درخواست‌های سیستماتیک‌تر و مدلهای آلترناتیو برای بازسازماندهی جامعه بر مبنای مالکیت اجتماعی دادند. «جمهوری» نوشته فیلسوف یونانی «افلاطون» را می‌توان به عنوان اولین اقدام در جهت مطرح کردن این نوع مدلهای آلترناتیو در نظر گرفت. با این وجود شکل اولیه این «اتوبی‌ها» را می‌توان در اثر «توماس مور» که به همین عنوان «اتوبی» نگاشته شد پیدا کرد. در این کتاب او به توضیح و تشریح کشوری که به همین نام (اتوبی) خوانده شد پرداخت و در آن رشد جامعه‌ای اشتراکی را متصور شد. «توماس مور» وزیر اقتصاد انگلیس بود که در ۱۵۳۵ به دستور «هنری هشتم» پادشاه این کشور اعدام گردید. این عمل بعداً توسط کلیسای کاتولیک تأیید شد.

همه این نویسندگان و متفکرین از «توماس مور» تا «مابلی» تلاش خود را بر مبنی توضیح جامعه‌ای بهتر نهادند و آن را تنها در سطح نوشتار نگه داشتند. تنها پس از «مُریلی» و «مابلی» بود که سوسیالیسم تخیلی ظاهر گردید و از این سطح فراتر رفت. آنها توضیح نوشتاری جامعه نوین را با مبارزه‌ای عملی برای تحقق آن، گره زدند.

مهمترین افراد این نسل جدید عبارت بودند از:

① «سن سیمون» (۱۸۲۵-۱۷۶۰) کُنت فرانسوی که تا حدودی نظریه‌پرداز بورژوازی صنعتی بود تا طبقه کارگر در حال پیدایش. او عمده حمله خود را متوجه بدرفتاری دستگاه سلطنت، اشرافیون، مذهب‌یون، بانکداران و دلالان ثروتمند کرد. او به انعکاس اهداف کسانی پرداخت که به آنها لقب «کارگران» داده بود. مقوله‌ای که هم طبقه کارگر (به مفهوم مشخص آن) و هم کارخانه‌دارانی که مستقیماً درگیر اداره کارخانه‌ها بودند را در بر می‌گرفت. راه حل او این بود که برای تمام این کارگران بایستی

اعتبار مالی ارزان در نظر گرفته شود؛ و برای رسیدن به آن، او تسخیر قدرت را به آنها تجویز می‌کرد. برای سن سیمون صنعت و کار بنای اصلی تمام تکامل و پیشرفت بود. پیروان او که در میان سیاستمداران بورژوازی لیبرال چندین کشور در طول ۱۸۳۰ تا ۱۸۶۰ بودند، نقش مهمی در انعکاس نظرات او ایفا کردند.

② «رابرت اوئن» (۱۸۵۸-۱۷۷۱) کارخانه‌دار اهل «ولز» بود که تحت تأثیر فقر شدید کارگران در انگلیس و شورش علیه این فقر قرار گرفت. از جمله تلاش‌های او برای پیدا کردن راه حلی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

تدوین قوانین اجتماعی، برپایی دهکده‌های کوچک کمونیستی در آمریکا، تجمع همه اتحادیه‌های کارگری زیر چتر یک کنفدراسیون ملی (اتحادیه بزرگ ملی - ۱۸۳۴) و بالاخره بوجود آوردن تعاونی‌های تولیدی کارگری. اولین واحد این تعاونی‌ها در «راچستر» در سال ۱۸۳۹ تأسیس گردید. «اوئن» در تاریخ به عنوان بنیانگذار جنبش تعاونی‌های تولیدی شناخته می‌شود.

③ «چارلز فوری» (۱۸۳۷-۱۷۷۲) دلال بازرگانی فرانسوی و پیرو او «ویکتور کنسیدران» موفق به ارائه رادیکالترین انتقادات به جامعه بورژوازی و ارکان مختلف آن شدند: مالکیت خصوصی، تقسیم کار اجتماعی بین کشاورزی و مانوفاکتورها (و شهر و روستا)، تولید کالایی، سیستم اقتصاد پولی، منبع همگانی رشوه‌خواری و فساد و ستم بر زنان در چهار چوب خانواده پدر سالار. آنها راه حل معضل اجتماعی را در بوجود آوردن جوامع کوچک و مستقل اشتراکی جستجو می‌کردند. جوامعی خودگردان و مستقل از ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ تولیدکنندگان مصرف‌کننده که به شکل یک واحد، و به عنوان کشاورز، صنعت‌گر و هنرمند به کار مشغول هستند. در حالی که دیگر پیشقدمان سوسیالیست سیستم مختص خود را منحصرأ بر مبنای منطق بنا نهاده بودند، «فوری» که نظر «فروید»، یعنی، روانشناسی ناآگاه، و مدرن فمینیسم رادیکال، را حدس زده بود تأکید خود را بر رضامندی و تصعید خواسته‌های غریزی، از طریق انسجام یک جامعه سوسیالیستی، گذاشت.

④ «آنتین کاب» (۱۸۵۰-۱۷۸۸) وکیل فرانسوی، اولین کسی بود که از واژه کمونیست برای توضیح دگرگون‌سازی خود در رابطه با جامعه آنی استفاده کرد. از میان تمام نویسندگان و متفکرینی که در بالا به آنها اشاره شد «کاب» بیشترین تأثیر خود را بر حوزه‌های کارگری در طول زندگی خود گذاشت. در آستانه انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه او تأثیر بسزایی بر آگاهی طبقه کارگر در این کشور گذاشت. تفسیر او از اقتصاد برنامه‌ریزی شده توسط دولت که در مقابل اقتصاد بازار آزاد قرار داده بود، تأثیر مستقیمی روی

سوسیال دموکراتهای فرانسوی و آلمانی همچون «لوئی بلان» و «فردینال لاسال» گذاشت. حتی برخی بر این باور هستند که نظریه «کاب» به عنوان مدل استالینی برنامه‌ریزی بورکراتیک در شوروی و دیگر جوامع اروپای شرقی (قبل از فروپاشی سیستم اقتصادی سابق در این کشورها) به کار گرفته شد. و بالاخره.

⑤ «فلورا ترستن» (۱۸۴۴-۱۸۰۳)، سوسیالیست فرانسوی، براین اعتقاد بود که کارگران باید خود را سازمان داده و در راستای مبارزه برای رهایی خود بر نیروی خود تکیه کنند، (در اثرش «اتحادیه کارگران») او همچنین پیشنهاد ایجاد «محله‌های کارگری» را مطرح کرد و معتقد بود که در هر شهری باید به ایجاد چنین محله‌هایی اقدام کرد، محله‌هایی که در آنها برابری حکمفرما باشد و مرد و زن از یک سیستم همگانی تحصیلی بهره جویند. «ترستن» نقدی رادیکال از وضعیت و شرایط زنان در آن دوره را تکامل بخشید. او زنان را به عنوان «پرولتاریای خود پرولتاریا» توصیف می‌کرد. ایده‌های او الهام بخش تلاشهایی بود که جهت «سازماندهی کارگران» در انقلاب ۱۸۴۸ انجام گرفت. مارکس در مقابل منتقدین نئو همگلی از او دفاع کرد.

از مختصر بررسی‌ای که در فوق انجام گرفت می‌توان مشاهده کرد که نمی‌توان نه این نویسندگان و نه سوسیالیستهای تخیلی بطور کلی را به خاطر اینکه نظراتشان در آسمانها سیر می‌کرد و از واقعیات اجتماعی و اقتصادی دوران خود جدا افتاده و یا از کمبود اقدامات عملی رنج می‌بردند را مورد سرزنش قرار داد. بلکه، کاملاً برعکس، آنان به عنوان منتقدین صریح جامعه بورژوازی، درک کنندگان اصلی‌ترین خصوصیات تحول تدریجی، تناقضات دراز مدت آن و دوراندیشان دگرگونی در آن به شمار می‌آمدند. دگرگونی‌ای که برقراری جامعه‌ای بدون طبقات از ملزومات آن بود. مارکس و انگلس رسیدن به بسیاری از ادراکات خود را مدیون آنان هستند. آنها از این متفکرین بسیار آموختند. آنان به کُنه عقاید آنان پی برده و به تکامل بسیاری از این عقاید پرداختند.

با این وجود، سوسیالیسم تخیلی دارای بسیاری از تناقضات بود. مهمترین خصوصیهایی که بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی باید بدانها می‌پرداختند عبارت بودند از:

۱- طرح یک جامعه سوسیالیستی بدون پرداختن به پیشرفته‌ها و تناقضات جامعه بورژوازی صرفاً به رو در رو قرار دادن این دو جامعه محدود می‌شد. برای مارکس و انگلس پیدایش جامعه بی‌طبقه حاصل منابع اقتصادی (تکامل نیروهای مولده، اجتماعی کردن کار) و منابع اجتماعی و سیاسی (بلوغ پرولتاریا، آشکار شدن مبارزه بین کار و سرمایه) بود که از همین پیشرفته‌ها و تناقضات نشأت می‌یافت.

۲- برای سوسیالیستهای تخیلی اساسی ترین نیروی پیشبرنده برای رسیدن به جامعه نوین آموزش و تعلیم و تبلیغات بود، به عبارتی، در غلطیدن به پدیده انفرادی و رویناگرایی. به درجه‌ای که آنان چنین امیدوار بودند که تعهد شخصی افراد منفرد به نتیجه عددی بزرگتری می‌رسد. آنان این روند را به عنوان "تبلیغ کردار" می‌شناختند. نظریه‌ای که بعداً توسط گروه‌های انقلابی آنارشیت و تروریست بکار گرفته شد. به این دلیل برای سوسیالیستهای تخیلی برقراری فوری "سلولهای جامعه نوین"، تعاونی‌ها و دهکده‌های کمونیستی و غیره از اهمیت زیادی برخوردار بود.

برای مارکس و انگلس اما برعکس، جامعه بورژوازی تنها می‌توانست به عنوان یک هستی (واحد) برانداخته شود، نه کارخانه به کارخانه، دهکده به دهکده، و یا مزرعه به مزرعه. بنابراین، برانداختن آن مستلزم مشارکت فعال اکثریت جمعیت است. علیرغم اینکه مارکس و انگلس هرگز ارزش اثباتی این آزمایشهای کمونیستی - که امکان بوجود آوردن جامعه‌ای بدون رؤسا، تولید کالایی و پول را تأیید می‌کرد - را مورد اعتراض قرار ندادند، اما همیشه بر این اعتقاد بودند که تا زمانی که این جوامع در انزوا قرار دارند، محکوم به شکست (یعنی دوباره تحلیل رفتن در جامعه بورژوازی) هستند.

۳- سوسیالیستهای تخیلی در مورد نقش منطق (و در مورد «فوری» منطق و احساسات) در تعیین عملکرد توده‌ها، اغراق می‌کردند. آنها کاملاً به این مسئله پی نبرده بودند که آنچه می‌تواند برای افراد منفرد در انزوا تعیین‌کننده باشد، وقتی به شکل عمل جمعی تعداد زیادی از آنان در آید، یعنی تنها به شکل تصاعدی به آن نگریسته شود، ممکن است خنثی گردد. احساساتی که از هم دور می‌شوند و استدلالاتی که خلاف یکدیگر پیش می‌روند به عنوان فاکتورهای تعیین‌کننده چنین اعمالی همدیگر را خنثی می‌کنند. به همین دلیل است که مارکس و انگلس مبنای خود را بر منافع عمومی افراد منفردی که متعلق به یک طبقه اجتماعی هستند، قرار دادند. طبقه اجتماعی‌ای که می‌رفت که به اکثریت جمعیت جامعه بورژوازی تبدیل گردد: پرولتاریا؛ این آن نیرویی است که راهگشای پیدایش جامعه سوسیالیستی خواهد بود. اما طریقه برخورد آنها به این طبقه نه اهمیت آموزش و پرورش و تبلیغات را نفی می‌کرد، نه منطق را، و نه احساسات تند و شدید در روند مبارزه برای سوسیالیسم را. البته تا آنجا که این انگیزه‌ها، به درجه‌ای، به باز کردن ذهن طبقه کارگر به منافع طبقاتی خود و کسب آگاهی طبقاتی آن بانجامد.

۴- ضعف اصلی سوسیالیستهای تخیلی از ضعفهای قبلی آنان نشأت می‌گرفت و توضیح‌دهنده این بود که چرا نظرات آنان محکوم به شکست بودند. یعنی،

این حقیقت که در دکتترین آنها به جامعه بی طبقه به شکل چیزی که به توده‌های موافق یکدیگر و یا حتی به عنوان چیزی که از بالا به توده‌های مترد داده خواهد شد، نگریسته می‌شد. و این عمل از طرف رژیمهای عمدتاً استبدادی و ستمگر انجام می‌گرفت. در تمام متون، از «جمهوری» افلاطون تا «اتوبی» توماس مور، فلاسفه، متفکرین، دانشمندان و یا آموزگاران به عنوان اربابان جامعه و بعضاً حتی به عنوان دیکتاتورهای بر جامعه حکمفرمایی می‌کردند. سرکوب، تنبیه و حتی زندانها و ارتش و جنگ، همه و همه در اتوبی‌های آنها زیست می‌کرد. تنها جوامع کوچک و مستقل «فوری» تعاونی‌های «رابرت اوئن» و نظریاتهای «تریستان» بخشاً از این قاعده مستثنا بودند.

اما برای مارکس و انگلس برعکس، پیدایش جامعه بی طبقه نتیجه جنبش واقعی و خودسازمایانگی و خودرهایی توده‌های عظیم بود. "رهابی طبقه کارگر باید توسط خود طبقه کارگر بدست آید؛ کارگران همه کشورها متحد شوند!" در یک کلام، این آن انقلابی‌ترین و جدیدترین چیزی بود که سهم مارکسیسم را در سیر تکامل تفکر بشر و تاریخ بیان می‌دارد، و به عنوان رادیکالترین شکل برش از همه دکتترین‌های پیشین به شمار می‌آید.

برای فهم ریشه‌های سوسیالیسم تخیلی، تکامل و عیوب آن، باید جوهر طبقاتی آن توضیح داده شود. سوسیالیسم تخیلی نمایانگر سیمای ایدئولوژیک شورشی بود علیه جامعه طبقاتی و نابرابری اجتماعی که توسط طبقات اجتماعی پیشا-پرولتری انجام می‌گرفت. طبقاتی که به اندازه کافی از نیروی اقتصادی مادی و همبستگی اجتماعی، جهت تضمین پیروزی نهایی برای رسیدن به جامعه‌ای بدون مالکیت خصوصی، برخوردار نبودند.

به علاوه، جامعه طبقاتی تنها در سطح انتقاد ایدئولوژیک به مبارزه طلبیده نشده بود، بلکه عمدتاً در عمل، چنانچه پیش از این اشاره کردیم، از طریق شورهای ادواری توسط استثمارشوندگان و سرکوب شدگان. اینها جنبش‌های پراکنده‌ای که از سوی دستجات کوچک براه انداخته می‌شد نبودند. آنها جنبش‌های توده‌ای قدرتمندی بودند که هزاران هزار نفر و در مقاطعی میلیونها نفر را در صفوف خود سازمان داده بودند و در مواقعی به پیروزیهایی دست یافتند. اما سرنوشت این پیروزیها بازگو کننده بسیاری از مسائل است. علیرغم تمام رشادتهای، تهدید، ایده‌آلیسم و داشتن نگرشی اجتماعی که از خصوصیات بارز بسیاری از این جنبش‌ها بود، آنها تنها از این لحاظ که نتوانستند به برقراری جامعه‌ای بی طبقه و پایدار نائل آیند، شکست خورده به شمار می‌آیند. آنها پس از حفظ قدرت برای چند سال در دست خود یا آن را به دشمنان پس دادند (مثل

هاسیستها در تابور و غیره) و یا در روند حفظ قدرت، خود مسبب برقراری دوباره رژیم طبقاتی، که به لحاظ پایه‌ای با رژیمهایی که سرنگون کرده بودند تفاوتی نداشت، شدند (مثل خاندان تانگ و هن در چین).

مورد مشخص تر «دان» و «کاسک‌ها»ی «کریمیا» هستند که اصل آنها از سرف‌های فراری بودند که آزادی خود را دوباره بدست آورده و به تشکیل دوباره جوامع قبیله‌ای و مستقلی پرداختند و به شدت در مقابل تلاشهای تزار برای به انقیاد در آوردن آنها مقاومت کردند. با این وجود در نهایت خود به ابزار تزاریزم در سرکوب و به انقیاد در آوردن جوامع قبیله‌ای قفقازی و سیبری‌ای، تبدیل گردیدند.

شکست تاریخی همه این شورهای برابرطلب توسط مارکس و انگلس بر مبنای تفسیر ماتریالیستی از تاریخ توضیح داده شده است. در شرایط مشخصی که این شورها صورت گرفت، تکامل ناقص نیروهای مولده تنها راه‌گشای دو آلترناتیو بود: یا "فقر همگانی" که با اولین رونق اقتصادی به پایان می‌رسید؛ و یا جایگزینی یک طبقه ممتاز و مالک با طبقه دیگر. تنها گسترش نیروهای مولده توسط سرمایه‌داری بود که برای اولین بار امکان مادی برقراری جامعه‌ای بی طبقه و پایدار، نه بر مبنای فقر، بلکه بر مبنای وفور مادی (اشیاء نیازهای اولیه) را مهیا ساخت.

بنابراین عیوب و نواقص سوسیالیسم تخیلی در تحلیل نهایی در نارسایی شرایط مادی (اقتصادی و اجتماعی)، که تحت آن طبقات سرکوب‌شده پرولتری مبارزاتشان را برای رسیدن به جامعه بی طبقه به پیش می‌بردند، انعکاس می‌یابد. و در نهایت لقب "تخیلی" را نباید به هدفی که این سوسیالیستها بدنبال آن بودند داد، بلکه آنرا باید به شرایطی اطلاق کرد که تحت آن برای رسیدن به هدف خود عمل می‌کردند.

آیا این بدین معنی است که ماتریالیسم تاریخی شورهای استثمارشدگان و جنبش‌های طبقات پیشا-پرولتری در گذشته را مردود می‌شمارد، و یا آیا آنها را در بهترین حالت، چون تخیلی بودند، یعنی از برقراری جامعه‌ای بی طبقه و پایدار عاجز بودند، بی خاصیت می‌نامد؟

چنین برخورد مکانیکی "مارکسیسم" عامیانه به هیچوجه با اعتقادات مارکس و انگلس همخوانی ندارد - حقیقتی که توسط بسیاری از منتقدین مارکسیسم پذیرفته شده است. منتقدینی که مدعی هستند این مسئله به تناقض بین مارکس و انگلس به عنوان "دانشمندان" و مارکس و انگلس به عنوان "معلمین اخلاقی که به انقلاب عشق می‌ورزیدند"، انجامیده است. در واقع، هیچ تناقضی بین حمایت بدون قید و شرطی که مارکس و انگلس از «اسپارتاکوس»، «توماس مونتر»، «بابوف» و «تای

نشر کارگر سوسیالیست انتشار داده است دفترهای کارگری سوسیالیستی

۲۸ شماره در مورد مسایل جنبش کارگری
ایران و بین‌المللی، بین ۹۵ -
۱۹۹۰ انتشار یافته است.
این نشریه به شکل سابق دیگر منتشر
نمی‌شود.

- جنگ خلیج و موضع سوسیالیست‌های
انقلابی
- نظری اجمالی به جنبش کرد در عراق
- طرح اولیه «برنامه عمل کارگران»
- مسئله وحدت کمونیست‌ها

■ آثار لئون تروئسکی

● تاریخ انقلاب روسیه

● برنامه انتقالی

● انقلابی که به آن خیانت شد

● بین‌الملل سوم پس از لنین

● لنین جوان

● انقلاب مداوم

● کمون پاریس

● نتایج و چشم‌اندازها

● یادداشت‌های روزانه

وجود داشته است: ساختمان جامعه‌ای نوین، بدون داشتن هیچگونه تجربه قبلی استفاده از قدرت اقتصادی، سیاسی و یا فرهنگی و ایدئولوژیک. رسیدن به این هدف حتی مشکلتر خواهد بود اگر مبارزه رهایی‌بخش بشریت زحمتکش پرولتاریا به عنوان وارث قانونی قرن‌ها مبارزه رهایی‌بخش بشریت زحمتکش درک نشود. مبارزه‌ای که نه تنها بسیاری از مبارزین پیروزمند، بلکه بسیاری از پیشرفتهای اجتماعی را از خود باقی گذاشت.

در تحلیل نهایی آنچه به استحکام پایه و اساس درک مارکس و انگلس از انقلابات گذشته و سوسیالیزم تخیلی منجر گردید همانا مفهوم حرکت تاریخ بود که نه به شکل خطی، صرفاً اقتصادی و مکانیکی، بلکه به شکل پیچیده و دیالکتیکی درک می‌شد. این تفسیر اشاره بر تعهدی اخلاقی دارد.

حقیقت اینست که استثمارشدگان و سرکوب‌شدگان، علیرغم آنچه نظرپردازان ممکن است فکر کنند و یا «آموزگاران» شانس پیروزی آنان را پیش‌بینی کنند، همیشه علیه وضعیت غیر قابل تحمل خود طغیان کرده و می‌کنند و خواهند کرد. وظیفه هر سوسیالیستی، هر زن و مردی که به بشریت عشق می‌ورزد اینست که در کنار آنها مبارزه کند و برای روشنی بخشیدن به منافع آنان بیشترین تلاش خود را انجام داده و شانس پیروزی آنان را ارتقاء دهد. هیچ چیز رومانتیکی در مورد این تعهد وجود ندارد. تنها آلترناتیو دیگر این خواهد بود که استثمار و سرکوب را به عنوان زیان کمتر نسبت به تلاشهای رهایی‌بخش قربانیان آنها، تحمل کنیم.

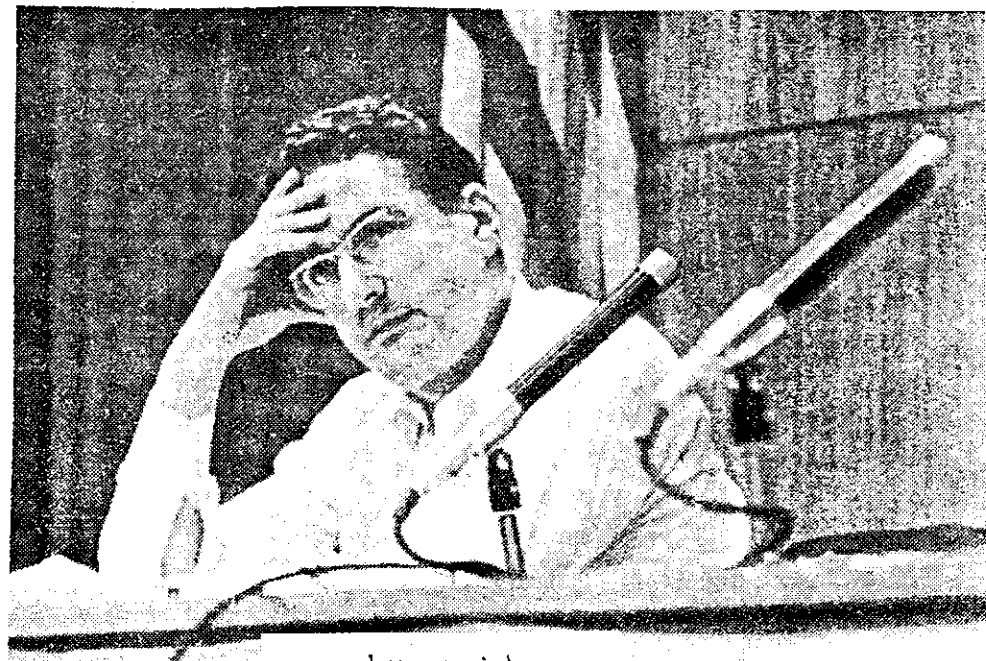
تلخیص و ترجمه از م. سهرابی

پینگز» و پذیرفتن عدم امکان پیروزی نهایی این جنبش‌های انقلابی، وجود ندارد.

در وهله نخست، تنها نگرش شدیداً کوتاه‌نگر روشنفکری بر این اعتقاد خواهد بود که تنها کسب قدرت بر تاریخ بشر تأثیر می‌گذارد. در صورتی که حتی انقلابات شکست خورده هم به تغییر جهت تاریخ منجر گردیده‌اند. هنگامی که اهداف این انقلابات با ملزومات تاریخی، بویژه ملزومات اقتصادی، و منافع اکثریت جامعه مرتبط گردید، این انقلابات شکست خورده موفق شدند اجرای اهداف خود را به پیروزمندان تحمیل کنند. الغاء برده‌داری عهد باستان علیرغم شکست شورش برده‌ها، و اتحاد آلمان علیرغم شکست انقلاب ۱۸۴۸ دو مثال برجسته در این رابطه هستند.

به علاوه، شورشهای توده‌ای و انقلابات مردمی به ندها و به ایده‌ها - و در نتیجه به چشم‌انداز رسیدن به جامعه‌ای بی طبقه و مساوات طلب - پژواک بیشتری می‌بخشد تا صرف تبلیغات شفاهی و کتبی در این راستا. حتی وقتی این انقلابات مردمی به شکست انجامید، میراث سوسیالیستی بشریت غنای بیشتری به خود گرفت. به درجه‌ای که حتی کوشش فیلسوفان و بشر دوستان در گذشته نتوانست بدان سطح دست یابد. بدون این شورشها و انقلابات تکامل سوسیالیزم تخیلی به سوسیالیزم علمی و ارتقاء آگاهی طبقاتی پرولتاریا برای دورانی طولانی به تأخیر می‌افتاد.

و بالاخره، وظیفه‌ای که امروز در مقابل پرولتاریای مدرن قرار دارد مشکلترین وظیفه‌ایست که تاکنون در مقابل هر یک از طبقات اجتماعی در طول تاریخ



ارنست مندل

دانشگاه «راتکرز» آمریکا، سال ۱۹۶۸

کنفرانس محققین سوسیالیست

یادداشت‌های اقتصادی

بقیه از صفحه ۵

مشخصی که بوضوح قابل مشاهده است، تشدید قطبی شدن جوامع و تشدید فاصله طبقاتی بوده است. بعنوان مثال فاصله بین یک پنجم ثروتمندترین و یک پنجم فقیرترین در جهان از نسبت حدوداً «سی به یک» در اوایل دهه هفتاد به نسبت تقریبی «شصت به یک» در اوایل دهه نود رسیده است. بعنوان مثال مثلاً می توان درآمد حدود ۲۰۰ نفر از ثروتمندترین افراد را با میزان متوسط درآمد جهانی مقایسه کرد. نتیجه دهشتناک اینکه مجموع درآمد همان ۲۰۰ نفر برابر با ۲ میلیارد نفر است.

علت‌العلل و موتور این تحولات و دگرگونی‌ها گرایش نزولی نرخ سود در کارکرد سرمایه‌داری بوده است. مکانیسمی هم که برای دست‌یابی به این نتایج هم چیزی نیست بجز همین شیوه‌های تسلط سرمایه‌های مالی و تحمیل شرایطی که با اصطلاح "فرم‌های اقتصادی" نامیده می‌شود.

اوایل دهه نود تمام بوق و کرناهای تبلیغاتی سرمایه‌داری در همه‌جا (منجمله ایران) سخن از فرارسیدن دوران نوین طلایی و "پایان تاریخ" می‌راندند. اخیراً دیگر اثر چندانی از آن خوش‌بینیها نمی‌توان دید. لحن مصممشان جای خود را به پیش‌بینیهای محتاطانه و گیسرانه داده است. بازار جهانی در تصویری مختصر روز بروز تنگتر می‌شود. مسئولین بانک مرکزی چند ماه پیش به مراجع جهانی اعلام کردند که همچنان مصمم به پیش بردن رفرمهای اقتصادی هستند. البته با تأکید بر این که شیوه پیش‌برد این اقدامات، تدریجی خواهد بود! اما با اینحال، اقدامات دولت رنگی مستأصل دارد. برای فهم این مسئله تنها نمی‌توان به بررسی یک وضعیت و برهه‌ای (کنژونکتورال) اکتفا کرد.

در طی یکساله اخیر تعداد آکسیون‌های کارگری و توده‌ای و فرم اعتراضات که عموماً از شکالی تعرضی برخوردار بودند افزایش یافته است. و این امر عمده‌ترین مانع عملکرد دولت بوده است. مشکلات اقتصادی تنها جنبه‌ای ثانوی هستند که در عمل تنها به مصوبات و لایحه‌ها خلاصه نمی‌شوند. مشکل عمده دولت نه فاکتوری اقتصادی، بلکه عاملی سیاسی است. لایحه بودجه اخیر هم با در نظر گرفتن همین عامل و یا در نظر گرفتن نزدیکی انتخابات، لایحه‌ایست نسبتاً محافظه‌کارانه! خط عمومی پیشبرد «رفرم‌ها»، در روند عملی در برابر مانع معینی قرار می‌گیرد. و دوره آتی نیز چندان «حاشیه مانور» زیادی را برای دولت باقی نخواهد گذاشت. نقداً عوارض برهه‌ای اقتصادی، متجر به

کساد و تشدید بحران اقتصادی گشته است.

دولت با تشدید سرکوب سیاسی، بدنبال فرجه گشایشی است، که بتواند بنوعی نظامی را که هرگونه اعتبار ثبات را از دست داده است، حفظ کند. در پرتو همین عامل مبارزه طبقاتی است که می‌تواند تنگنای اصلی وضعیت را در ایران فهمید.

بجای پاراگراف آخر!

قانون، جامعه را به آحادی بظاهر برابر تقسیم می‌کند که گویا از امکاناتی برابر برخوردارند. و میثاق‌های اجتماعی، قراردادهایی هستند برای تنظیم روابط بین این انسانهای بواقع نابرابر! برای تثبیت اینکه بعضی‌ها برابرنند!

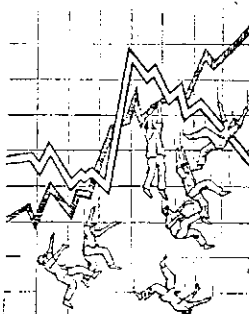
بودجه ۷۵ و یا هر بودجه دیگری از این دست، قرار نیست برخی چیزها را انتخاب کند! مثلاً بین خریدن زرهپوش ضدنفر و کلینیکی در حصارآباد انتخابی نمی‌تواند باشد. همانگونه که بین کمیسیون فلان دلال و یا هنرستانی و مدرسه‌ای در جایی! و هزاران مثال دیگر از این دست. لزومی ندارد از نکبت و فلاکت برای کسانی سخن بگوییم که نقداً لمس می‌کنند. اما از چیزهایی می‌توانیم حرف بزنیم.

از مسائلی که نه تنها در کشور ما بلکه در همه جا پیش می‌روند. سرمایه‌داری با گسترش هرچه بیش از پیش تنها یک راه بیش باقی نمی‌گذارد. انقلابی پیگیر و جهانی! روند اعتراضی کارگران و زحمتکشانی که از دیدگاه این جامعه نکبت تنها همچون «داغ لغت خوردگانی» به حساب می‌آیند که زیر سطح انسانیت مدنی قرار دارند، هم‌اکنون اینجا و آنجا زبان به اعتراض می‌گشایند.

از اعتصاب‌های سراسری و اعتراضهایی که بدلیل فقدان سازمان مستقل پرولتاری در نیمه‌راه می‌مانند می‌توانیم سخن بگوییم. از ضرورت تشکیل؛ از ضرورت سازمانی جهانی!

اگر در گیسری و تزلزل سرمایه‌داری جهانی نشانی از احتضار نشینیم، دیگر کجا قرار است چنین نشانی را بیابیم. هم‌الان در بوسنی برایمان کریدوری می‌کشند که مبادا خیالات کنیم که کریدورهای ما فواصلی است طبقاتی! مرزهای جغرافیایمان را با کامپیوترها ترسیم می‌کنند تا مبادا بفکر مرزهای اجتماعی بیافیم! و این نه سیاه‌بختی‌مان، که ضعفمان را نشان می‌دهد. ■

۱۸ دی ۱۳۷۴



دیدگاه

سوسیالیسم
انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۳

مفهوم سوسیالیسم و
ماهیت طبقاتی دولت شوروی

مراد شیرین

لنین و سرشت تحلیل
واقعیت‌های تاریخی

حمید حمید

شوروی سابق در راه گذار
از سرمایه‌داری دولتی به
سرمایه‌داری خصوصی!

ج. رامین

نقدی به تز
«سرمایه‌داری دولتی»

م. رازی

انقلاب روسیه

روزا لوکزامبورگ

ماهیت طبقاتی
دولت شوروی

لئون تروتسکی

دولت کارگری و مسئله
ترمیدور و بناپارتیزم

لئون تروتسکی

این نشریه فوریه ۱۹۹۶ انتشار می‌یابد، از دوستانی که مایل به دریافت آن هستند، تقاضا می‌کنیم که معادل ۲۰ دلار بابت بهای نشریه و مخارج پست ارسال فرمایند.

Selected articles of this issue:

- * 17th Anniversary of Iranian Revolution
- * On Concept of Communism Critique of «Communist Workers' Party's Programme»
- * On Algerian Election
- * On Clergy in Iran
- * On Womens' Question
- * Lessons of Strike in France
- * Interview with Peter Taaff(3)
- * Defend Refugees in Turkey!
- * Letters from Iran

بهای اشتراک:

اروپا معادل ۱۰ پوند سابر نقاط ۳۰ دلار
حواله پستی با نام IRS و به نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank, (60-17-04)
A/C.13612271
86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان سوسیالیست جنبش کارگری باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین» منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت مسئولین خود را در اصلاح مقالات رسیده آزاد می‌داند.

شماره تلفن و فکس

۳۷۷۳ ۲۴۹ ۱۷۱ (۴۴)

Tel & Fax: 0171 249 3773

Our address:

نشانی ما:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

زیر نظر: هیئت مسئولین

شماره ۳۲ - سال ششم - دی ۱۳۷۴

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع، ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه احیای حزب پیش‌تاز انقلابی ایران» برای گسترش کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی زحمتکشان؛ و مبارزه برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری همراه با دموکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

جان یک کمونیست

عراقی در خطر است!

«ربوار احمد»، یکی از اعضای «حزب کمونیست کارگری عراق» و یکی از اعضای فعال شوراهای کردستان عراق به انتشار مقاله‌ای در شماره ۲۲ نشریه «بویشه‌وه» (به پیش)، تحت عنوان «اسلامیه، پیام آور بردگی و تجاوز به زنان» مبادرت کرده است. در پی آن، سازمان‌های اسلامی در کردستان «فتوای» قتل وی را صادر کردند. این «فتوا»، همانند «فتوای» قتل سلمان رشدی توسط خمینی، به نظر می‌رسد که از روش‌های عادی حزب الله شده است.

جالب اینجاست که «اتحادیه میهنی کردستان» (طرفداران طالبانی) که ۲ سال پیش با حرکت اسلامی در کردستان مبارزه می‌کرد، در حال حاضر از «فتوای» قتل «ربوار احمد» حمایت کرده است از هنگامی که «اتحادیه میهنی کردستان» به حکومت ایران نزدیک‌تر شده، با چنین روش‌هایی اعلام توافق می‌کند. برای مثال در شهرهای سلیمانیه، اربیل و حلبچه، که بنا بر ادعای «اتحادیه میهنی کردستان» تحت کنترل آن سازمان هست، محل تاز و تاخت و حملات و ترور روزانه مخالفین بخصوص زنان در خیابانها شده است. در چنین وضعیتی پلیس و گروه‌های مسلح «اتحادیه میهنی کردستان» نه تنها مانعی در مقابل گروه‌های حزب الله ایجاد نمی‌کنند، بلکه به همکاری با آنان، بر علیه سازمان‌های کارگری و کمونیستی نیز می‌پردازند، و از این طریق به سرکوب توده‌های زحمتکش ادامه می‌دهند.

در این موقعیت، وضعیت اقتصادی و اجتماعی کردستان عراق روز بروز وخیم‌تر می‌شود. علل این دو گانه است: سیاست‌های دولت بورژوازی کردستان و همچنین تحریم اقتصادی این منطقه توسط رژیم صدام حسین. نباید فراموش کرد که تحریم اقتصادی سازمان ملل و آمریکا بر علیه عراق، زندگی هزاران انسان را در عراق، تحت حکومت صدام و در کردستان، تحت حکومت دست‌نشانده‌های قدرت‌های امپریالیستی، به مخاطره می‌اندازد.

اما، مبارزه جریان‌های انقلابی کرد در مقابل دولت بورژوازی و حزب الله، از یک طرف، و تحریم اقتصادی، ادامه دارد.

دفاع از حق دموکراتیک «ربوار احمد»، جدا از مبارزه برای استقرار سوسیالیزم در کردستان نیست.

آزاد

گروه «کارگران انترناسیونالیست» (کردستان)

۳۰ نوامبر ۱۹۹۵